فرهنگ توصیفی تاریخ ایران

جلد پنجم

از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی



عباس قدیانی

فرهنگ توصیفی تاریخ ایران

از دورهٔ اساطیری تا پایان عصر پهلوی

جلد پنجم

عباس قدیانی

انتشارات فرهنگ مکتوب

قدیانی، عباس، ۱۳٤۲-
فرهنگ توصیفی تاریخ ایران: از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی / عباس قدیانی. - تهـران
: انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸٤.
ج.: مصور، نقشه، جدول.

(دوره) ISBN 964-8839-05-0
(ج.۱) ISBN 964-8839-00-X
(ج.۲) ISBN 964-8839-01-8
(ج.۳) ISBN 964-8839-02-6
(ج.٤) ISBN 964-8839-03-4
(ج.۵) ISBN 964-8839-04-2

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. ایران ــ تاریخ. الف. عنوان.
٤ ف ٤ ق / ۱۰۹ DSR
۹۵۵
کتابخانه ملی ایران
۴۱۶۰۲-۸۳م



انتشارات فرهنگ مکتوب

تهران - صندوق پستی ۳۴۳۳-۱۹۳۹۵

فرهنگ توصیفی تاریخ ایران (جلد ۵)

از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی

تألیف: عباس قدیانی
ناشر: انتشارات فرهنگ مکتوب
حروفچینی: آرون
چاپ اول: بهار ۱۳۸٤
چاپ دوم: زمستان ۱۳۸٤
چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۵
چاپ چهارم: بهار ۱۳۸٦
لیتوگرافی: اسپادانا
چاپ: نگاران
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه



نـائینی: ـــــه آیت‌اللـه مـیرزا حسـین نائینی

نادرشاه

نادر (ندرقلی) پسر امامقلی از قبیله افشار بود کـه در سـال ۱۱۰۰ ه. ق. در ابیورد (خراسان) متولد شـد. پـدرش از پوستین‌دوزی تحصیل معاش مـی‌کرد و شایدنادر هم در اوایل عمر همین شغل را داشته است. وی در سن هفده سالگی به‌دست ازبکان اسیر گشت و مادرش در اسارت مرد. پس از اینکه نادر خود را از قـید اسـارت نـجات داد بـه خـراسـان مراجعت و دلیریها نمود تا جلب تـوجه حکمران خراسان ملک محمود را کرد و در خدمت او درآمد و به مرتبه سرداری رسید. پس از چندی خدمت محمود را ترک کرد و خـود عـلم بـرافـراشت. وی ابتدا کلات را گرفت و نـیشابور را بـه‌نام شاه طهماسب مـتصرف شـد و نـزدیک دامغان بر اشـرف افـغان پـیروز گشت و شکست دیگری نیز در مورچه‌خورت به اشــرف افــغان داد. وی پس از رزم بـا عـثمانیان بـه دفـع مـحمدخان بـلوچ در فـارس عـزیمت نـمود. در پـایان سـال



مشهد ــ مجسمه نادرشاه

۱۱۴۸ هـ. ق. بود که به همت نادر کلیه بلاد ایران از دست افغان و عثمانی و روس مستخلص شده بود. وی در ۱۱۴۸ به سلطنت ایران انتخاب گردید و سلسله افشاریه را به وجود آورد.

نادره‌بانو

نیمه اول قرن یازدهم هجری. وی از زنان نقاش بود. وی دختر میرزا تقی بود که به همراه پدرش به‌هند سفر کرد و زیر نظر آقارضا، نقاش معروف زمان شاه عباس اول صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ ق.). اکبرشاه (۹۶۲ـ ۱۰۱۴ ق.) و جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ ق.) از پادشاهان بابری هند، هنر نقاشی آموخت و چیره‌دست شد. او به دربار جهانگیر راه یافت و دارای شهرت و اعتباری گردید. دو اثر امضادارش در کتابخانه سلطنتی ایران موجود بوده است.

نارین‌یام

چاپارخانهٔ خاصهٔ قاآن، ایستگاه پیکهای مخصوص قاآن.

ناسخ‌التواریخ

ناسخ‌التواریخ از آثار عمدهٔ محمدتقی‌خان سپهر در حدود ۱۵ جلد و بنا به‌دستور محمدشاه قاجار تألیف یافته است. قسمت اسلام و تاریخ بعد از اسلام در آن به‌طور مشروح نوشته شده است، ولی محمدتقی‌خان سپهر نتوانست آن را به‌پایان آورد و بعد از او عباسقلی‌خان سپهر که از مقربان دربار ناصرالدین شاه بود چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین‌شاه و غیره برآن افزوده است. سبک نثر کتاب، ساده و این کتاب در زمان ناصرالدین‌شاه پایان یافت.

ناصرالدین‌شاه (قاجار)

ولیعهد و جانشین محمدشاه قاجار (۱۲۶۴ ـ ۱۳۱۳ هـ.) که در هنگام مرگ پدر، در تبریز به‌سر می‌برد و بیش از شانزده سال نداشت. تا پیش از آمدن

وی به تهران قریب چهل روز اداره مملکت به‌دست مهدعلیا مادر ولیعهد بود. ناصرالدین‌شاه پس از آنکه در تبریز به تخت نشست به‌تدبیر میرزا تقی‌خان امیرنظام که پیشکار او بود با لشکری آراسته به‌سوی تهران رهسپار شده و در ۲۱ ذیقعده سال ۱۲۶۴ هـ. ق. به تهران رسید و روز بعد رسماً تاجگذاری کرد.

در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه در بعضی از ولایات ایران شورشهایی برخاست. مهمتر از همهٔ این شورشها طغیان حسین‌خان سالار بود که از زمان محمدشاه در خراسان سر به شورش برداشته بود. سالار در اواخر سلطنت محمدشاه با عده‌ای از ترکمانان به‌سوی مشهد رهسپار شد و سپاهیان حمزه میرزا حشمت‌الدوله را شکست داد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر، سلطان مرادمیرزا برادر حشمت‌الدوله را با لشکری به خراسان فرستاد. وی در ۱۲۶۶ هـ. ق. مشهد را گرفته، سالار و نزدیکان او را بکشت و بر اثر این خدمت به لقب حسام‌السلطنه ملقب گردید.

از وقایع دوران ناصری ادامهٔ نهضت بابیه و بهاییه بود که در سالهای آخر عمر محمدشاه شروع شده بود و نیز قتل بزرگمرد ایران امیرکبیر بود. از دیگر وقایع دوران وی واقعهٔ هرات و معاهدهٔ پاریس بود که به‌کلی دست ایران را از دخالت در افغانستان کوتاه می‌کرد. امتیاز تنباکو (رژی) از دیگر وقایع دوران ناصرالدین‌شاه است که پس از شکست وی در این واقعه منجر به لغو این امتیاز گردید.

امتیازاتی که در دوره وی به انگلستان داده شد:

۱ ـ تلگراف بغداد ـ تهران ـ بوشهر در ۱۸۶۴ م. بود که بعد به‌جاهای دیگر نیز امتداد داده شد.

۲ ـ امتیاز تمام منابع تولید ثروت ایران برای مدت هفتاد سال به بارون ژولیوس دورویتر در سال ۱۸۷۲ م.

۳ ـ کشتیرانی در رودخانه کارون ۱۸۸۴م.

۴ ــ امتیاز بانک شاهنشاهی ۱۸۸۹ م.
۵ ــ امتیاز رژی تنباکو و توتون.
۶ ــ قرضه بوثیقه گمرک بنادر خلیج فارس یا گمرک جنوب ۱۸۹۲ م.
۷ ــ امتیاز راه از خرمشهر تا تهران.

امتیازاتی که به روسها داده شد:
۱) تأسیس قزاقخانه در سال ۱۸۷۸ م.
۲) امتیاز شیلات بحر خزر یا دریای مازندران.
۳) امتیاز بانک رهنی.
۴) امتیاز راه شوسه از عشق‌آباد تا مشهد.

ناصرالدین طاهر

«ناصرالدین طاهربن فخرالملک» پسر نظام‌الملک که مدتی وزارت سلطان سنجر سلجوقی را بر عهده داشت. وی در فتنهٔ غُزان در ۵۴۹ هـ. ق. کشته شد.

ناصرالملک

ابوالقاسم‌خان قره‌گوزلو همدانی فرزند احمدخان و نوهٔ محمودخان ناصرالملک در سال ۱۲۷۲ هـ. ق. متولد شد. چون میرزا احمدخان پدر ابوالقاسم‌خان شغل نظامی داشت و اغلب اوقاتش را در خارج از منزل به‌سر می‌برد، پدربزرگ میرزا ابوالقاسم‌خان ــ میرزا محمودخان ناصرالملک ــ به تربیت او همت گماشت.

در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به اروپا محمودخان ناصرالملک که از ملتزمین رکاب بود، نوهٔ خود ابوالقاسم‌خان را نیز برای تحصیل به لندن برد. ابوالقاسم در دانشگاه آکسفورد ثبت‌نام کرد و در همین دانشگاه تحصیلات خود را به‌پایان برد.

پس از فراغت از تحصیل مدتی با سمت وابسته سفارت ایران در لندن خدمت کرد و دو بار هم به نیابت سفارت فوق‌العاده به‌دربار هلند و دربار آلمان رفت. میرزا ابوالقاسم در سال ۱۳۰۱ هـ. ق. و در سال ۱۳۰۲ هـ. ق. به‌خواهش پدربزرگش از طرف ناصرالدین‌شاه به «مشیر حضور» ملقب شد.

ابـوالقـاسم‌خان در دسـتگاه ناصرالدین‌شاه مترجم بود و در شورایی که عـباس مـیرزا مـلک‌آرا بـه‌دستور ناصرالدین‌شاه پس از سفر سوم فـرنگ برای تنظیم قوانین تشکیل داد عضویت داشت و قوانین و آیین‌نامه‌های خارجی را تـرجـمه مـی‌کرد. بـه‌علاوه هـر وقت محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه حضور نـداشت، مـیرزا ابـوالقـاسم‌خان روزنـامه‌های خـارجـی را بـرای شـاه می‌خواند و خطابه‌های سفرای خارجی را برای او و بیانات شاه را برای سفیران تـرجـمه مـی‌کرد. پس از انـتخاب مـیرزا عـلی‌خان امـین‌الدوله بـه‌عنوان صـدراعـظم، در سـال ۱۳۱۴ هـ. ق. نـاصرالمـلک بـه‌سمت وزارت مـالیه برگزیده شد و باکنار رفتن امین‌الدوله در سال ۱۳۱۶ هـ. ق. ابوالقاسم‌خان هـم از وزارت مالیه کنار رفت و پس از آن مأمور حکومت کردستان شد.

ناصرالملک بعد از پیروزی انقلاب مشـروطه در کـابینه‌های مـیرزا نـصراللـه‌خان مشـیرالدوله، سـلطان علی‌خان وزیر افخم و امین‌السلطان وزیر مالیه بود. وی در سوم آبان ۱۲۸۶ مأمور تشکیل کـابینه گـردید و وزارت مـالیه را خود عهده‌دار شد، اما پس از حدود دو ماه ناگهان استعفا داد و در ایـن امـر بـا محمدعلی‌شاه هم مشورت نکرد. شـاه به این سبب از ناصرالملک رنجید و او را بازداشت کرد و تصمیم به‌قتلش گرفت، اما دبیر سفارت انگلیس در تهران به‌یاد مـحمدعلی‌شاه آورد کـه نـاصرالمـلک بالاترین نشان را از دولت انگلیس دارد و بدین صورت ناصرالملک از مرگ حتمی نجات یـافت. او پس از آزادی بـه اروپـا رفت و تـا سـال ۱۳۲۹ هـ. ق. بـه ایـران بازنگشت.

پس از خلع محمدعلی‌شاه به‌علت اینکه احمد میرزا به سن قانونی نرسیده بود، مطابق قانون اسـاسی عـلیرضاخان قاجار مـلقب بـه عـضدالمـلک بـه‌نیابت سلطنت برگزیده شد. دوره نیابت او که بزرگ خاندان قاجار بود دیری نـپایید و

در ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ درگذشت و پس از او ناصرالملک به‌نیابت سلطنت برگزیده شد. لذا ناصرالملک به ایران دعوت شد و وی در ۱۲ صفر ۱۳۲۹ به ایران آمد و تا زمان تاجگذاری احمدشاه در سال ۱۳۳۲ ه. ق. به‌عنوان نایب‌السلطنه قدرت زیادی داشت و در همین زمان نیابت سلطنت او بود که اولتیماتوم روسها اسباب تعطیلی مجلس دوم را فراهم آورد. ناصرالملک پس از تاجگذاری احمدشاه به اروپا رفت و تا سال ۱۳۰۵ ه. ق. به ایران بازنگشت و یک سال بعد در دیماه ۱۳۰۶ در تهران درگذشت.

ناصری، روزنامه

روزنامه‌ای بود که در زمان مظفرالدین‌شاه که وی دوره ولایتعهدی خود را در تبریز می‌گذرانید وابسته به دربار او، در تبریز انتشار می‌یافت که از نظر سودمندی کمتر از روزنامه‌های درباری تهران نبود. اولین شماره آن در ماه شوال ۱۳۱۱ ه. ق. انتشار یافت.

ناظر

ناظر یا رئیس دربار در سلسله صفویه فردی بود که بر تمام بیوتات سلطنتی و صندوقخانه و حبه‌خانه و املاک خالصه و ایلخی‌های پادشاه ریاست و نظارت کرده و رسیدگی به امور درباری از جملهٔ وظایف وی بود.

ناظر را به ترکی «کرک یراق» هم می‌گفتند.

ناظرباشی

در دورهٔ قاجاریهٔ مسئول ادارهٔ امور اموال سلطنتی بود و بازرسی داخلی کاخها و انتخاب یا تعویض نوکران در صلاحیت او بود.

ناظم‌الاسلام کرمانی

میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی در سال ۱۲۸۰ ه. ق. در کرمان زاده شد و پس از تحصیل مقدمات در کرمان در

سال ۱۳۰۸ در سن ۲۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات خویش به اصفهان و تهران رفت. پس از ورود به تهرآن با خانواده طباطبایی مراوده پیدا کرد و پس از تأسیس مدرسه اسلام در سال ۱۳۱۷ هـ. ق. از طرف سید محمد طباطبایی به مدیریت فرزندش سید محمدصادق، میرزا محمد، ناظم مدرسه مزبور گردید و به‌همین مناسب که ناظم مدرسه اسلام بود چندی بعد ملقب به ناظم‌الاسلام شد و در سال ۱۳۳۲ هـ. ق. با سمت قضاوت به کرمان بازگشت. نامبرده مؤلف کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» است. تاریخ فوت وی در صفر سال ۱۳۳۷ هـ. ق. در سن ۵۷ سالگی بوده است.

نامخواست

یکی از سرداران ارجاسب.

نامهٔ تنسر

رسالهٔ کوچکی است که آن را ابن مقفّع از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود. اکنون اصل پهلوی و ترجمهٔ عربی آن در دست نیست. در اوایل قرن هفتم هجری متن عربی این نامه را ابن اسفندیار (بهاءالدین محمد پسر حسن پسر اسفندیار) به فارسی ترجمه کرده و آن را در تاریخ طبرستان خود گنجانیده است. از مقدمهٔ این ترجمهٔ فارسی معلوم می‌گردد که ترجمهٔ ابن مقفّع مبتنی بر روایت بهرام پسر خورزاد بوده که از هویّت او خبری نداریم. به نظر می‌رسد که وی تدوین کننده یا کاتب اصل پهلوی این نامه بوده است.

این نامه را تنسر (صورت درست آن توسر)، هیربدانْ هیربد اردشیر در پاسخ گُشنسپ، شاه طبرستان و پدشخوارگر و گیلان و دیلمان و رویان و دماوند، نوشته است. وی ظاهراً به بعضی از اقدامات اردشیر به دیدهٔ انتقاد می‌نگریسته و در نامه‌ای به تنسر از او خواسته است که دلیل چنین اقداماتی برای او بیان گردد.

نانا: ← نه‌نه

ناهید، اناهید (اردوی سوره اناهیتا)

ایزد بانویی با شخصیتی بسیار برجسته که جای مهمی در آیینهای ایران باستان به خود اختصاص می‌دهد و قدمت ستایش او به دوره‌های بسیار پیشین و حتی به زمان پیش از زردشت می‌رسد. اردوی به معنی رطوبت، در آغاز، نام رودخانه مقدسی بوده است و به پیروی از اصل شناخته شده‌ای در اساطیر، نام رودخانه، شخصیت خدایی پیدا کرده است. او را همتای ایزدبانوی سَرس‌وَتی در آیین ودایی می‌دانند و بر این عقیده‌اند که اردوی در اصل صفت سرس‌وتی بوده است که در هند به رودخانهٔ کوچک مقدسی در ناحیهٔ پنجاب کنونی اطلاق می‌شد؛ اما در ایران به صورت هَرَخْوَتی (رَخوذ یا رُخَج) درآمد که ناحیه‌ای پررودخانه و دریاچه‌ای در افغانستان به این نام خوانده شد. بعدها جای سَرَس‌وتی را که اصلاً رودخانه‌ای بود دو صفت آن یعنی «اردوی» و «سوره» گرفت.

سوره یا سورا، بخش دیگر نام اردوی سوره اناهیتا، معنی نیرومند و پرزور دارد و اناهیتا پاکی و بی‌آلایشی معنی می‌دهد. این ایزدبانو در کتیبهٔ اردشیر دوم هخامنشی و در بسیاری از متنها به صورت خلاصه شدهٔ اناهیتا در می‌آید. او که نخست بر رودخانهٔ اردوی سروری داشت کم‌کم بر همهٔ آبها سروری می‌یابد و بنابر بندهشن، پدر و مادر آنها می‌شود و از اپام‌نپات نیز پیشی می‌گیرد و شخصیت اپام نپات در شخصیت او تحلیل می‌رود.

تجسم او در آبان یشت اوستا زنی است جوان، خوش‌اندام، بلند بالا، زیباچهره، با بازوان سپید و اندامی برازنده، کمربند تنگ بر میان بسته، به جواهر آراسته، با طوقی زرّین برگردن، گوشواری چهارگوش در گوش، کفشهایی درخشان در پا، با بالاپوشی

زرّین و پرچین. چنین تجسمی احتمالاً نشان از این دارد که تندیسهایی از او در دورهٔ هخامنشی موجود بوده است. نام این خدا نخستین بار به صورت آناهیتا در کتیبه‌های هخامنشی از دورهٔ اردشیر دوّم دیده می‌شود.

این ایزدبانو با صفات نیرومندی، زیبایی و خردمندی به صورت الههٔ عشق و باروری نیز در می‌آید؛ زیرا چشمهٔ حیات از وجود او می‌جوشد و بدینگونه «مادرْ خدا» نیز می‌شود.

تندیسهای باروری را که به الههٔ مادر موسومند و نمونه‌هایی از آن از تپه سراب کرمانشاه (با قدمتی در حدود نه هزار سال ق.م.) و در کاوشهای ناحیه شوش به دست آمده است تجسمی از این ایزد بانو می‌دانند. او همتای ایرانی آفرودیت، الههٔ عشق و زیبایی در یونان، و ایشتر، الههٔ بابلی، به شمار می‌رود. اناهید یا اردوی سوره آناهیتا گردونه‌ای دارد با چهار اسب سفید. اسبهای گردونهٔ او ایزد ابر، باران، برف و تگرگ هستند. او در بلندترین طبقهٔ آسمان جای گزیده است و بر کرانهٔ هر دریاچه‌ای خانه‌ای آراسته با صد پنجرهٔ درخشان و هزار ستون خوش تراش دارد. او از فراز ابرهای آسمان، به فرمان اورمزد، باران و برف و تگرگ را فرو می‌باراند. نطفهٔ مردان را پاک می‌کند و زهدان زنان را برای زایش آماده می‌سازد. او خدای محبوبی است و همیشه علاقه و احترام عمیق پیروان بسیاری را به خود جلب کرده است.

ناهید: ← **بنای ناهید**

ناهید (نانگهیثیه)

دشمن سپندارمد که آفریدگان را از قانع بودن باز می‌دارد و آنان را ناراضی می‌سازد. او نیز احتمالاً تجسم ناستیه، خدایی از تبار دَئِوه‌های هندی است.

نبرد بویب

پس از نبرد جسر بود که مثنی

سپاهی آماده کرده به و ساحل غربی شعبه‌ای از فرات که بویب نام داشت آمد. (مهران) سردار ایرانی با لشکری انبوه به سوی او شتافت و از ظهر تا غروب جنگ کرد، اما کشته شد و آنان ناچار از فرات گذشته به تیسفون بازگشتند. در این جنگ مسیحیان کمک بسیاری به لشکر عرب نمودند. عربها این جنگ را «یوم الاعشار» نوشته‌اند.

نبرد پلاته

۴۷۹ ق.م. در پلاته نزدیک تب Thebe نبردی مابین دو لشکر روی داد. در این نبرد شمارهٔ سپاه یونانی را صد هزار و ایران را سیصد هزار نوشته‌اند. مردونیه می‌خواست به یک جنگ قطعی کار را تمام کند. نقشهٔ او این بود که سواران خویش را به کار انداخته و یونانیان را مضطرب سازد. در ابتدا به نظر می‌رسد که فتح با مردونیه است زیرا پارسیان شجاعت فوق‌العاده‌ای ظاهر ساختند. اما اسلحهٔ ایشان کافی نبود، و همه مساعی را که به کار بردند بیفایده ماند. و سرانجام مردونیه هم که به سپاه جاویدان فرماندهی می‌کرد به‌واسطهٔ تیری که خورد از اسب فرو افتاد و کشته شد و سپاه بی‌سردار ایران بی‌حاصل جنگ را ادامه داد. ولی بالاخره شکست یافته و همه کشته شدند. و به قول هرودوت فقط سه هزار تن جان به سلامت بردند و از طرفی یک دسته چهل هزار نفری به سرداری «ارته باذ» که مخالف نظریات مردونیه بود و عقیده داشت که باید با تأنی پیش رفت با نظم و ترتیب کامل عقب‌نشینی نمود بدون آن که با یونانیان طرف شود. و بالاخره نظم و ترتیب و اسلحه یونانی و از جان گذشتگی ایشان باعث فتح شد.

نبرد دومة الجندال: ← دومةالجندال

نبرد ماراتن

در این جنگ ۶۰۰ فروند کشتی ایران به شبه‌جزیرهٔ آتیک رسید و لنگر

انداخت. کشتیهای یونانی ۳۵۳ فروند بود. هیپ پیاس رأی داده بود که خوب است سفاین ایران به اطراف خلیج ماراتن روند. این رأی صائب بود زیرا خلیج مزبور برای توقف سفاین بسیار مناسب و نزدیک آکروپل Acropole یعنی ارک آتن بود. و هیپ‌پیاس امید داشت که هواخواهانش بتوانند ارک را متصرف شوند. اما اتفاقاً هیچ کس در این موقع به هواخواهی هیپ‌پیاس در آتن برنخاست. آتنی‌ها چون از آمدن لشکر پارس به ماراتن آگاه شدند به آنجا تاختند.

لشکر آنان ده سردار داشت و یکی از آنها میل‌تیادس Milthiades پسر کیمون Kimon از نجبای آتنی بود. این همان میل‌تیادس است، که دردانوب می‌گفت:باید پل را خراب کرد تا داریوش راه بازگشت از سکائیه را نداشته باشد. او از طرف ایران نخست جباری خرسونوس را داشت. آتنی‌ها نخست حاضر به جنگ نبودند، ولی میل‌تیادس ایشان را به جنگ تحریک کرد. نه هزار تن سپاهیان آتنی که پیش از این جنگ یک هزار تن هم از مردم پلاته به ایشان ملحق شده بود در ماراتن گرد آمدند، و منتظر رسیدن قشون اسپارت شدند، ولی اسپارتیان به عذر غیرموجه که ما برای اقدام به جنگ باید منتظر نیمهٔ ماه قمری و آشکار شدن بدر شویم، درآمدن تأخیر کردند. دو سپاه چند روز روبه‌روی یکدیگر قرار گرفتند، و به قول هرودوت نظر به افزونی شمارهٔ پارسیان که ظاهراً بین چهل و پنج هزار تن بودند یونانیان به مشاوره برخاستند که آیا جایز است حال تعرض اختیار کنند یا باید منتظر حمله دشمن شوند. سرداران سپاه که ده تن بودند به‌طور تساوی دو دسته شدند یعنی پنج تن موافق و پنج تن مخالف. اما میل‌تیادس که ایرانیان را خوب می‌شناخت، دیگر همکاران را متقاعد کرد که اقدام به تعرض اهمیت شایانی دارد. طرح جنگی او این بود که جناحین را تقویت کرده برای این که

کثرت عدد ایرانیان سبب محاصرهٔ آنان نشود قلب سپاه را هم بسط زیاد بدهد. از طرف سرداران دیگر، وی به فرماندهی قشون یونان تعیین گردید تا نقشهٔ خود را به موقع اجرا گذارد. حمله در زیر درهٔ ودانا به وقوع پیوست و فاصلهٔ میان این دواردو که درست یک میل بود در ظرف هشت یا نه دقیقه پیموده شد. ایرانیان از اینکه جماعتی از یونانیان بدون تقویت سواران بی‌پروا بر صف لشکر ایران حمله بردند هم تعجب کردند و هم واقعه را خفیف شمردند. پارسیان و طوایف سکاها که در قلب بودند خوب مقاومت کردند و غلبه یافتند لیکن آتنی‌ها در جناحین غالب شدند، و بعد روی به قلب آوردند و تلفات بسیار بر لشکر ایران وارد آوردند. تلفات ایران را از چهار تا شش هزار تن نوشته‌اند.

هرودوت گوید یونانیان بیش از ۲۰۰ تن کشته نداده بودند. البته این خبر مورد تردید است. ایرانیان به طرف کشتیهای خود عقب نشستند. و از ناوگان جنگی آنها در این جنگ هفت فروند از دست برفت.

داتیس سردار مادی ایران که در وقت تهیهٔ حرکت به طرف فالرون ممکن بود گرفتار شودآن شب را در مقابل ساحل لنگر انداخت. و می‌خواست فردا از راه نزدیکتری به آتن حمله برد، و آن شهر را زودتر از این که آتنی‌ها برسند اشغال کند. با این مقصود سونیوم Suniume را دور زده بفالرون Phaleron بندر آتن درآمدند. اما همین که ایرانیان آنجا رسیدند، دیدند لشکر آتن پیش از ایشان در آنجا صف کشیده‌اند. بنابراین جرأت حمله نکردند و پس از قدری توقف به طرف آسیا بازگشتند ۴۹۰ ق.م.

تلفات قشون ایران نسبت به عدهٔ آنان ناچیز بود. اگر در ماراتن لطمه خوردندَ نبایستی دلشکسته و ناامید شوند. لیکن سردار ایران جبن به خرج داده بود و عازم آسیای صغیر شد و بدنامی ابدی برای پارسیان فراهم کرد.

نویسندگان یونانی در عدهٔ سربازان ایران مبالغه کرده‌اند و آن را به صد هزار تن رسانیده‌اند که به هیچ وجه معلوم نَیست صحیح باشد. درهر حال کمتر جنگی چنین اثر معنوی داشته است. چه تا آن زمان نیروی ایران را غیر قابل مقاومت می‌دانستند زیرا به هر طرف که روی آورده بودند پیروز شده بودند. حال فهمیدند که ایرانیان را هم می‌توان شکست داد. این فتح دل یونانیان را قوی و زمینهٔ پیشرفت بعدی ایشان را در ادوار بعد در ایران تهیه کرد. لیکن در نظر داریوش این واقعه خیلی مختصر و یک عدم پیشرفت ناقابل می‌نمود که موجب تغییر خط‌مشی و سیاست او نمی‌بایست بشود.

اسپارتیان پس از روز چهاردهم ماه دو هزار تن حرکت کرده و به آتیک شتافتند. ولی وقتی رسیدند که جنگ خاتمه یافته، و افتخار فتح نصیب آتنی‌ها شده بود.

هرودوت گوید وقتی خبر شکست پارسی‌ها به گوش داریوش رسید، بر خشم او نسبت به آتنی‌ها بیفزود. فرمان داد تدارکات بیشتری برای جنگ دیده شود، و به این مقصود مأمورانی به ایالات ایرانی برای گردآوری لشکر فرستاد. شکست ایران در ماراتن به حیثیت او در مستعمرات خود صدمه وارد آورد و موجب اغتشاش آنها در ایران شد. چنانکه شورش مصریان نیز در اثر این فتح یونانیان بود.

نبرد مصر (۵۲۵ ـ ۵۲۲)

در دورهٔ هخامنشیان کمبوجیه که صاحب اختیار امپراتوری کورش شده بود، می‌بایست از یک سو، استیلا و تسلط پارس را بر سرزمین‌های به تصرف درآمده محفوظ دارد و از سوی دیگر کشورگشایی را در جهت تنها قدرتی که هنوز در شرق نزدیک، اهمیت داشت و به حساب می‌آمد، یعنی قلمرو پادشاهی مصر، بسط و گسترش دهد. نمی‌بایستی این تصمیم را به منزلهٔ تمایل

کم و بیش غیر عقلانی و رام‌نشدنی به تسخیر سراسر عالم مسکون، محسوب داشت. استراتژی کمبوجیه، بیشتر در پی تأمین مقاصدی بود که پدرش در سر داشت، به این معنا که او می‌خواست سرزمین‌های ماوراء فرات را به بابل بپیوندد و تحقق این هدف ملازمه داشت به اینکه در زمانی کم و بیش دراز، سرزمین‌های واقع در میان رودخانه‌های فرات و نیل سر به اطاعت امپراتوری پارس بگذارند و طبیعی است که وصول به این هدف برخورد با مصر را ایجاب می‌کرد، بخصوص که مصر، همواره، و حتی در همان اواخر نیز نمونه‌هایی از مقاصد جاه‌طلبانهٔ خود را در این منطقه آشکار کرده بود.

بنابراین مسلم است که قبل از آغاز جنگ با خود مصر، و مقدم بر آن، تصرف‌های تازه‌ای وقوع یافته است و نقاطی پراکنده سر به اطاعت گذاشته‌اند. در هر حال این را می‌دانیم که در سال ۵۲۵، فنیقیه و قبرس فرمانبردار کمبوجیه بوده‌اند. معلوم نیست که تصرف این دو سرزمین، کی و چگونه اتفاق افتاده است. به گفتهٔ هرودوت «فنیقی‌ها، خود، تسلیم پارس شدند... قبرسی‌ها نیز خود سر به اطاعت پارسی‌ها گذاشتند»: و هر دو قوم در نیروی دریایی که کمبوجیه علیه مصر فراهم آورده بود وارد شدند. تصرف قبرس برای فرعون مصر «آمازیس» ضربه‌ای سنگین بوده است زیرا، بنابه نوشته هرودوت این پادشاه «اولین کسی در جهان بود که بر جزیره قبرس مسلط شده و آن را وادار به پرداخت خراج کرده بود».

از سال ۶۶۴ ، سلسله فراعنه «سئیت» بر مصر حکمروایی داشت که نخستین فرعون‌های آن وظیفهٔ بسیار دشوار تجدید اتحاد کشور را به‌عهده داشتند. دوران حکمرانی این سلسله که مصرشناسان آن را برحسب معمول در «عصر سفلی» قرار می‌دهند، ظاهراً برای مصر، دورانِ یک رستاخیز واقعی

بوده است. از ۵۷۰ به بعد آمازیس بر مصر حکومت کرد و در سال ۵۲۶ از میان رفت. از دید هرودوت «می‌گویند دوران پادشاهی آمازیس از جهت رفاه فراوانی که رودخانه [نیل] برای مزارع و دهات می‌آورده است و محصولی که دهات و مزارع برای مردم تهیه می‌کرده‌اند، پر رونق‌ترین دوران مصر بوده است؛ در این عصر، در کشور، مجموعاً بیست هزار شهر آباد و مسکون وجود داشت» آمازیس، یک نیروی مسلح قوی نیز در اختیار داشته است: یک ناوگان که از سلف او نخائوی دوم (۶۱۰-۵۹۵) به جای گذاشته شده بود و ارتشی که به وسیله واحدهای سربازان مزدور که از سراسر شرق نزدیک، از جمله کاریّه و یونیه آمده بودند، بسیار مقتدر و توانا شده بود.

با وجود امتیازهایی که آمازیس در اختیار داشت، لیکن تردید نیست که او تصرف بابل را به وسیله کورش خطر بزرگ و عاجلی برای خود می‌دانست؛ و به همین جهت فعالانه در صدد فراهم آوردن متحدانی بود تا او را در جنگ با پارسیان که قریب‌الوقوع به نظر می‌رسد، یاری دهند. فراعنه سئیت از زمانی طولانی با دولت‌های متعدد یونانی اروپا و آسیای صغیر مناسبات دائم برقرار کرده بودند. هرودوت آمازیس را «یونان دوست» معرفی می‌کند؛ و به‌عنوان سندی بر این یونان دوستی نوکراتیس را مثال می‌آورد که به‌عنوان تأسیسات بندری بازرگانی دلتای نیل از طرف شهرهای آسیای میانه با موافقت فرعون (بدون شک در دوران سلطنت پسامتیک اول) تأسیس شده بود. این تجارت نه تنها به سود یونانیان و فنیقی‌ها (که آنها نیز در مصر حضور داشتند) بود بلکه به فرعون هم سود می‌رساند زیرا به فرمان او نظارت دقیقی بر امر واردات - صادرات از این تأسیسات می‌شد. گمرک مصر بر روی دهانه‌های شرق (طرف پلوز) و غرب (طرف کانوپ) دلتا مستقر بود و از کالاهایی که به ترتیب از «ممالک

خارجی شمالی» (فنیقیه، سوریه ـ فلسطین) و «کشورهای خارجی سبز بزرگ» (سرزمین‌های اژه‌ای، یعنی یونان) وارد مصر می‌شدند، مالیات و عوارض گرفته می‌شد.

در یونان معبدهای متعددی از پیشکش‌های فرعون بهره‌مند می‌شدند: معبد دلف در آسیای صغیر، معبد آتنای لیندوس رودس، معبد هرا در ساموس و همچنین معابد برانخید در دی‌یم و معبد اتنای سیرین. علاقه پادشاهان سَئیت به شهرهای آسیای صغیر سابقه‌ای کهن داشت، از این سرزمین بود که ارتش مصر، به طور سنتی سرباز استخدام می‌کرد و در مصر به این مزدوران زمین داده می‌شد. به نوشتهٔ هرودوت وقتی آپری‌یس مغلوب آمازیس شد، سی هزار تن کاریه‌ای و یونیه‌ای زیر فرمان او بودند. مورخ «هالیکارناسی» تصریح می‌کند که آمازیس، یونیه‌ها و کاریّه‌ها را در ممفیس سکونت داد و آنها را «به مثابه محافظ برتر مصری‌ها به‌شمار آورد» به رغم نارضایی سربازان مصری، از توجه و عنایتی که نسبت به سربازان مزدور آسیای صغیر می‌شد، معلوم می‌شود که در هر حال آمازیس با در پیش گرفتن این سیاست، به راه پیشینیان خود می‌رفته است.

آمازیس، در میان متحدان خود، می‌توانست روی پولیکرات که در نتیجهٔ یک کودتا، استبداد خود را بر جزیرهٔ ثروتمند ساموس مستقر ساخته بود، حساب کند. هرودوت (ک سوم، ۳۹) می‌نویسد: «[پولیکرات] به عنوان ارباب و صاحب اختیار ساموس، یک عهدنامه مودت با آمازیس، پادشاه مصر امضا کرده و برای او هدایایی فرستاده بود و از او در عوض هدایایی دریافت می‌کرد» به منظور تحکیم همین اتحاد که بر پایه فرستادن هدیه و بازیافتن آن استوار بود، آمازیسَ در هرائیون ساموس «دو پیکره چوبی از خود» بر پا ساخت. هرودوت به قدرتی نیز که پولیکرات زمانی کوتاه فراهم ساخت اشاره دارد و می‌نویسد:

«[قدرت او] در زمانی اندک ناگهان گسترش یافت و در سراسر ایونی (یونیه) و مابقی یونان مورد تجلیل قرار گرفت؛ زیرا در هرجا به جنگ می‌پرداخت پیروزی با او می‌شد». پولیکرات قدرت خود را تا جزایر سیکلاد از جمله تارِنه، نزدیک دلوس گسترش داد و به زودی برای استیلای پارس که زمان کورش بر شهرهای یونانی ساحل آسیای کوچک مستقر بود، تهدیدی واقعی به‌شمار آمد. هرودوت ضمن تذکر این نکات یادآور می‌شود که پولیکرات بر می‌تیلنی‌های لسبوس نیز که متحد ملطی‌ها (میله‌ای‌ها) بودند، یک پیروزی دریایی به‌دست آورد و می‌دانیم که ملطیه از مستملکات پارسیان بود و حمله‌ها و هجومهای جبّار ساموس (پولیکرات) بر جزایر و شهرهای قاره‌ای، مواضع هخامنشیان را در خطر نابودی قرار می‌داد. هرودوت نه چندان دور از تفرعن و قلنبه‌گویی اشاره می‌کند که به عقیده او «پولیکرات کاملاً امیدوار بوده است که روزی بریونیه (ایونی) و بر جزایر، حکمرانی خواهد کرد». شاید در تحت همین شرایط و مقتضیات بوده است که کورش اُرُوُاتِس (اوری تِس) را «والی سارد» کرده است: بدون شک مأموریت او در درجه اول دفاع از سرزمینهای هخامنشی در برابر اقدامات جبار ساموس بود. پولیکرات در برابر پارسی‌ها، تقریباً همان نقشی را بازی می‌کرد که کرزوس در زمانی که با فرعون مصر قرار داد اتحاد داشت، ایفا کرده بود.

هرودوت با یادآوری وحشتی که ارواتس را فرا گرفته بود، درباره پولیکرات می‌نویسد «که او تا آنجا که ما می‌دانیم اولین یونانی بود که به تأسیس یک امپراتوری دریاسالار اندیشه کرده بود» و می‌توانست برای محقق ساختن این بلندپروازی‌ها بر روی نیروی دریایی خویش حساب کند؛ به نوشتهٔ هرودوت (ک سوم، ۳۹) پولیکرات پانصد ناو

جنگی در اختیار داشت که در تناسب با امکانات مالی یک شهر دولت یونانی، حتی اگر این شهر دولت، به ثروت و مکنت ساموس نیز باشد، خارج از حد و حدود بود. بنابراین دور از واقعیت نیست که نتیجه گرفته شود که پولیکرات فقط به کمک مالی آمازیس موفق به ساختن این ناوگان و نگهداری آن شده بود. به نوشتهٔ هرودوت، پولیکرات در سال ۵۲۵ حتی چهل کشتی سه ردیف پارویی (تری‌یر) در اختیار داشت؛ و این یک نوآوری بزرگ فنی و نظامی بود که در سال‌های ۵۵۰ـ۵۲۵ در دنیای واژه‌ای متحقق شده بود. احتمالاً مصر نیز از همین نوع کشتی‌های سه ردیفی در اختیار داشته است و به یاری همان‌هابود که آمازیس موفق شده بود قبرس را تسخیر کند.

نبطی‌ها

نبطی‌ها یا انباط مردمی بودند که از اختلاط دو قوم آرامی و عرب پدید آمده بودند و کشور ایشان در جنوب شرقی فلسطین تا خلیج العقبه در کنار دریای احمر امتداد داشت و از جنوب به بیابان حجاز و از مشرق به بادیةالشام و از شمال به فلسطین محدود می‌شد. پایتخت این کشور در وادی موسی در ملتقای راههای کاروان رو بین تدمر و غزه و خلیج فارس و بحر احمر و یمن بود. و چون از صخره‌های بزرگ ساخته شده بود از این‌رو آن را به آرامی سلع و به یونانی ارابیا پطرا Arabia Petra یعنی شهر عربی سنگی می‌گفتند. ولی اسم اصلی آن نباطو بوده وخرابه‌های آن در وادی موسی در جبال الشراء در کشور هاشمی اردن است.

دولت نبطی تا پیش از قرن دوم میلادی دوام داشت، تا سرانجام در ۱۰۶م. به دست رومیان برافتاد. نام نبطی‌ها در قرن هفتم ق.م. در الواح آسور بانیپال پادشاه آسور آمده است.

نبو

پسر مردوک ــ رب‌النوع بابلیها،

حامی کاتبان و خدای خرد بود. در سالهای هزاره اول محبوبیت او به اوج خود رسید. مرکز پرستش او شهر «بورسیپ‌په» بود.

نبوکدنزر (بخت‌النصر دوم)

پادشاه بابل (۶۰۴ـ۵۶۲ پ.م.).

نبونید

(به بالی نبونه خید) از کاهنان بابل و پدرش کاهن معبد «سین» رب‌النوع ماه در حران بود که به پادشاهی ماد رسید.

نَپیر

خدای ماه که دارای القاب «درخشان» و «پدر یتیمان» بود.

نجد (Plateau)

در زبانهای اروپایی به معنی بلندی بسیار بزرگی بر روی کره زمین است. نجد ایران مثلثی است بین دو فرورفتگی، خلیج فارس در جنوب و دریای خزر در شمال و آن به منزله پلی بین آسیای مرکزی و آسیای غربی، تشکیل برآمدگی‌ای می‌دهد که جلگه‌های آسیای داخلی را به نجدهای آسیای صغیر و اروپا متصل می‌کند. این وضع جغرافیایی وظیفه تاریخی را که فلات مذکور در طی هزاران سال تاریخ بشریت ایفا کرده است توضیح می‌دهد. مثلث مذکور از سوی مغرب کوههای زاگرس و از شمال به وسیله سلسله جبال‌البرز و در شرق سلسله البرز، جبال خراسان را ایجاد می‌کند.

نخوار

در تشکیلات عهد اشکانی یک عده از تیولداران که به حکومت می‌رسیدند «نخوار» می‌خواندند که واژه‌ای است ارمنی و در زمان ساسانیان به‌صورت «نخوذار» آمده است.

نَرام سین (Naram-Sin)

یکی از پادشاهان اکد که فتوحاتی را انجام داد.



لوحه نرام‌سین

نرسی

از پادشاهان ساسانی که تاریخ جلوس این پادشاه را بر تخت سلطنت مختلف نوشته‌اند و شاید بین سنوات ۲۸۲ الی ۲۹۳ م. بوده است. از کتیبه‌ای که از این پادشاه به یادگار است معلوم می‌شود پسر شاپور و نوه اردشیر بابکان است.

نرسی گزارش پادشاهی خود را در سنگ نبشته مفصل پایکولی ثبت کرده است. رومیها او را «نارسس» خوانده‌اند. وی در آغاز سلطنت، با برادر خود هرمزد اختلاف و نزاع داشت، ولی سرانجام برادر را شکست داد و چون مدعی دیگری برای سلطنت وجود نداشت، از این بابت با نگرانی و مشکلی رو به رو نگردید. در دوران پادشاهی وی اختلافات ایران و روم بر سر ارمنستان شدت گرفت.

نرشخی

ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی از مورخان قرن چهارهم هجری است که بنابر قول «سمعانی» در سال ۲۸۶ هـ. ق. به‌دنیا آمده و در سال ۳۴۷ هـ. ق. درگذشته است. نرشخی تاریخ بخارا را به‌نام نصر سامانی (۳۳۱ ـ ۳۴۳ هـ. ق.) تألیف کرد.

تاریخ بخارا مشتمل است بر اطلاعات پر ارزشی در باب بخارا و چگونگی فتح آن توسط مسلمانان، و نیز احوال بخارا قبل از سلسلهٔ سامانی. آنچه در این کتاب حائز اهمیت است آن است که بعد از انقراض سلسلهٔ سامانیان به‌علت عدم توجه امرای ملوک خانیه ماوراءالنهر، نسبت به‌پیشرفت امور علمی و ادبی، اهالی این ناحیه به‌ویژه ساکنین بخارا که روزی یکی از بزرگترین مراکز علم و ادب بود رغبت چندانی در کسب علم و دانش از خود نشان نمی‌دادند.

نرگل

این اسطوره با اسطورهٔ فرود ایشتر در اسطوره‌های بین‌النهرینی به جهان

زیـرین هـمپوشی زیـادی دارد؛ بـعضی شخصیت‌ها یکسـانند، مکـان هـمان‌جا است، و اِاَ در پیدا کردن راه حـل هـمان نـقش را ایـفا مـی‌کند. هـمان‌طور کـه خواهیم دید فرق‌های جالب توجهی نیز دارنـد کـه از جـملهٔ آنـها مـعرفی یک صندلی آیینی، نمود تصویری یک پلکان طولانی که بـه آسـمان خـدایـان مـنتهی می‌شود و از آنجا به پایین می‌آید، و این واقـعیت کـه کسـی کـه فـرود مـی‌کند و شوهر ارشکیگل می‌شود، نرگـل خـدا است.

اسـطوره بـه ایـن صـورت آغـاز می‌شود که چون برای ارشکیگل امکان ندارد که بالا بیاید و در ضیافت سـالانهٔ خدایان شرکت کند، و آنها نیز نمی‌توانند به پایین نزد او بروند، انو تصمیم می‌گیرد که فرستادهٔ ارشکیگل به ضیافت بیاید و سهم او را برایش ببرد. انو، فرستادهٔ خود ککه را روانه می‌کند تا این مطلب را به اطـلاع ارشکـیگل بـرساند. کک‌کـه از پلکان طولانی آسمان پایین می‌رود، و در این اسطوره دروازه‌بـان بـه او خـوشامد می‌گوید: «داخـل شـوکک‌که، و بـاداکـه دروازه به تو برکت دهد.»

کک که هفت دروازه را پشت سـر می‌گذارد، امّا در هیچ یک از آنها لباس او را از تـنش بـیرون نـمی‌آورند. سـپس ارشکیگل و کَک‌کَه با هم سلام و تعارف رد و بدل می‌کنند، و ارشکیگل تـصمیم می‌گیرد وزیر خود نمتر را برای دریافت سهمیه‌اش بفرستد.

هنگامی که نمتر به حضور خدایان می‌رسد متأسفانه متن شکسته است، اما به نظر می‌رسد که نرگل به نمتر اهـانت مـی‌کند و تـوسط اِاَ بـه نـزد ارشکـیگل فرستاده می‌شود. نرگل، نخست خود را بـــه یک صـــندلی مـخصوص مــجهّز مــی‌سازد کــه احــتمالاً در دفـع ارواح شــیطانی نــقشی آیــینی داشـته است. همچنین اِاَ طبق معمول به او اندرزهایی احتیاطی مـی‌دهد: روی صـندلی‌ای کـه آنـها مـی‌آورند نـنشین، نـان یـا گـوشت نخور، آبجو ننوش، پاهایت را نشوی، و حتماً به یاد داشته باش که تسلیم دلربایی ارشکیگل نشوی، پس از آنکه او

«.. بیرون آمد،
و لباس‌های زیبا پوشید،
و بـه تـو اجـازه داد نگـاهی بـِه او
بیندازی».

سپس نرگل رو به سوی کـورنوگی می‌گذارد که درست مانند داستان فرود ایشتر توصیف شده است.

نَرونتِ

الههٔ پیروزی در ایلام باستان.

نریز

بـلاذری مـی‌نویسد: مـربن عـلی موصلی طایی با پسران خود به نریز کـه دیهی بود فـرود آمـد و آنـجا را شـهری ساخت و بنیاد حکومت گذاشت.

در سـال ۲۱۲ هـ مـحمدبن حـمید طوسی که از طرف مأمـون مأمـور دفـع زریق و سایر سرکشان آذربـایجان بـود، علی بن مر را نـیز دسـتگیر و بـه بـغداد فرستاد ولی در مسالک‌المـمالک کـه در سالهای بین ۲۳۰ و ۲۳۴ تألیف یافته، از او به‌نام امیر جابروان و نریز یاد است.

در سال ۲۶۰ هـ پسر علی، عـمر از طرف خلیفهٔ عباسی، ولایت آذربـایجان را یافت و پسر عمر، مـحمد نـیز ولایت آذربایجان را داشت.

محمد، عـلاءبن احـمد ازدی والی پیشین آذربایجان را کشت.

دیگر از این خاندان ابوخالد مـربن علی بن مر را می‌توان نام بـرد کـه گـویا برادر عـمر بـود و در نـریز فـرمانروایـی داشت.

امرای نریز

مربن علی
|
علی
|
۲۱۲ ـ ۲۳۰
|
عمر
|
۲۶۱
|
محمد

نریمان

نام نریمان از صفت نئیرمنو Nairemanu ، یعنی نیرومند پیدا شده که بعدها او را به‌صورت پهلوانی درآوردند. و این صفت را در اوستا به گرشاسب دادند، و همین نام نریمان است که در شاهنامه گاهی به‌صورت نیرم دیده می‌شود. از نریمان به‌عنوان پهلوان معروف خاندان سام در شاهنامه سخن رفته و این پهلوان در دژ سپند کشته شد، و رستم انتقام او را بگرفت.

نَریُوسَنگ

پیام‌آور اورمزد و نمونهٔ کامل نری و مردانگی است. او بخشی از نطفهٔ گیومرث، پیش نمونه مردمان، را نگاه می‌دارد. از ایزدان ایران باستان.

نزاریه: ← اسماعیلیه

نزول اجلال

اصطلاحی که در موقع حرکت و مسافرت فرمانروایان مغول، مردم روستایی و شهری وظیفه داشتند که برای آنها و همراهانشان محل سکونت و استراحت فراهم کنند.

نِسا

اصلی‌ترین پایتخت پارتیان شهر «نسا» است که براساس مدارک به دست آمده منطقهٔ وسیعی از ویرانه‌های شمال غربی عشق‌آباد که در واقع کانون و مرکز «پارتیا» حتی قبل از اینکه سلسلهٔ اشکانی به قدرت برسد، بوده است.

نسطوری

پیروان نسطوریوس را نسطوری گویند. نسطوریوس اسقف قسطنطنیه (۴۲۸ ــ ۴۳۱ م.) برخلاف اسقفان اسکندریه که به ربانیت عیسی اعتقاد داشتند معتقد بود که عیسی انسان است، از مادرزاده شده و توحید ربانیت و انسانیت در وجود عیسی چون وحدت و وصلت زن و مرد پس از ازدواج است،

یعنی دو طبیعت جدا در جسمی واحد. نسطوریوس به‌خاطر این اعتقاد در شورای افز (Ephese) (۴۳۱ م.) تکفیر و به صحرای لیبی تبعید شد.

پیروان او در هند، ایران، مغولستان، چین و عربستان پراکنده شدند و کیش نسطوری در این نواحی قوت گرفت.

نسق چی‌باشی

در عصر صفوی صاحب‌منصب مأمور اجرای صرف، تنظیم فهرست قیمتها و مسکوکات قلب. در عصر قاجاریه ریاست میر غضبان را عهده‌دار بوده است.

نَسْک

در اوستا نسک به معنی کتاب است. مجموع اوستا ۲۱ نسک بوده است. در هر جا که این لغت آمده از آن اجزای کتاب مقدس اراده شده است. به گفتهٔ دینکرد، اهورامزدا ۲۱ نسک (کتاب) اوستا را به عددِ کلمات اَهُونور، فرو فرستاد، و چون اَهونوَر بنیان دین و دانش است کلیهٔ ۲۱ نسک از حیث مطالب به عدد مصراع اَهونَوَر به سه طبقه منقسم شده، از این قرار: گاسانیک، داتیک، هاتک مانسریک. در دینکرد از ۲۱ نسک به تفصیل صحبت شده است که برخی از میان رفته و در دست نیست.

نَسوسالار

نَساسالار، نَساک سالار. در دین مزدیسنی، کسانی که پیکر مرده را به تابوت می‌گذارند و برای دفن به آرامگاه یا دخمه برند نساسالار گویند.

نسوش: ← نَسو

نَسو / نسوش

دیوی است که به بدن انسان، در حالی که هنوز زنده است، یورش می‌برد و آن را می‌گنداند و چون بدن فاسد و گندیده شد، روان دیگر نمی‌تواند در آن

بماند. در حقیقت نخستین عامل مرگ این دیو است. اثری از تأنیث در نام این دیو دیده می‌شود.

نشیتبان: ← سنگنبشتهٔ نشتیبان

نصربن احمد

از حکمرانان سامانی (۳۰۱ ـ ۳۳۱ ه.) فرزند احمدبن اسماعیل، در آن هنگام که هشت سال داشت پادشاه شد. ابوعبدالله جیهانی را که از دبیران و دانشمندان بزرگ زمان وی بود به وزارت او گماشتند. چون پادشاه کودک بود، از همان آغاز کار، مدعیانی برای وی پیدا شدند. یکی از ایشان عموی پدرش اسحق‌بن احمد، برادر اسماعیل بود که احمد او را از سمرقند برداشته و در بخارا به زندان افکنده بود. اسحق پس از کشته شدن احمد، از زندان گریخت و لشکری فراهم آورد و به بخارا حمله کرد ولی مغلوب شد و امان خواست و احمد او را ببخشود.

امیرنصر در آخر کار به مذهب اسماعیلیه بگروید و این امر موجب رنجش غلامان ترک او که سنی متعصب بودند شد. سرانجام نصر که در آخر عمر خود مدت سیزده ماه مبتلا به بیماری سل و بستری بود ناچار شد که بر اثر فشار ایشان از سلطنت کناره‌گیری کند و پادشاهی را به پسر خود نوح واگذارد و چون بمرد او را امیر سعید لقب دادند. از شاعران بزرگ زمان او امیرنصر رودکی است.

نصرةالدین ابوبکربن محمد جهان‌پهلوان (۵۸۷ ـ ۶۰۷ ه)

از اتابکان آذربایجان، جهان‌پهلوان چهار پسر داشت: قتلغ اینانج و میر میران، از قتیبه خاتون دختر اینانج شحنهٔ ری، ابوبکر و ازبک ازکنیزکی. پس از جهان‌پهلوان و قتل قزل‌ارسلان، امارت آذربایجان و اران به ابوبکر رسید که مدت بیست سال حکومت کرد. او عراق را به برادرش اینانج سپرد و همان‌طوری

که در تاریخ سلاجقهٔ عراق گفته شد، قتلغ اینانج از در مخالفت با طغرل صلح کرد. و طغرل برای رفع فتنهٔ اینانج با مادر وی قتیبه ازدواج کرد. قتلغ سپس برای تصرف آذربایجان، به جنگ با برادر خود نصرةالدین ابوبکر برخاست و بیشتر از چهار بار با ابوبکر جنگ کرد و از تکش کمک خواست و تکش عازم ری شد.

قتلغ، طغرل را به دستیاری لشکریان خوارزمی، در سال ۵۹۰ ه، در ری کشت، و دولت سلجوقیان عراق منقرض شد. قتلغ از طرف تکش حکومت همدان و اصفهان را یافت و ری را هم پسر تکش، یونس‌خان به اتابکی میاجق از امرای خوارزمشاهی در دست گرفت. میاجق بعدها قتلغ را به بهانهٔ اینکه خیال مخالفت با خوارزمشاه را داشت، بکشت.

ابوبکر که تا سال ۶۰۷ ه حکومت کرد، مردی عیاش و شرابخوار بود و مستی و میگساری او سبب گردید که از رسیدگی به امور مملکت غافل بماند و رفتار او همسایگان را به فکر دست‌اندازی به املاک او انداخت.

همسایهٔ شمالی او یعنی ناحیهٔ گرجستان به‌دست دختر کیورکی دوم «تامارا» اداره می‌شد که در تاریخ ۵۹۹ ه، ایوان و زاخارا دو سردار وی با عساکر گرجی، به یاری شروانشاه، بلاد شمگور، گنجه و دوین را متصرف شد، و نواحی شمالی ارس را که ایلدگز و جهان‌پهلوان فتح کرده بودند، از دست رفت.

به‌علاوه امیر اربل مظفرالدین کوکبری با امیر احمدیلی مراغه و علاءالدین کرپه ارسلان، برای تصرف آذربایجان شرقی و استرداد تبریز از ابوبکر، همدست شدند ولی کاری از پیش نبردند.

ابوبکر از آی‌تغمش، که به بلاد جبل و ری و همدان و اصفهان استیلا داشت، کمک خواست، و توانست به کمک او امیر اربل را از ملک خود بیرون کند.

اتابک در سال ۶۰۵ ه، به مراغه حمله کرد، و این شهر را که بیشتر از قرنی در تصرف احمدیلیان بود، متصرف شد.

نصرةالدین احمدبن یوسف شاه

از اتابکان مشهور لرستان که به سال ۶۹۵ ه. ق. بعد از فوت برادر حکومت یافت. «نصرةالدین احمد» امیری فضل‌پرور و دادگستر بوده و آثار فراوانی به‌جا گذاشت و نویسندگان بزرگی را تحت حمایت گرفت؛ «معیار نصرتی»، «تاریخ معجم» و «تجارب‌السلف» به‌نام او تألیف شده است.

نصرةالدین کلجه

فرزند هزار اسب، (از اتابکان لرستان). وی بعد از مرگ برادر در سال ۶۰۰ به حکومت لرستان رسید و دو سال و نیم حکومت کرد.

نصیبین

این شهر یکی از قدیم‌ترین شهرهای بین‌النهرین شمالی است که ایجاد آن را به نمرود نسبت می‌دهند لوکولوس سردار رومی در سال ۷۰ قبل از میلاد موقعی که بر علیه مهرداد پادشاه بن و تیگران پادشاه ارمن جنگ می‌کرد نصیبین را متصرف شد و آنجا را مرکز مستعمرات رومی قرار داد. بعدها دولت روم دائماً بر استحکام این شهر افزود و برج و باروی آن را با انواع ماشینهای دفاع مجهز نمود و این شهر مستحکم را مهمترین مراکز استراتژیکی مشرق قرار داد و در واقع کلید متصرفات شرقی رومیان به‌شمار می‌رفت. شاپور بزرگ سه مرتبه نصیبین را محاصره نمود و هر دفعه پس از مدتی معطلی و تحمل ضایعات موفق به تصرف آن نشد. تا آنکه پس از شکست سپاه ژووین، در ضمن معاهدهٔ که با ژووین بسته شد شهر مستحکَم نصیبین به دولت ایران واگذار گردید. رومیان به اندازه‌ای به این شهر اهمیت می‌دادند که تسلیم آن را به دولت ایران گناه بزرگی برای ژووین می‌دانند.

نصیبین: ← جنگ نصیبین

نصیرالدوله ابوطاهر محمدبن محمد: ← ابن بقیه

نصیرالدین اسماعیل سمنانی

خواجه نصیرالدین اسماعیل سمنانی برادر بزرگتر خواجه شمس‌الدین (شهاب‌الدین) از وزیران عصر تیموری.

نصیرالدین محمودبن مظفر خوارزمی

پس از کشته شدن معین‌الدین کاشی، نصیرالدین محمود به‌مقام وزارت سلطان سنجر نائل گردید.

نصیرالدین نصرالله خوافی

خواجه نصیرالدین نصرالله خوافی از وزیران عصر تیموری.

نظام‌الدین

نظام‌الدین تغان (تغار) بیگ محمدبن سلیمان کاشغری از ثروتمندان ترکستان بود. در آغاز، وزارت خان ترکستان را بر عهده داشت و در اثر اختلاف با خان ترکستان به‌نزد سلطان سنجر آمد و وزارت سلطان را به هزار هزار دینار نیشابوری خرید و در ۵۱۶ ه‍. ق. به وزارت رسید. وی از وزیران بسیار ساده‌لوح و نادان و احمق سلجوقیان بود.

نظام‌الدین احمد

خواجه نظام‌الدین احمد از وزیران بدیع‌الزمان تیموری.

نظام‌الدین احمد داود

وی در سال ۸۱۹ هجری به‌سعی میرزا بایسنفر پسر ارشد شاهرخ به‌مقام وزارت منصوب شد تا با سید فخرالدین محمد به تمشیت امور دیوانی بپردازد.

بعد از عزل سید فخرالدین محمد چند ماهی به استقلال وزارت کرد. در سال ۸۲۰ هجری خواجه غیاث‌الدین پیراحمد به وزارت منصوب شد که با شرکت امیر نظام‌الدین احمد داود به تمشیت امور دیوانی بپردازد.

نظام‌الدین بختیار سمنانی

خواجه نظام‌الدین بختیار سمنانی از وزیران دوره تیموری.

نظام‌السلطنه مافی

حسینقلی‌خان مافی پسر شریف‌خان قزوینی در سال ۱۲۴۸ هـ. ق. متولد شد. پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی وارد دستگاه سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه شد و مدت زیادی را با او گذراند. در سال ۱۲۹۱ هـ. ق. مأمور حکومت یزد شد و لقب سعدالملک گرفت. در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. ابتدا به نیابت حکومت فارس و بعد به‌حکومت دشتی و دشتستان رسید. حسینقلی‌خان مدتی نیز متصدی امور غلات ایران بود و در سال ۱۲۹۶ هـ. ق. حکومت و گمرک بنادر و فارس به او محول شد. در سال ۱۳۰۳ هـ. ق. به‌حکومت زنجان و در سال ۱۳۰۵ هـ. ق. به حکومت خوزستان و چهارمحال بختیاری منصوب شد.

پس از قتل اتابک و ناپایداری دولتهای مشیرالسلطنه و ناصرالملک، از طرف محمدعلی‌شاه مأمور تشکیل کابینه شد. نظام‌السلطنه مافی اولین کابینه خود را در ۱۶ ذیقعده ۱۳۲۵ تشکیل داد و در این کابینه وزارت مالیه را خود برعهده گرفت. در محرم ۱۳۲۶ هـ. ق. بر اثر فوت یگانه فرزند پسرش دچار افسردگی روحی و جسمی شد و از مقام خود استعفا داد. دومین کابینه نظام‌السلطنه در ۲۶ محرم ۱۳۲۶ تشکیل شد و وَزارت داخله را خود متقبل شد. کابینه‌های نظام‌السلطنه چندان پایدار نبود و علت آن علاوه بر پیری خود او، اختلاف‌نظر شدید بین مجلس و

محمدعلی‌شاه بود. از یک‌سو محمدعلی‌شاه به‌تعهدی که می‌سپرد پایبند نبود و هر زمان که فرصت می‌یافت پیمان‌شکنی می‌کرد و از سوی دیگر مجلس خواهان اجرای منویات تند و افراطی مشروطه‌خواهان بود و آن که در میان دو سنگ آسیا قرار می‌گرفت رئیس‌الوزرا بود. نظام‌السلطنه نمی‌توانست در چنین فضای پر خطری کار کند و مجبور شد در ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ استعفا دهد. پس از استعفا عمر چندانی نکرد و سرانجام در سال ۱۳۲۶ هـ. ق. در ۸۶ سالگی در تهران درگذشت و در مزار امامزاده عبدالله شهر ری به‌خاک سپرده شد.

نظام‌الملک

ابوعلی حسن‌بن علی‌بن اسحق معروف به نظام‌الملک و ملقب به اتابک در ۴۰۸ هـ. ق. در طوس متولد شد و پس از تحصیل علم از غزنه به بلخ آمد و خدمت ابوعلی شادان را عهده‌دار گشت و سپس وزیر الب‌ارسلان شد. وی که در علم معرفت و سیاست ملک و تدبیر امور، مقامی ارجمند داشت، به‌طور کلی اساس سلطنت و جهانداری سلجوقیان را به‌وجود آورد. وجود این دانشمند سیاسی به‌قدری در تاریخ این سلسله مهم است که بعضی از محققین ایام اقتدار سلجوقیان را عهد خواجه نظام‌الملک خوانند که قریب ۵۵ سال زمام امور مملکت را در دست گرفته با سیاست بی‌نظیری این کشور وسیع را اداره می‌کرد.

خواجه نظام‌الملک در دهم رمضان ۴۸۵ هـ. ق. به‌دست یکی از فداییان اسماعیلی نزدیک نهاوند کشته شد و عجب آن بود، همین که قلم خواجه از کار افتاد، شمشیر سلجوقیان هم دیگر از پیش نبرد و دولت آنان رو به انقراض گذاشت.

نظام‌الملک ثانی

خواجه ابونصیر قوام‌الدین احمد

مشهور به ضیاءالملک احمد، متوفی ۵۴۴ هـ. ق. وزیر معروف عهد سلاجقه، پسر خواجه نظام‌الملک طوسی.

نظام‌الملک سعدالدین

وزیر خوارزمشاه تکش‌خان. وی تکش‌خان را به سرکوبی اسماعیلیان ترغیب می‌کرد. به‌همین جهت اسماعیلیان جمعی از فداییان خود را جهت کشتن نظام‌الملک مسعود فرستادند و در زمانی که او از خانهٔ خود بیرون آمد به زخم کارد او را به‌قتل رسانیدند.

نظام‌الملک صدرالدین علی

بعد از کشته شدن نظام‌الملک، صدرالدین علی پسر سعدالدین مسعود به وزارت تکش‌خان رسید. وی تا پایان دوره سلطنت تکش‌خان در این سمت باقی بود و بعد از مرگ تکش‌خان، قطب‌الدین پسر تکش‌خان، صدرالدین علی را همچنان در مقام وزارت باقی گذارد و تا آخر عمر در این مقام باقی ماند.

نظام‌الملک محمد

بعد از مرگ صدرالدین علی وزارت خوارزمشاهیان به‌عهده نظام‌الملک محمد پسر صالح محول گردید. وی در مدت هفت سال بدین سمت اشتغال داشت. در این سه سال به‌تصرف در اموال دیوانی متهم شده و از وزارت معزول گردید.

نظام‌الملک: ← فخرالدین نظام‌الملک

نعمتی: ← حیدری

نعیم‌الدین نعمت‌الله قهستانی

از وزیران دورهٔ تیموری فرزند خواجه علاءالدین علی قهستانی، خازن امیر تیمور و شاهرخ تیموری می‌باشد. به‌طوری که نوشته‌اند خواجه نعیم‌الدین

در اثر دقت و مهارت در علم حساب و سیاق و خوش‌مشربی مورد توجه شاهرخ و میرزا الغ‌بیک بود و به‌نام خواجه نعمت‌الله مستوفی نیز خوانده می‌شد. در زمان حکومت سلطان ابوسعید میرزا در سال ۸۶۵ هجری به منصب وزارت نائل گردید. از آنجایی که در این دوره مشاغل دولتی به‌ویژه مقام وزارت دشمن‌تراش بود و حاسدان و معاندان همواره بر ضد صاحب دیوان وقت فعالیت می‌کردند در مورد خواجه نعیم‌الدین نیز دخالت و تصرف در مالیات ولایت فوشنج از طرف یکی از اشرار به‌پادشاه بازگو شد و دستور دستگیری و محاکمه وی صادر گردید. ولی چند روزی نگذشت که حقیقت مطلب برای سلطان ابوسعید میرزا روشن شد و بار دیگر خواجه نعمت‌الله قهستانی منظور نظر و مورد محبت واقع گردید و وزارت سرزمین استرآباد به او محول شد. خواجه نعیم‌الدین نعمت‌الله قهستانی تا پایان عمر خود همچنان در این سمت باقی بود. تا اینکه در سال ۸۷۲ هجری که میرزا سلطان ابوسعید از خراسان به‌جانب عراق و آذربایجان لشکر کشید و برخی از آن ولایات را تسخیر کرد، منشور وزارت عراق را به‌نام خواجه نعمت‌الله قهستانی صادر نمود و برای او فرستاد. خواجه نعمت‌الله پس از وصول منشور وزارت عراق بدان‌سو عزیمت کرد ولی در بین راه زندگی را بدرود گفت.

نفس زکیه

محمدبن عبدالله علوی (۱۴۵ ه. ق.) معروف به نفس زکیه.

نقش برجسته آنوبانی‌نی

واقع در سر پل ذهاب. سه نقش برجسته متعلق به ۲۸۰۰ قبل از میلاد در سینه سنگی کوهی با ارتفاع ۳۵ متر باقی مانده که منسوب به پادشاه لولوبی است که پای چپ را بر روی پیکر اسیری نهاده، و از الهه «نانا» دو اسیر دیگر را

می‌گیرد. در زیر این تصویر صورت شش اسیر دیگر نقر شده است. سنگتراشی قسمت پایین که شامل تصویر اسرا می‌باشد، در صفحه حجاری عموم آنان را برهنه نشان داده در حالی که دست هر کدام از پشت بسته است و از چپ به راست در عقب سر سلطانی که تاج بر سر دارد در حرکت می‌باشند. در زیر این صفحه حجاری کتیبه‌ای که حاکی بر پیروزی آنوبانی‌نی است نقر شده است.

نقش برجسته بهرام

(۲۷۵-۲۸۲ م.) «در نورآباد ممسنی» واقع شده و در طرفین نقش بهرام دوم، دو نفر از بزرگان دربار ساسانی در حالی که با بلند کردن انگشت رو به بالا در مقام تجلیل و احترام به شاهنشاه ساسانی هستند دیده می‌شود.

نقش برجسته سر مشهد

نزدیک آبادی جُره (کازرون). در سر مشهد نقش برجسته‌ای از دوره ساسانیان در روی سنگ کنده شده. این حجاری شامل تصویر بهرام دوم در حال پیکار با دو شیر است (۲۷۵-۲۸۲ م.) اهمیت و شهرت حجاری سر مشهد به علت دارا بودن کتیبه‌ای به زبان پهلوی است، که متن آن مربوط به امور مذهبی و تعلیمات «تنسر» می‌باشد. این صفحه حجاری که علاوه بر تصویر بهرام دوم نقشی از الهه ناهید و سه نفر دیگر بر روی سنگ نقر شده است حائز اهمیت هنری از لحاظ طرز تزیینات البسه و تاج شاهنشاه ساسانی می‌باشد و همچنین کتیبه پهلوی آن در حال حاضر بزرگترین کتیبه تاریخی به خط پهلوی به شمار می‌رود. کتیبه مزبور به درازای ۵/۲۰ متر و بلندی ۲/۷۰ متر در ارتفاع ۲۵ متری واقع شده است.

نقش برجسته کورانگون (ممسنی)

نقوش برجسته‌ای بر فراز تپه بلندی از آثار دوره عیلامی باقی مانده است. در

این سنگتراشی نقش رب‌النوع با پیروان و پرستندگان آنان دیده می‌شود. به نظر می‌رسد محل مزبور جزء معابد و پرستشگاههای عیلامی بوده است. اهمیت عمده این حجاری گذشته ازنشان دادن طرز آرایش و لباس، این است که تمام تصاویر به طور نیمرخ سنگتراشی شده است و از این جهت با سایر نقوش سنگی تفاوت دارد. ویرانه‌های تاریخی زیادی در این حدود دیده می‌شود و نیز در سه کیلومتری نورآباد نقش سنگی از تصویر بهرام دوم، شهریار ساسانی، بر جای مانده که روی تخت سلطنتی جلوس کرده است.

نقش جهان

از آثار باستانی در شهر اصفهان میدانی است با برجسته‌ترین آثار تاریخیش، چون مسجد امام ــ مسجد شیخ لطف‌الله ــ عمارت عالی‌قاپو و بازار قیصریه که از مراکز مهم آثار تاریخی و دینی اصفهان می‌باشد. تاریخ احداث آن در سال ۱۰۱۱ هـ. ق. و نام آن از نام باغ بزرگی است به‌نام جهان که در این محل وجود نداشت.

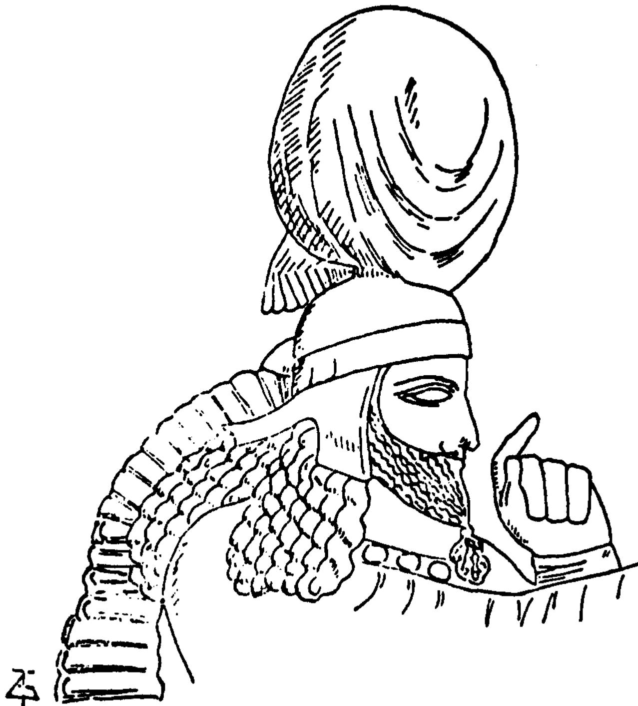
نقش رجب

تخت جمشید ــ مجاور جاده، ۳ کیلومتری شمال تخت جمشید، در این محل نقوش برجسته‌ای از شهریاران ساسانی در سینه کوه حجاری شده است که اردشیر بابکان و شاپور اول را در حالی که هر دو سوار بر اسب، حلقه سلطنت را از اهورامزدا می‌گیرند و چندتن از درباریان در عقب آنان ایستاده‌اند نشان می‌دهد. در نزدیک نقش اردشیر کتیبه‌ای به خط پهلوی نقر شده است. در نقش رجب آثار سه نقش برجسته حجاری شده است. نقش طرف راست مظهر اهورامزدا را سوار بر اسب نشان می‌دهد که شعار شاهنشاهی را به شاپور که سوار بر اسب می‌باشد اعطا می‌کند. در نقش سمت چپ در حالی که شاپور سواره است، در پشت سرآن

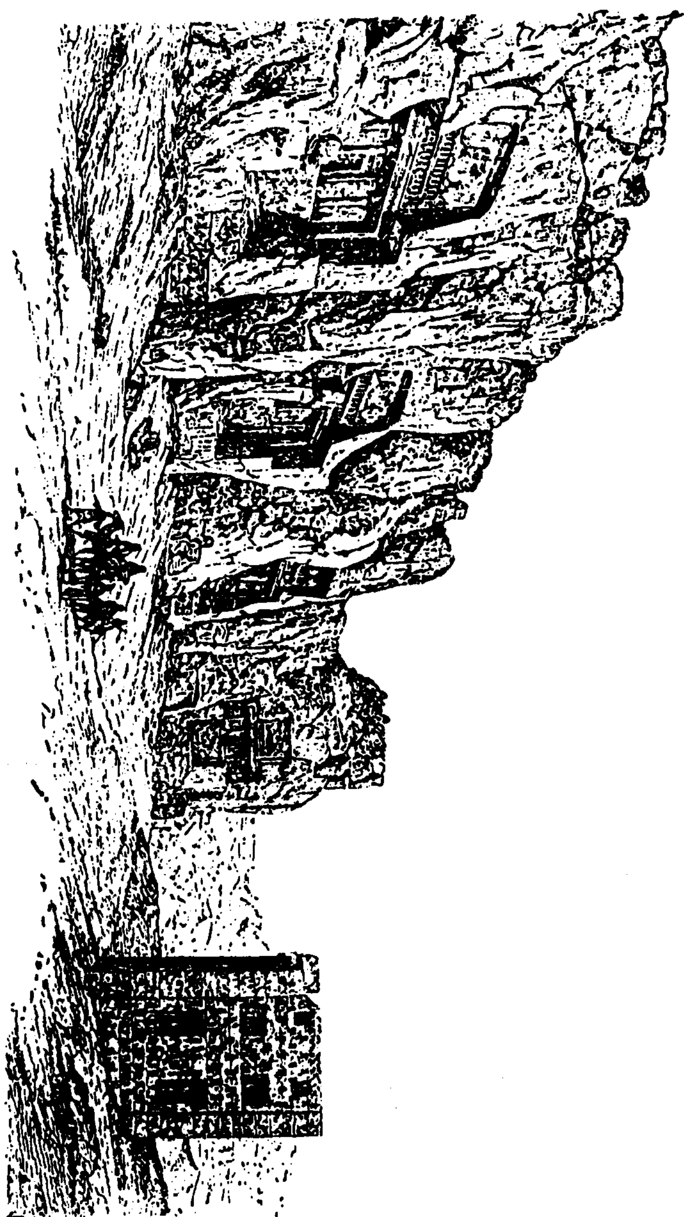
نقش نه تن از درباریان نقر شده است.

نقش رستم

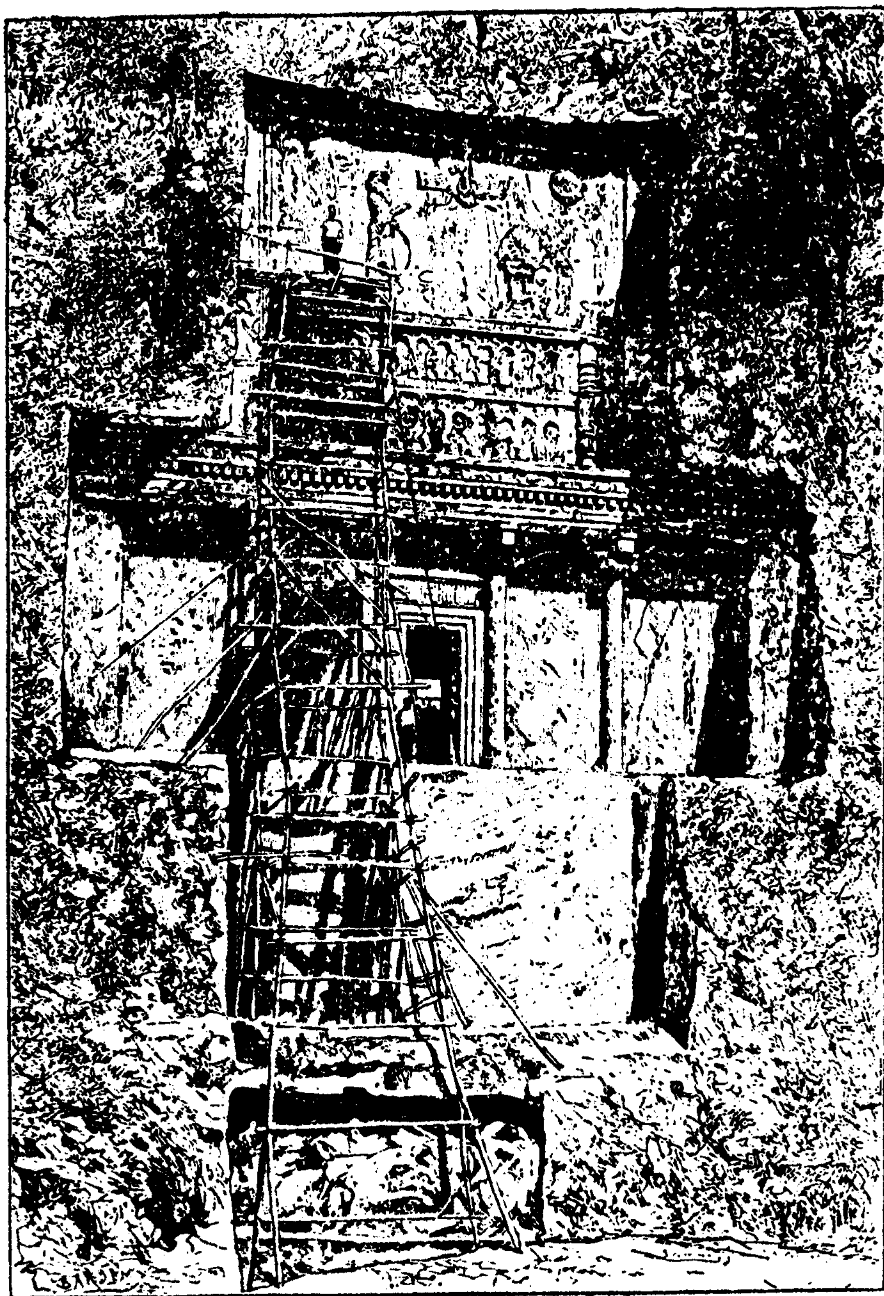
(کوهستان حاجی آباد) محوطه کنونی نقش رستم شامل آثار فراوانی از دوران پیش از هخامنشیان و عهد عیلام و سلسله ساسانی است. در قسمت بالای کوه ساختمان کعبه زرتشت که بنای سنگی مربع شکلی می‌باشد نمودار است. این بنا که با تخته سنگهای منظم سفید ساخته شده در عداد یکی از آرامگاههای هخامنشی باید باشد، لکن برخی از باستان‌شناسان این مکان را محل حفظ اسناد و کتاب اوستا و سایر



نقش برجستهٔ «نقش رستم» اردشیر برابر اهورامزدا



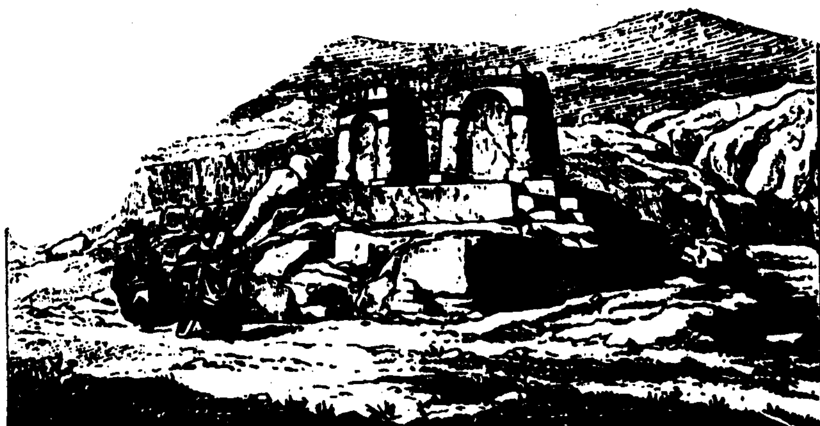
نقش رستم: آرامگاه‌های سنگی پادشاهان هخامنشی و آتشگاه



نقش رستم، مقبره داریوش بزرگ

نوشته‌های مذهبی می‌دانند.

کتیبه‌ای به خطوط مختلف یونانی، پهلوی بر دیوارهای سنگی کعبه زرتشت نقش شده است، که حاکی از پیروزی شاپور اول بر مخالفین و قیام کنندگان است. در این محل ساختمان و حجاری چهار آرامگاه بر بالای کوه دیده می‌شود که متعلق به خشایارشاه، داریوش کبیر، اردشیراول و داریوش دوم می‌باشد. بلندترین آرامگاه را از آن خشایارشا می‌دانند. در آرامگاه داریوش اول کتیبه مفصلی به خط میخی نقش شده که اهم مضمون آن ستایش اهورامزدا و بقیهٔ آن درباره معتقدات دینی و اخلاقی داریوش است. تمام آرامگاهها تصویری از شاهان هخامنشی در حال نیایش بر تخت سلطنتی نشان داده شده است. در پشت سر شاه نزدیکان درباری جای دارند و تخت شاهی بر بالای دست و دوش نمایندگان ملل تابعه قرار دارد. در رو به روی شاه فروهر و آتش مقدس تجلی می‌نماید و بر پایین کوه و زیر دخمه‌های چهارگانه شاهان هخامنشی نقوشی به شرح زیر نقر گردیده است:



نقش رستم، آتشکده

۱ ـ نقش نرسی ساسانی که شعار و حلقه پادشاهی را از آناهیتا می‌گیرد.در این حجاری تصویر طفلی در وسط و مردی در عقب نرسی نقر شده است.

۲ ـ تصویر زیر دخمه داریوش کبیر که شامل دو مجلس حجاری است. نقش بالایی را به بهرام دوم در حال جنگ نسبت می‌دهند.

۳ ـ نقش سوم صحنه پیروزی شاپور اول بر والرین امپراتور روم است. کتیبه بزرگی به خط پهلوی که متضمن نام و نشان و تاریخچه جنگهای شاپور و خدمات وی در تقویت آیین و دین زرتشت است در این محل نقر شده است.

۴ ـ صحنه پیروزی هرمز دوم بر دشمن و خصم خویش است.

۵ ـ نقشی از غلبه و پیروزی بهرام دوم است. نقش و تصویر پرچم در عقب سرشاه دیده می‌شود.

۶ ـ نقشی از صحنه‌های مذهبی دوران عیلام است، همچنین تصاویری از بهرام دوم و ملکه و ولیعهد و سایر بزرگان عصر در این صحنه حجاری شده است.

۷ ـ تصویری از اعطای شعار و حلقه سلطنتی است. در این نقش اردشیر بابکان حلقه شهریاری را از اهورامزدا می‌گیرد.

نقطویه، نهضت

این نهضت ادامه نهضت حروفیه است که خاستگاه این نهضت در شمال ایران و احتمالاً گیلان بوده است.

مؤسس این نهضت «محمود پسیخانی» گفته شده است، لذا به نقطویه، پسیخانیه نیز گفته‌اند که در سال ۸۰۰ هـ. ق. این نهضت را آغاز کرد.

نهضت نقطویه در بخشهایی از ایران پهناور آن روزگار گسترش یافت و مریدان بسیار داشت. با روی کار آمدن صفویان و قلع و قمع تصوف مردمی، نهضت نقطویه نیز مورد هجوم قزلباشان

صفوی قرار گرفت و در دوره سلطنت طهماسب صفوی به سال ۹۷۳ ه. ق. یکی از رهبران بزرگ نهضت نقطویه به‌نام ابوالقاسم امری را کور کردند و در سال ۹۸۱ ه. ق. گروهی از آنان را دستگیر کرده و کشتند.

در این دوره (صفویه) سیاست و مذهب درهم آمیخت و استبداد سیاه مذهبی پدیدار گشت و به نابودی هر گونه فکر و اندیشه فلسفی ـ سیاسی ـ عرفانی پرداخت.

نقطویان در انگیزش توده‌ها علیه صفویان بسیار مؤثر بودند. در دورهٔ شاه عباس به سال ۱۱۰۲ ه. ق. همه نقطویان در سراسر قلمرو صفوی تحت پیگرد قرار گرفتند و تعداد بسیاری دستگیر و به وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها کشته شدند. وجه مشترک نهضتهای قرن ششم تا یازدهم هجری، تکیه بر باورهای متقن اعتقادی تشیع بوده است. از همین‌رو تشیع امامیه و اصول سیاسی آن، ایدئولوژی نهضتهای مردمی بوده است که برجسته‌ترین نهضت این مقطع تاریخی از سربداران شروع می‌شود و به صفویان ختم می‌گردد.

نهضت نقطویه یکی از نهضتهای فکری است که بر ایدئولوژی صفویان و شعائر رسمی آن حمله کرد و آنچه به‌جا مانده، اقول مورخان دولتی صفویه و تکفیرنامه‌ها و فتاوای فقها و علمای عصر صفوی است. این نهضت به‌طور کلی به الحاد متهم شده است! با توجه به کشتار عمومی در سال هزار ه. ق. توسط طهماسب صفوی و کور کردن یکی از رهبران نقطویه به سال ۹۹۹ ه. ق.، اینان تا پایان دوره صفوی به حیات خود ادامه دادند.

نقیب

وظایف وی در عصر صفویه و افشاریه، تشخیص و تعین بنیچه، تأیید و صدور رضا نامچه برای کدخدایان اصناف و در عصر قاجاریه نیز در رابطه با قلندران و دراویش بوده است.

نقیب‌النقابت سادات

در حکومت مغولی این لقب خاص سادات بود.

نکیسا

موسیقیدان عصر ساسانی.

نگارهٔ فروهر

در سردر کاخها و برخی بناهای تاریخی و اماکن، و همچنین بعضی تندیسهای به جا مانده، نگاره‌ای دیده می‌شود که آن را فروهر دانسته‌اند و برای اجزاء متشکلهٔ آن تعبیراتی آورده‌اند که به اختصار چنین است: «نگارهٔ فروهر به صورتِ پیرمردی نورانی با دو بال و حلقه‌هایی دیده می‌شود. گرچه فروهر معنوی و نادیدنی است و نمی‌توان برای او شکل و پیکری معین نمود لکن برای نمایاندن نیروی مقدس درونی، به صورت یک مجسمهٔ اخلاقی نمایان شده، و سمبل ملی ایرانیان باستان بوده: ۱ ـ نمایاندن فروهر به صورت پیرمردِ سالخورده اشاره به شخص نیکوکاری دارد که در آغاز به خدا و پیامبر ایمان آورده و سرد و گرم دنیا را چشیده و اخلاقش سرمشق دیگران است و باید تجربیات او را ارج گذاشت. ۲ ـ دستِ راستِ نگاره به سوی بالا دراز شده و اشاره به توجه به سوی پروردگار دارد تا در دو گیتی رستگار شود و با توشه‌ای از اندیشه، گفتار و کردار نیک به سوی آفریدگار برگردد. ۳ ـ حلقه در دست چپ، نشانگر پیمان بستن در راه پیروی از اوامر الهی است. ۴ ـ بالهای کشیده در دو طرف، نشانهٔ این است که رو به ترقی داردو دارای اندیشه‌های عالی است. ۵ ـ سه قسمت روی بالها، نشانهٔ اندیشه، گفتار و کردار نیک است، یعنی انسان باید با این سه نیرو به سوی خدا پرواز کند. ۶ ـ در میان و کمر پیرمرد حلقه یا چنبری آویزان است. حلقه، علامت دایرهٔ روزگار وسیع و بی‌پایان است که انسان

در آن واقع شده؛ انسان در این گیرودار باید طوری زندگی کند که پس از مرگ، روح پاکش به بهشت برین برود. ۷ـ دو رشته که از حلقه به پایین آویزان است نمایانگر سپنته مینو و انگره مینو یعنی نیروی خوب و بد است که باید شخص خود را به نیروی خوبی و ایمان آراسته گرداند وبه نیروی خرد خبیث و نفس بد غالب آید و به خدا نزدیک گردد. ۸ـ در پایین نیز سه بخش دیده می‌شود که نشانگر اندیشه، گفتار و کردار بد است و می‌فهماند که باید انسان با نیروی سپنتامینویی و ایمان به پروردگار صفات بد را از خود دور داشته و بدور اندازد.

نمارق: ← **جنگ نمارق**

نمان (Naman)

به معنی «خانه» ـ تقسیمات ارضی ایرانیان قدیم.

نمانوپَئیتی

رئیس خانواده و بزرگ خاندان را گویند.

نمیرو

معلم اتریشی سواره‌نظام و مربی سپاه در دورهٔ امیرکبیر در مدرسه دارالفنون.

نواب صفوی

بنیانگذار جمعیت فدائیان اسلام. در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در خانواده‌ای روحانی در یکی از محله‌های جنوبی تهران (خانی‌آباد) تولد یافت. مادر او خانم نواب صفوی و پدر وی مردی اصیل و فاضل از خاندان عترت و طهارت به‌نام سید جواد میرلوحی بود. پدر و مادر نام نوزاد را مجتبی نهادند.

سید مجتبی نواب صفوی پس از فراگیری دروس ابتدایی و دبیرستان در اواخر سال ۱۳۲۰ وارد نجف شده و

دروس حوزوی را فرا می‌گیرد. و پس از سه سال آموخت که برای اینکه حقیقت باقی بماند می‌باید قیام کرد و مسلمانان را از گرفتاری نجات داد. از جمله مسائلی که نواب صفوی در این زمان علیه آن قیام نمود تبلیغات احمد کسروی بود. احمد کسروی مورخ معروف ایران که فکر ادعای نبوت را در سر خود می‌پروراند تصمیم گرفته بود که مکتب شیعه را که بزرگترین سد راه اشاعه افکار پلید خود پنداشته بود با هجو کردن اساس علمی و فلسفی آن راه را برای رسیدن به‌هدف شیطانی خود هموار سازد و ضمن اینکه مکرر بر ضد علماء و روحانیون شیعه هرزه‌درایی می‌کرد وقتی که معارض و مبارزی در این مسیر برای خود ندید پا را فراتر نهاده و شروع به هتاکی نسبت به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نمود.

نواب صفوی برای از میان برداشتن کسروی اسلحه‌ای تهیه نموده و در روز



نواب صفوی

۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ هجری شمسی وی را مضروب می‌سازد ولی کسروی از این ماجرا جان سالم به‌در برده و نواب صفوی دستگیر و به زندان منتقل می‌گردد. کسروی بعد از اینکه احساسات خدایی مردم مسلمان او را به وحشت انداخته بود حرف و عمل خود

را به‌ظاهر تا اندازه‌ای پس گرفت.

نواب صفوی پس از واقعه کسروی موقعیت را برای پی‌ریزی بنیاد مقصود خویش مناسب دید و جلساتی را که قبلاً از افراد متدین و پر شور تشکیل داده بود، توسعه داد و پایه یک جمعیت دینی فداکار را نهاد و چون یقین داشت که در راه مقصود بزرگی که در پیش دارد همه گونهٔ فداکاری لازم است و ممکن است که به فدا شدن عده‌ای از افراد منجر شود، لذا جمعیت را به‌نام «فداییان اسلام» نامید و اولین موجودیت جمعیت را با صدور اعلامیه اعلام نمود.

پس از تشکیل جمعیت فداییان اسلام عده‌ای از جوانان مخلص تربیت شده به این جمعیت پیوستند و حس انتقام از کسروی که به‌تازگی از بیمارستان خارج شده بود در آنان تقویت شد و سرانجام روز بیستم اسفند ماه ۱۳۲۴ در محل دادگستری تهران به‌دست شهید سید حسین امامی و سید علی محمد امامی اعدام گردید.

اعدام انقلابی عبدالحسین هژیر وزیر دربار شاهنشاهی به‌دست سید حسین امامی، اعدام انقلابی رزم‌آرا (نخست‌وزیر) به‌دست خلیل طهماسبی، و مضروب ساختن حسین علاء (نخست‌وزیر) به‌دست مظفر ذوالقدر از حرکتهای اسلامی فداییان اسلام بود.

به‌هر حال جمعیت فداییان اسلام در ۱۳۳۴ هجری شمسی رهبران خود را از دست داد و نواب صفوی، استاد خلیل طهماسبی و سید محمد واحدی ذوالقدر دستگیر و به‌جرم آزاداندیشی و غیرت دینی مذهب تشیع به اعدام محکوم شدند و سرانجام در نیمه شب بیست و هفتم دیماه ۱۳۳۴ هجری شمسی در پادگان لشکر ۲ زرهی تحت فرماندهی سرتیپ تیمور بختیار به‌شهادت رسیدند.

نوبختی: ← ابن روح

نوبختی: ← ابن نوبخت

نوتوس: ← درازدست

نوح‌بن منصور

از حکمرانان‌دوره سامانی (۳۶۶ ـ ۳۸۷ هـ. ق.) فرزند منصوربن نوح که در سیزده سالگی جای او را گرفت. وی خراسان را به ضمیمه هرات و نیشابور با لقب ناصرالدوله به ابوالحسن سیمجوری داد و دختر او را به زنی گرفت که سپس ابوالحسن عبدالله‌بن احمد عتبی را که جوانی دانشمند بود به وزارت برداشت. مخالفت این وزیر با ابوالحسن سیمجوری بدانجا رسید که عتبی او را از سپهسالاری و حکومت خراسان معزول کرد و مقام وی را در ۳۷۱ هـ. ق. به ابوالعباس تاش که از غلامان قدیم پدرش بود سپرد. در زمان نوح، بغراخان در شمال خراسان به تاخت و تاز پرداخت و بخارا را گرفت و در همان زمان ابوعلی سیمجور پسر ابوالحسن سیمجور علیه نوح قیام کرد. امیر نوح از سبکتکین داماد البتکین که سرداری دلاور بود یاری خواست و ابوعلی را شکست داد. پس از این پیروزی امیر نوح، سبکتکین را ملقب به سیف‌الدوله کرد. چندی بعد ابوعلی به یاری فایق خاصه قیام کرد و این بار نیز به‌دست سبکتکین و پسرش محمود شکست یافت و به زندان افتاد. فایق نیز از بیم نوح و سبکتکین به نزد ایلک‌خان افراسیابی رفت و سرانجام نوح فایق را عفو کرده و به فرمانروایی سمرقند فرستاد.

فیلسوف و حکیم معروف، ابوعلی حسین‌بن سینا که از مردم بخارا بود در دربار نوح بن منصور به‌سر می‌برد و آن پادشاه نسبت به وی عنایت خاصی داشت.

نوح‌بن نَصر

نوح در زمان پدر به جانشینی او برگزیده شد. از زمان وی بود که انحطاط دولت سامانی آغاز شد. وی پس از

رسیدن به پادشاهی، وزارت خویش را به یکی از فقهای زمان خود که دانشمندی پرهیزکار بوده و ابوالفضل محمدبن احمد سلمی حاکم جلیل نام داشت سپرد.

امیرنوح در ربیع‌الاول سال ۳۴۳ ه‍. ق. وفات یافت. او مردی نیکومنش و خوشرفتار بود و از این جهت وی را امیر حمید لقب داده‌اند.

نوذر

نام او در اوستا نئوترا Naotara آمده و او پسر منوچهر است و در پهلوی نوتر آمده که به فارسی نوذر شده است و مؤسس خاندانی است که در اوستا، نئوتریا Naotariya خوانده می‌شود یعنی نوذریان.

بنابه روایت فردوسی نوذرکه پسر منوچهر بود پس از پدر به شاهی نشست و خیالی جز گرد کردن مال نداشت و همواره در کاخ خود تنها می‌زیست و از دادرسی امتناع می‌نمود. مردم از او بیزار شدند. اما سام به اندرز خود او را به راه باز آورد. چون پشنگ شاه توران از مرگ منوچهر آگاه شد دو فرزند خود افراسیاب و اغریرث را با سپاهی عظیم به جنگ نوذر فرستاد. افراسیاب نوذر را شکست داد و او را بکشت و خود به‌جای او نشست و ۱۲ سال پادشاهی کرد. نوذر دو پسر به‌نام طوس و گستهم داشت که بعدها از پهلوانان ایران شدند. نوذر هفت سال پادشاهی کرد. از این داستان چنین برمی‌آید که ایرانیان از سکاها شکست خوردند و خود شاه اسیر شد و بعدها کشته آمد.

نوذر، زو، گرشاسب (پایان دوران پیشدادیان)

پس از صد و بیست سال، زندگی منوچهر به سر می‌رسد و فرمانروایی به فرزندش نوذر سپرده می‌شود. در دوران نوذر، افراسیاب با لشکری انبوه رو به ایران می‌گذارد. پهلوانان از دو سو به نبرد با هم برمی‌خیزند. در این نبرد بخت

با ایرانیان یار نیست. نوذر به دست افراسیاب کشته می‌شود و در آن دم افراسیاب از سلم و تور یاد می‌کند که به دست منوچهر کشته شده‌اند و تاج و تخت ایران از پادشاه تهی می‌ماند. بزرگان در بند می‌افتند و اغریرث، برادر افراسیاب، آنان را در ساری به زندان می‌دارد. افراسیاب از دهستان لشکر به سوی ری می‌برد و تاج شاهی بر سر می‌گذارد و بر تخت ایران می‌نشیند. زال که از مرگ نوذر آگاه می‌شود به خونخواهی برمی‌خیزد و بندیان را آزاد می‌سازد و افراسیاب، اغریرث را به دلیل همراهی با ایرانیان از میان به دو نیم می‌کند، و این نشان بخت برگشتن از افراسیاب است. بزرگان ایران زو، فرزند تهماسب، را که از نژاد فریدون است به فرمانروایی می‌پذیرند و پس از خشکسالی سختی، تورانیان و ایرانیان با هم کنار می‌آیند و جیحون را مرز دو کشور قرار می‌دهند. زال به زابلستان باز می‌گردد و سرسبزی به ایران روی می‌آورد. پس از درگذشت زو، گرشاسب به‌جای او می‌نشیند و پس از نه سال فرمانروایی در می‌گذرد.

نوذریان

از خاندانهای بزرگ پهلوانی در شاهنامه، خاندان نوذری است که از تخمهٔ نوذر پسر منوچهر و بزرگترین پهلوانان آن طایفه طوس و گستهم و زراسپ بوده‌اند. در اوستا از این خاندان سخن رفته است، و طوس و گستهم فرزند نوذر بودند و چون فر نداشتند به شاهی ننشستند. طوس همواره سپهسالار ایران بوده، و او از کسانی است که به اتفاق فریبرز و گیو همراه کیخسرو به کوه رفته و ناپدید شده‌اند و در ادبیات زرتشتی از جاودانیهاست. پسر طوس در شاهنامه نام زراسپ دارد. و در حقیقت از شاهان اشکانی است که در روایات ملّی داخل شده است. از او در اوستا اصلا سخنی نرفته است. اما گستهم پسر دیگر نوذر است که در

ادبیات زرتشتی از جاویدانها به‌شمار می‌رود.

نوروزنامه

رساله‌ای است به‌فارسی منسوب به‌حکیم عمرخیام نیشابوری. مؤلف در آن علت پیدایش جنش نوروز و واضع آن و آداب شاهان ساسانی را در این جشن شرح می‌دهد و همچنین از شاهان داستانی و تاریخی ایران تا زمان یزگرد شهریار ساسانی و آیین جهانداری و رسوم شاهی ایشان مطالبی آورده است. این کتاب در حدود سال ۴۹۵ ه. ق. تألیف یافته است.

نوری

ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامهٔ «داد» و از بنیانگذاران «جبهه ملی» در سال ۱۳۲۸ می‌باشد که در دوران مبارزات ملی شدن صنعت نفت ایران، با سیاستهای دکتر محمد مصدق به مخالفت می‌پردازد و سرانجام به همراه گروه دکتر مظفر بقایی به صفوف کودتاچیان می‌پیوندد.

نوز (Nuse)

رئیس بلژیکی پست تهران و سپس مدیرکل پست ایران، از آغاز سلطنت مظفرالدین‌شاه تا انقلاب مشروطیت.

نوزی

مکان تاریخی در بین‌النهرین شمالی نزدیک کرکوک.

نوسنگی

۴۵۰۰ قبل از میلاد که در این دوره نوآوریهایی مانند کشت گندم و مختصری اهلی کردن بز و گوسفند را شاهد هستیم. استفاده از ظروف سفالی پخته و ابزار سنگی صیقل یافته از مشخصات این دوره می‌باشد.

نوش‌آذر

در مبارزهٔ اسفندیار با رستم، دو

پسرِ اسفندیار به نامهای نوش‌آذر و مهرنوش نیز کشته شدند.

نوش‌آذر

یا آذرنوش، نام یکی از هفت آتشکدهٔ عصر ساسانی است. این آتشکده بسیار قدیمی و مقام زرتشت بوده است؛ و همانجا بود که تورانیان وی را با هشتاد هیربد دیگر بکشتند.

نوشیجان تپه

منطقه‌ای در ۶۰ کیلومتری جنوب استان همدان و ۲۰ کیلومتری غرب شهرستان‌ملایر. کاوشهای باستان‌شناسی در محل نوشیجان تپه در سال ۱۹۶۷ م. آغاز شد و طی عملیات حفاری، سه دوره به دست آمد: نوشیجان ۱: دوره ماد، نوشیجان ۲: دوره هخامنشی، نوشیجان ۳: دوره پارتی.

نوشیروان

از حکمرانان آل‌زیار پسر منوچهر که گرگان و طبرستان در زمان وی به‌دست سلجوقیان افتاد و آل‌زیار دست‌نشانده آنان شد.

نولدکه (Noldeke)

خاورشناس آلمانی که تألیفات بسیاری درباره تاریخ اسلام انجام داده که از آن جمله تألیف «تاریخ قرآن» و «حماسهٔ ملی ایران» است (۱۸۳۶ ـ ۱۹۳۰ م.).

نوهاترا = نتات رج = الحضرالجدید

شهری در بلوک موصل بوده است. الحضر همان هاترا است که شهر و دژی قدیم در شمال عراق به فاصله ۸۸ کیلومتری جنوب غربی موصل بوده است که اکنون در محل آن دهکده‌ای به‌نام الحضر است. در دوره اشکانی و آغاز ساسانی رونقی داشته و سپس در زمان شاهپور اول به دست ایران افتاده است (۲۴۰ م.).

کولسینکف می‌نویسد «نوهاترا»

احتمالاً در پارسی معنی خاترای نو داشته و منطقه شهرستان موصل بوده است. از سال ۴۱۰ م. بت (بیت) نهاترا با چند مرکز دیگر در حوزهٔ مذهبی کلیسای «هدایاب» بوده که در میان دجله و خابور و طور عابدین و سنجار جای داشته است.

نوید، سازمان

سازمان مخفی نوید، برای نخستین بار در سال ۱۳۵۲ برپایه همیاری و تلاش تعدادی از هواداران و رهروان حزب توده در داخل کشور تشکیل گردید. این سازمان پس از یک دورهٔ فعالیت کوتاه‌مدت توانست در سال ۱۳۵۱ با رهبری حزب در خارج از کشور ارتباط برقرار نماید. فعالیت این گروه به‌تدریج در داخل گسترش یافت و بعدها به سازمان نوید معروف شد. پس از تشکیل شانزدهمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب توده در خارج از کشور، محمد مهدی پرتوی به‌عنوان رهبر اصلی گروه، به‌طور غیابی به سمت عضو و مشاور اصلی هیئت سیاسی در حزب توده پذیرفته می‌شود. پس از انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یک نیروی مخفی به آلت فعلی در جهت کسب خبر و اطلاع رسانی به عوامل بیگانه تبدیل شد و پس از دستگیری سران حزب توده این سازمان متلاشی گردید.

نهر ملک

ترعهٔ بزرگی بوده است که فرات را به دجله متصل می‌نموده. «پلین» مورخ معروف رومی حفر آن را به سلوکوس نیکاتور نسبت می‌دهد ولی امین مارسلن معتقد است که تراژان این ترعه را حفر کرد و نیروی دریایی خود را از فرات به دجله و ترعهٔ مزبور را که در آن زمان از طرف ایرانیان پر شده بود دستور داد پاک کردند و کشتیهای خود را از آنجا به دجله گذرانید.

نهروان

نام شهر وسیعی در شمال بغداد بوده و رودی به همین اسم از سه میلی شمال شرقی تیسفون می‌گذشته است.

نهضت پانزده خرداد

قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ هجری شمسی را می‌توان سرآغاز نهضت اسلامی به‌شمار آورد که در بیست و دوم ۱۳۵۷ به‌پیروزی رسید و انقلاب اسلامی ایران نام گرفت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد در طول سالهای سیاه اختناق، مقاومتهایی در میان گروههای مختلف مردم به‌چشم می‌خورد ولی از آنجا که این مبارزات سیاسی، پراکنده و سازمان نیافته بود به‌نتیجه نمی‌رسید تا اینکه در سال ۱۳۴۱ اولین جرقه‌های انقلاب از شهر قم درخشیدن گرفت و در ماههای آخر سال ۱۳۴۱ برای مخالفت و ایستادگی در مقابل رژیم، رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ از سوی امام خمینی و سایر روحانیون تحریم شد و به‌دنبال آن عید ۱۳۴۲ عزا اعلام گردید و اعلامیه امام تحت عنوان «روحانیت امسال عید ندارد» در میان مردم توزیع شد. شاه که از این مبارزه گسترده و همه جانبه روحانیت به‌شدت آشفته شده بود برآن شد تا به خیال خود از روحانیون آنچنان «چشم زهری» بگیرد که تا چند سال جرئت چنین جسارتهایی را پیدا نکنند.

بعدازظهر روز دوم فروردین که مصادف با ۲۵ شوال ۱۳۲۸ سالگرد شهادت حضرت امام صادق (ع) بود و هزاران نفر برای شرکت در مراسم سوگواری امام ششم (ع) در مدرسهٔ فیضیه گرد آمده بودند، با ایجاد بهانه‌های متعدد بر سر مستمعین ریختند و با چوبهایی که در زیر لباس خود پنهان کرده بودند به‌جان روحانیون و طلاب بی‌دفاع افتادند، روحانیون که تا آن لحظه واکنشی نشان نداده بودند، در صدد دفاع برآمدند و جنگ تن به‌تن آغاز شد،



امام خمینی (ره) در حال سخنرانی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

ولی تعداد مهاجمین بسیار زیاد بود و مقاومت بی‌فایده، به‌همین دلیل کتابهای علمی و دینی در میان شعله‌های آتش خاکستر گردید و صحن مدرسه از خون روحانیون رنگین شد و آن مرکز علم و دانش به‌ویرانه‌ای بدل شد که ناله‌های مجروحین در آن طنین‌افکن بود. این حادثه خونین که دهها کشته و صدها زخمی به‌جای گذاشت، حدود ساعت ۷ بعدازظهر پایان پذیرفت و مهاجمین برای مخفی نگاه داشتن اعمال غیر انسانی خود، تا آنجاکه توانستند جسدهای بی‌جان و نیمه‌جان قربانیان فاجعه را با خود بردند.

فردای آن روز (سوم فروردین) دوباره صحن مدرسه فیضیه با یورش وحشیانه مهاجمان به لرزه در آمد و باز عده‌ای دیگر به‌خاک و خون کشیده شدند.

همزمان با بروز این جریان در مدرسه فیضیه قم، مدرسه طالبیه تبریز نیز مورد هجوم واقع شد و به‌بهانه نصب اعلامیه امام خمینی، صحن آن به‌حمام خون بدل شد.

به‌دنبال اعمال فاجعه‌آمیز رژیم در مدرسه فیضیه، امام خمینی از مردم خواستند تا برای آگاهی از ماهیت رژیم از مدرسه دیدن کنند و از نزدیک ماوقع را ببینند. به‌دنبال این فرمان سیل مردم به‌سوی فیضیه سرازیر گردید و دیدن آن مناظر فجیع انزجار توده‌ها را علیه رژیم برانگیخت. مأموران رژیم که از بازدید مردم دچار وحشت شده بودند شبانه به‌فیضیه ریختند تا آثار جنایات خود را پاک کنند ولی چون این اعمال بی‌اثر بود مدرسه به‌محاصره درآمد.

حوزهٔ علمیه قم که پس از فاجعه خونین فیضیه می‌رفت تا برای پنجاه سال دیگر در خاموشی و سکوت فرو رود، با صدور اعلامیه امام روحی تازه گرفت و به چاپ اعلامیه‌ای که بازگوکننده جنایات شاه در فیضیه بود اقدام نمود.

در پی انتشار این دو اعلامیه در

شهرهای مختلف، روحانیون با صدور اعلامیه‌هایی سه روز اعتصاب عمومی اعلام نمودند و به‌دنبال آن بازار و مغازه‌ها در تهران و بسیاری از شهرستانها تعطیل شد.

پس از پایان سه روز اعتصاب مأموران رژیم برای انتقام گرفتن از بازاریان به بازار ریختند تا مانع از گشایش دکاکین شوند، لکن مردم مبارز با شعار «آیت‌الله خمینی پیروز است» به آنان حمله بردند و آنان را متفرق ساختند.

این برای اولین‌بار بود که ملت ایران با شعار خمینی به‌تظاهرات خیابانی پرداخت. رژیم وقت که از ادامه این جریانات دچار هراس شده بود در صدد برآمد تا با ارتباط دادن این جریانات به سرهنگ عبدالناصر و حمله به علما و روحانیون عراق، قضایا را به طریقی دیگر جلوه دهد و بعد از این دروغپردازیها بود که آیت‌الله حکیم با ارسال تلگرافی از کلیه روحانیون خواستند تا به عتبات مهاجرت نمایند.

فرا رسیدن ماه محرم ۱۳۸۳ هـ. ق.، ماه انقلاب حسین‌بن علی (ع) سرور آزادگان و رهبر انقلابیون راستین فرصت دیگری بود تا امام خمینی نهضت مقدس خود را که درواقع دنباله نهضت حسین (ع) و ادامه‌دهنده راه حسین (ع) بود بیش از پیش گسترش دهد. به‌همین منظور همزمان با فرا رسیدن محرم رهنمودنامه انقلابی رهبر بزرگ، خطاب به گویندگان اسلامی و سران هیئتهای عزاداری در سراسر ایران پخش گردید و این رهنمودنامه در شرایطی انتشار یافت که سانسور شدیدی بر سراسر کشور حکمفرما بود و از گویندگان التزام گرفته می‌شد تا از بیان مطالب علیه رژیم بپرهیزند.

چند روز پیش از عاشورا اعلام شد که دسته‌های عزاداری در مدرسه «حاج ابوالفتح» واقع در میدان شاه اجتماع نمایند تا دسته‌جمعی به‌تظاهرات خیابانی دست زده و وفاداری و پشتیبانی

خود را نسبت به امام خمینی ابراز نمایند و آخرین کلام را درباره هیئت حاکمه و شخص شاه بر زبان آورند.

صبح روز عاشورا مدرسه «حاج ابوالفتح» توسط مأموران رژیم محاصره شد تا از برگزاری تظاهرات جلوگیری به‌عمل آید اما مردمی که برای انجام تظاهرات به‌جانب مدرسه رفته بودند اجتماع عظیمی در مقابل مدرسه به‌وجود آوردند و با حمله به پلیس، مدرسه را به‌تصرف خود در آوردند و در ساعت ۸ صبح صدها هزار نفر از مردم به‌پا خاسته در حالی که عکسهایی از امام خمینی در دست داشتند با شعار «خمینی خدا نگهدار تو، ملت طرفدار تو» به خیابانها ریختند. تظاهرکنندگان پس از رسیدن به‌میدان بهارستان عازم خیابانهای فردوسی، دانشگاه تهران و سپس کاخ مرمر شدند. در مقابل کاخ مرمر خشم ملت به‌حدی رسید که نزدیک بود کاخ را با حمله خود ویران سازند، آنها پیروزی امام خمینی و سقوط شاه را می‌خواستند و این خواست خود را با شعارهای «مرگ بر این دیکتاتور»، «خمینی بت‌شکن ملت طرفدار تو، می‌رود می‌رود دشمن خونخوار تو» بیان نمودند. تظاهرکنندگان پس از ابراز تنفر از رژیم به راهپیمایی خود ادامه دادند و در ساعت ۳ بعدازظهر تظاهرات در بازار تهران خاتمه یافت و اعلام شد که فردا نیز تظاهرات از مسجد شاه تهران آغاز می‌گردد.

شب یازدهم محرم تظاهرات باشکوهی نیز از طرف دانشجویان دانشگاه تهران در پشتیبانی از امام انجام شد.

صبح روز یازدهم محرم در ساعت ۸ صبح، جمعیت تظاهرکننده از مسجد شاه به‌طرف سفارت انگلیس رهسپار شدند و با شعارهای «خمینی، خمینی بت‌شکن» به راه خود ادامه دادند و عازم دانشگاه شدند. با رسیدن تظاهرکنندگان به دانشگاه، دانشجویان از کلاسها بیرون

ریختند و به تظاهرات پرداختند. در این هنگام نماینده دانشجویان دانشگاه تهران ضمن سخنانی اعلام داشت که چون رهبری امام خمینی موجب بسیج همگانی توده‌های ایرانی و بیداری آنان شده پیروزی ملت ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع حتمی خواهد بود.

تظاهرات ۱۴ خرداد (۱۱ محرم) نیز پس از گذشتن از کاخ مرمر در بازار تهران خاتمه پذیرفت.

امام خمینی که در آن شرایط از هر فرصتی برای افشاگری استفاده می‌کرد روز عاشورا را برای اوج بخشیدن به نهضت، روز مناسبی دید. از این رو به علمای قم پیشنهاد نمود که روز عاشورا را به مدرسه فیضیه بروند و برای مردم سخنرانی کنند و حقایق را به گوش آنان برسانند. از این‌روی چند روز پیش از عاشورا گویندگان مذهبی در قم، تهران و بسیاری از شهرستانها اعلام داشتند که آقایان علمای قم روز عاشورا نطقهایی ایراد خواهند کرد. انعکاس این خبر از یک‌سو جمعیت کم نظیری را در روز عاشورا به قم کشانید و از سوی دیگر رژیم شاه را به وحشت انداخت و عمال رژیم را وادار ساخت تا از هر راهی که امکان دارد علما را از این تصمیم منصرف سازند. شایعه پراکنی در مورد به گلوله بستن مدرسه فیضیه آغاز شد و عده‌ای را نیز مرعوب ساخت. ولی امام در مقابل این شایعات ابراز می‌داشت که: «من تصمیم نهایی خود را گرفته‌ام و با این شایعه‌پراکنی‌ها و تهدیدات رژیم نمی‌توانم از تصمیم خود برگردم.»

صبح روز عاشورا در حالی که هزاران نفر در منزل امام گرد آمده بودند و به سخنان گویندگان مذهبی گوش می‌دادند، یکی از مقامات ساواک خود را به امام رسانید و اظهار داشت «من از طرف اعلیحضرت مأمورم به شما ابلاغ نمایم که اگر بخواهید امروز در مدرسه فیضیه سخنرانی نمایید کماندوها را به مدرسه می‌ریزیم و آنجا را به آتش و خون می‌کشیم.» امام هم بدون درنگ

پاسخ داد: «ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم که فرستادگان اعلیحضرت را تأدیب نمایند».

مأمور که از جواب امام سخت شگفت‌زده شده بود با عجله از مجلس خارج شد.

در ساعت ۴ بعدازظهر عاشورا در حالی که شهر قم از انبوه جمعیت موج می‌زد امام خمینی برای ایراد نطق در مدرسه فیضیه از منزل خود خارج شدند. امام در مقابل مدرسه از ماشین پیاده شدند و در حالی که مردم ابراز احساسات می‌کردند به روی منبر رفتند و به سخنرانی پرداختند.

از سوی دیگر رژیم شاه که همه نقشه‌هایش با شکست مواجه شده بود شب ۱۲ محرم ۱۳۸۳ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) حملات خود را به سنگر روحانیت آغاز نمود و تعداد زیادی از گویندگان مذهبی را دستگیر و روانه زندان ساخت. در ساعت سه بعد از نیمه شب ۱۵ خرداد عمّال رژیم با یورش به‌منزل امام ایشان را شبانه به تهران آوردند و در غروب خونین ۱۵ خرداد ایشان را به پادگان قصر منتقل ساختند.

هنگامی که خبر توقیف امام در قم منتشر شد، مردم آشفته و خشمگین در مقابل خانه ایشان اجتماع کردند و با دادن شعار، تنفر خود را نسبت به اعمال بی‌شرمانه رژیم ابراز داشتند. علما و روحانیون طراز اول حوزه علمیه قم نیز پس از صدور بیانیه‌ای مبنی بر تقبیح توقیف امام خمینی و درخواست آزادی فوری و بی‌قید و شرط ایشان و دعوت توده‌ها به پایداری، استقامت و ادامه مبارزه، رهسپار صحن شدند. مردم نیز با شعار «یا مرگ یا خمینی» شهر را به لرزه در آوردند و راهی صحن شدند و هنگامی که می‌خواستند با خروج از صحن به راهپیمایی در خیابانها بپردازند با یورش مأموران رو به‌رو گشتند و رگبار مسلسل بر آنان باریدن گرفت لکن این خونریزی نه تنها مردم را مرعوب نساخت بلکه آنان را به زد و خورد با

مأموران واداشت. اما سرانجام مقاومت دلیرانه و قهرمانانهٔ اهالی قم که از ساعت ۷ صبح ۱۵ خرداد آغاز شده بوَد با به‌جای ماندن صدها کشته و زخمی در ساعت ۵ بعدازظهر در هم شکسته شد و شهر قم به ماتمکده‌ای ویران بدل گردید.

در تهران نیز مانند قم خبر دستگیری امام انعکاس وسیعی یافت. مغازه‌ها تعطیل شد و خشم و غضب سراسر پایتخت را فرا گرفت. دانشجویان انقلابی با دادن شعار از دانشگاه خارج شده و دامنه تظاهرات را به خیابانها کشانیدند. سیل جمعیت از بازار، میدان و دانشگاه به‌منظور واژگون کردن کاخ شاه به‌سوی کاخ مرمر به حرکت در آمدند. گروهی برای در دست گرفتن اداره رادیو به میدان ارک یورش بردند و گروههای دیگر به ادارهٔ تسلیحات ارتش، ماشینهای دولتی، عمارات دولتی و پاسگاههای پلیس حمله بردند. با اوج‌گیری این قیام همگانی، بار دیگر سرکوبی ملت و ریختن خون بی‌گناهان آغاز شد و هنگامی که مردم خشمگین به‌سوی کاخ شاه به راه افتادند رگبار گلوله به‌طرف آنان باریدن گرفت و از کشته‌ها پشته‌ها ساخته شد. فجیع‌ترین کشتار این روز سرپل «باقرآباد» اتفاق افتاد که طی آن تعداد زیادی از دهقانان ورامین که کفن پوشیده و به‌طرف تهران حرکت کرده بودند کشته شدند. رژیم شاه برای منحرف کردن افکار عمومی و توجیه کشتار ناجوانمردانه خود تعدادی از مأموران سیاهپوش خود را با گرد آتش‌زا به آتش زدن مغازه‌ها، سوزاندن کتابخانه‌ها و اتومبیلها واداشت تا قیام ملی و اسلامی ۱۵ خرداد را آشوبی ارتجاعی و غیر انسانی جلوه دهد، ولی این دروغی بود که تنها خود باید آن را باور می‌کرد.

فرماندار نظامی تهران به منظور سرکوبی جنبش و خاموش ساختن آتش انقلابی که تهران را در آستانه اشتعال

قرار داده بود، حکومت نظامی اعلام کرد و از ساعت ۸ بعدازظهر منع عبور و مرور اعلام گردید. در بیشتر میدانها، چهارراهها و مراکز حساس پایتخت قوای ارتش مستقر گردید و در همان شب تعدادی از شخصیتهای دینی و ملی و افراد سرشناس بازار دستگیر و زندانی شدند و همچنین صدها دانشجو که سرگرم شنیدن نطق عاشورایی امام خمینی بودند بازداشت و روانه زندان گردیدند.

ولی علی‌رغم این تدابیر امنیتی و تدارکات نظامی، صبح روز ۱۶ خرداد هزاران تن از مردم به پشتیبانی از رهبر محبوب خویش به خیابانها ریختند و با فریاد «یا مرگ یا خمینی» به‌سوی کاخ شاه یورش بردند.

شاه که می‌پنداشت کشتار فجیع ۱۵ خرداد ملت را مرعوب ساخته است با مشاهده حرکت عظیم ملت در روز ۱۶ خرداد فرمان «آتش به قصد کشت» را صادر کرد و دیری نپایید که اجساد کشته شدگان در کوی و خیابان انباشته گردید و جوی خون به‌راه افتاد.

اگرچه مقاومت ضد رژیم ملت مبارز تا چند روز به‌طور پراکنده ادامه یافت ولی کوچکترین حرکتها با شدت هرچه تمامتر سرکوب گردید و بدین‌ترتیب بود که شاه توانست خویش را برای مدتی دیگر از سقوط و نابودی حتمی برهاند.

طبق تخمین ناظران، تعداد کشته‌شدگان قیام ۱۵ خرداد در سراسر ایران به ۱۵ هزار نفر رسید.

نهضت زیدیان

نهضت مختار به نهضت ابومسلم کشیده شد. اما در این فاصله (قیام مختار تا ابومسلم) نهضتهای مذهبی دیگری چون قیام «زیدبن علی» و «یحیی‌بن زید» اتفاق اُفتاد. پس از شکست قیام مختار، گروهی از ایرانیان به‌عنوان موالی و شیعه و برخی از خوارج، به زیدبن علی پیوستند. دعوت زیدبن علی ایرانیان را

بیشتر با اصول اسلام آشنا ساخت. زید مردم را به پیروی از کتاب و سنت و جهاد و مبارزه با ظلم و دفاع از مظلوم دعوت می‌کرد. وی در بین‌النهرین از جمله در کوفه، بصره و مدائن طرفدارانی یافت و آوازهٔ دعوت او به گوش مردم ری و گرگان و خراسان رسید. مردمان این مناطق غیاباً طرفدار او شدند و همه مستعد قیام بودند.

تعقیب زید و شهادت او به‌دست حکام بنی‌امیه خواست ایرانیان نبود، اما طرفداران او که اکثر ایرانی و ملی‌گرا بودند احساس می‌کردند که کسب استقلال ایران از حکومت اعراب به‌دست او عملی نیست و دفع حاکمیت عرب و رسیدن به استقلال ملی را در توان او نمی‌دیدند. ایرانیان پس از شهادت زید، خواستند که به اولاد او خدمتی انجام دهند و از حمایت فرزندان زید دست برنداشتند. یحیی‌بن زید در این زمان به ماوراءالنهر آمد و در شهرهای بلخ، نیشابور، هرات و گرگان به تبلیغ پرداخت. این تبلیغات زمینهٔ قیام ابومسلم را فراهم نمود و بر تعداد ناراضیان بر ضد بنی‌امیه افزود. تا آنکه «سلم‌بن اعور» سردار بنی‌امیه برای تعقیب زید به خراسان مأموریت یافت و نصربن سیار حاکم خراسان نیز برای دستگیری او فرمان بسیج عمومی داد.

عاقبت یحیی‌بن زید به‌دست سلم‌بن اعور در جوزجانان (گرگان) به شهادت رسید و سر او را برای ولیدبن عبدالملک فرستادند. خلیفهٔ وقت جسدش را به دار آویخت و تا رسیدن ابومسلم به قدرت، جسد او بر دار بود. شهادت یحیی‌بن زید مردم خراسان را سخت متأثر گردانید. چنانکه عزای عمومی گرفتند و برای اینکه شدت علاقهٔ خود را به یحیی و زید نشان دهند، تمام نوزادان ذکور آن سال را به نامهای زید و یحیی نامیدند تا نام زید و یحیی در خاطره‌ها زنده بماند. تأثیر این شهادت در ضعیف نمودن حکومت بنی‌امیه بسیار مهم بود؛ به‌خصوص در

خراسان برای گرفتن انتقام خون زید و یحیی از بنی‌امیه به‌دور ابومسلم گرد آمدند و ابومسلم از این موقعیت حداکثر استفاده را نمود.

علویان یک نقطهٔ اتکای سیاسی برای مبارزات استقلال‌طلبی ایران در برابر بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند، بنابراین رجال سیاسی و نظامی بعضاً و عامه مردم به‌طور کلی دوستدار آنان محسوب می‌شدند. چند تن از وزیران خلافت عباسی، جان خود را در این راه فدا نمودند که از معروفترین آنها «ابوسلمه خلال» می‌باشد. نهضت طرفداری از علویان و ایران به اوج خود رسید و بعدها مأمون را به این وادار نمود که برای جلب رضایت ایرانیان، حضرت امام رضا (ع) را به ولیعهدی خود برگزینند و ایشان را به خراسان بخواند و برای جلوگیری از شدت نهضت علویان چنان وانمود کند که قصد انتقال خلافت به علویان را دارد. البته ولیعهدی علی‌بن موسی‌الرضا (ع) در نتیجه فشار سیاسی و اجتماعی ایرانیان نیز بود و فضل‌بن سهل، مأمون را به این کار وادار ساخت.

ایرانیان با حمایت علویان می‌خواستند اسلام را در مسیر واقعی خویش قرار دهند و از طرف دیگر خلفای غاصب عباسی را بی‌اعتبار سازند و به این طریق حکومت خویش را مستقل اعلام نمایند.

مأمون با تغییر سیاست خویش، حضرت را شهید کرد و بعد از شهادت حضرت امام رضا (ع)، جنبشهای علوی در گرگان و طبرستان و گیلان و دیلمان بیشتر مورد توجه قرار گرفت.

نهضت قرامطه: ← قرامطه

نهضت مشعشعیان: ← مشعشعیان، نهضت

نهضت نقطویه: ← نقطویه

نَه‌نَه ـ نانا

ربالنوع اِرخ ـ خدای مردم عیلام

که یک هزار و ششصد و سی و پنج سال در تصرف عیلام بود.

نهّونتِ

خدای خورشید و خدای خاص اجرای قانون که سمتهای توأمی با اینشوشینک داشت.

نیپ‌پور (Nippur)

یکی از شهرهای سومر هر چند هرگز یکی از مراکز سیاسی نبوده، اما شهری مقدس به شمار می‌آمده و انلیل ایزد ویژهٔ این شهر بوده است.

نیکاتور: ← سلوکوس اول

نیک‌روز سمنانی

مستوفی امیر وجیه‌الدین مسعود باشتینی دومین فرمانروای سربداران.

نیکلای دمشقی

متولد در دمشق در حدود ۴۸۰ میلادی.

نیکولائوس دمشقی

نیکولائوس دمشقی مورخ یونانی در قرن اول پیش از میلاد است، که دوست اگوستوس و هرود کبیر بود.

وی در حوالی ۷۴ ق.م. زاییده شد. و در التزام رکاب هرود کبیر پادشاه یهودیه به روم رفت و در آنجا اگوستوس او را به دوستی خود پذیرفت. او یکی از مردان دانشمند زمان خود بود و در عین حال هم از شعرا و هم از فلاسفه و علمای ریاضی و مورخان به شمار می‌رفت و کتابهایی نیز دربارهٔ ادبیات تراژدی و کمدی و متافیزیک ارسطو و تاریخ نوشت. او را تاریخی بوده عمومی در ۱۴۴ کتاب و نیز کتابی دربارهٔ زندگینامهٔ اگوست، و نیز کتابی دربارهٔ هرودکبیر. از آثار متعدد او جز قطعاتی از تاریخش و بعضی از کتابهایش به دست ما نرسیده است.

قطعات تاریخ او توسط کورای در ۱۸۰۵ در پاریس به طبع رسیده است.

زندگینامهٔ اگوست در ۱۸۰۴ چاپ شده است. در سال ۱۸۴۹ کتابی از او تحت عنوان زندگینامهٔ سزار توسط میلر در کتابخانهٔ اسکوریال کشف شد که ترجمهٔ فرانسه آن به قلم آلفرد دیدود در ۱۸۵۰ میلادی به طبع رسیده و در آن از رقابت بین آنتونیوس (آنتوان) و اکتاویوس به تفصیل سخن رفته است.

نیمانا (Nimana)

کوچکترین واحد سازمان اجتماعی یا خانواده در سازمان اجتماعی مادها بوده است.

نیمروز

نیمروز در عصر ساسانی اطلاق می‌شد به:

۱) پارس، ۲) خوزستان، ۳) اسپهان، ۴) کرمان، ۵) طوران و مکوران، ۶) سند و سرمن، ۷) اسپیت، ۸) وشت، ۹) زابلستان، ۱۰) سکستان، ۱۱)میشون، ۱۲) هگر، ۱۳) بنیات اردشیر، ۱۴) دیرین، ۱۵) میشن ماهیک یامسن ما ۱۶) خوژره هرستان ۱۷) مزون ۱۸) دیبول و نیز ← زرنج

(در دورهٔ ساسانی)

نیمروز یا ولایات جنوبی در زمان ساسانیان به شرح زیر بود:

۱ ـ پارس در زمان خلفا به شش قسمت تقسیم می‌شد: استخر ـ شاهپور (بیشابور) اردشیرخوره ـ داراب گرد ـ ارکان (ارجان) ـ پسا (فسا).

۲ ـ خوزستان یا اهواز دورهٔ اعراب؛ شهرهای نامی آن وه اتنیوک شاهپور یعنی شهر شاهپور که از آنطاکیه بهتر است که همان جندی شاهپور قرون بعد باشد و هرمزد اردشیر که بعدها رامهرمز شده و شهر ابله که بعدها بصره جای آن را گرفت جزو این قسمت بوده است.

۳ ـ اسپهان که به عربی آن را اصبهان و بطلمیوس اسپدانای نوشته. این شهر جزو ولایاتی بود که آن را پری‌تکان می‌گفتند که نام امروز آن فریدن است و

۲۶ روستاک داشت ـ اسپهان از دو شهر گی (جی) و یهوتکان (یهودیه) تشکیل می‌شد.

کمندان یا کمیدان که شهر قم فعلی باشد جزو ولایت اصفهان محسوب می‌گشت.

۴ ـ کرمان که شهر آن کرمان بود.

۵ ـ طوران و مکوران ـ طوران و مکران. کرسی آن قصدار بود که با کلات امروز در بلوچستان پاکستان تطبیق می‌شود. این ولایت از مکران تا سند در سواحل دریای عمان و اقیانوس هند امتداد داشته است.

۶ ـ سند و سرمن.

۷ ـ اسپیت همان اسپیذ باشد در میان نرماشیر کرمان و سیستان و آن در اصل نوهرمزد اردشیر بوده و بردشیر که وه‌یاویه اردشیر بوده از این ولایات شمرده می‌شده است.

۸ ـ وشت در بلوچستان امروزه در نزدیکی خاش یا خواص جغرافی نویسان عرب.

۹ ـ زابلستان یا جابلستان. ولایتی است که شهر غزنه را در افغانستان غربی شامل بود.

۱۰ ـ سکستان همان سجستان و سیستان دوره اسلامی.

۱۱ ـ میشون یا میسان عرب در حدود خوزستان فعلی.

۱۲ ـ هگر ـ هجر عربی کرسی بحرین، در ساحل خلیج فارس قرار داشت. این بحرین غیر از جزیره‌ای است که در خلیج‌فارس است و این جزیره همان نام را در قرون بعد یافته است.

۱۳ ـ بنیات اردشیر (بنیاد اردشیر). و این شهر را اردشیر در بحرین روی شهریکه قبلاً الخط نام داشت بساخت و آن در قطیف در ساحل خلیج فارس واقع و جزء بحرین بوده است.

۱۴ ـ دیرین یا دارین عرب جزیره‌ای است که جزو جزائر بحرین بوده است.

۱۵ ـ میشن ماهیک یا مسن‌ما هیچ

«ماش ماهی» جزیره‌ای بین بحرین و عمان.

۱۶ ـ مزون نام ایرانی عمان؛ در شبه جزیره عربستان و در کنار خلیج فارس قرار داشت و کرسی آن را نام صحار بود.

۱۷ ـ خوژره هرستان (لارستان امروز).

۱۸ ـ دیبول که به عربی آن را الدبیل می‌گویند در نزدیکی لاری بندر.

نین اگال

الهه بابلی.

نین‌تود

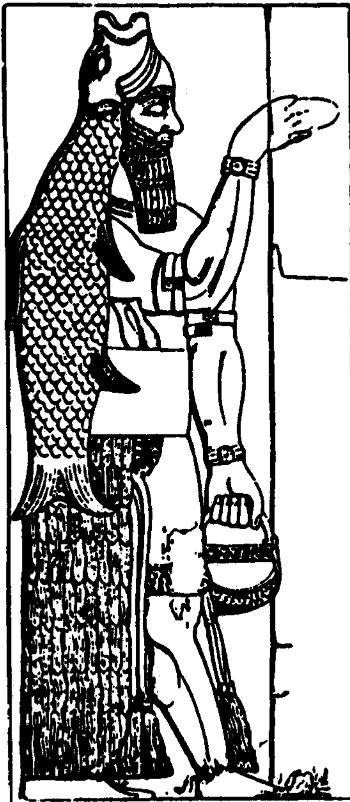
ربّ‌النوع سومریها، خدای مؤنث (مادر کل) که او را ایشتر نیز می‌گفتند (در شهر کیش).

نینتو (کی)

در اساطیر بین‌النهرین، و در روایت بابلی اسطورهٔ آفرینش حذف شده؛ در آنجا آنو فاقد همسر وانلیل نیز بستگانی ندارد. در اساطیر سومری، ایزد بانو یا الهه، مادرِ بزرگی است مانند تیامت و همسر آنو و مادر همهٔ ایزدان است.

نینی

الهه بین‌النهرین.



خدانین، مظهر کیوان

و

وَثیری هئوسروه

دریـاچه خسـرو. هـمان دریـاچهٔ مـجاور آتش بـاستانی خسـرو یـعنی آتشکـدهٔ آذرگشسب واقـع در تـخت سلیمان می‌باشد که در اوستا و مـتنهای پهلوی به آن اشاره شده است.

واثق (نهمین خلیفه عباسی)

معتصم خلیفه عباسی در سال ۲۲۷ ه به سن ۴۷ سالگی وفات کرد. پسرش هارون ملقب به ابوواثق بالله در سن سی و یک سالگی به‌جای وی نشست. واثق که از خلفای خوب عباسی است، مردی فاضل و ادب‌پرور بود. در طی پنج سال خلافت خود سیرهٔ مأمون را در طلب علم و بحث آراء و افکار تعقیب کرد و به آل علی احترام می‌کرد و به مردم آزادی عقیده و مذهب می‌داد.

در عـهد خـلافت واثـق قـدرت سرداران ترک در بغداد به حدی رسید که خـلیفه بـه نـاچار بـه اشـناس لقب و عنوان سَلطان داد. و بدین تـرتیب نـفوذ ایـن سـردار بـه مـراتب از اخـتیارات نـظامیش تـجاوز کـرد، بـه‌طوری کـه وصیف، جـانشین وی کـاملاً اخـتیاردار

تاج و تخت گردید.

وارساق ذوالقدر

قبیله‌ای بودند که دست بیعت به شاه اسماعیل صفوی دادند.

وارونا

از مهمترین خدایان عصر «ودایی» رب‌النوع آسمان پرستاره که عنوان رب‌الارباب به خود گرفته بود.

وازیشْتَ

یکی از آتشهای پنجگانه است که در یسنای ۱۷، فقرهٔ ۱۱ تشخیص داده شده و به هر یک جداگانه درود فرستاده شده. آتش وازیشت، آتش برق است و همان آتشی است که از گرزتشتر ایزد شراره کشید و دیوسپینچکر را هلاک کرد.

واسپوهران

رؤسا یا به‌طور کلی افراد خاندانهای بزرگ را می‌گفتند.

واسپوهران آمارکار

در زمان ساسانیان به اهل البیوتات یا کسانی گفته می‌شد که مأمور وصول عایداتی بودند که دولت از اراضی و اسپوهران می‌گرفت.

واستریوسالار

رئیس مالیات ارضی در دورهٔ ساسانی.

واستریوشان (Vaslryoshan)

تودهٔ ملت (روستاییان، صنعتگران و...) در پایین طبقهٔ دورهٔ ساسانی.

واستریوش بذ

رئیس فلاحان در دورهٔ ساسانی.

واستریوفشوینت (Vastryofshuyant)

کشاورزان، از تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم.

واسْتریَه فَشُیانْتْ

کشاورز، نگهبان و شبان چهار پایان.

واسموس

ویلهلم واسموس که در هنگام تهاجم انگلیسها به بوشهر با سمت نایب کنسول آلمان در بوشهر فعالیت می‌کرد و در میان تنگستانیها نیز از نفوذ و محبوبیت خاصی برخوردار بود.

واسموس با شیخ حسین‌خان چاهکوتاهی و زایر خضرخان اهرمی، برای اتحاد با یکدیگر علیه بریتانیا جلسه‌ای تشکیل دادند و در خصوص چگونگی مبارزه با انگلستان و قوای نظامی آن در بوشهر به مذاکره پرداختند. خبر این جلسه به رئیسعلی دلواری رسید و او که همواره پیشتاز مسائل مبارزاتی بود به آن جلسه رفت و در نهایت واسموس به جمع آنها در مبارزه با استعمار انگلستان پیوست. و نیز: ← رئیسعلی دلواری.

واسودوا (Vasudeva) (۲۲۰ ـ ۱۸۲ م.)

از پادشاهان کوشانی که نام اصلی او واسوشکا بوده است، و پس از هویشکا، شاه شد و سلطنت او در هند غربی بود. در مسکوکات او هم ارباب انواع هندی از قبیل شیوا و غیره نیز دیده شده است. در این هنگام در مقابل دولت کوشانی که روبه ضعف می‌رفت، دولت ساسانی در اقتدار و عظمت بود. ساسانیان همه ولایات مشرق ایران راکه در اواخر اشکانیان از دست رفته بود دوباره باز گرفتند و شاهزادگان ساسانی که در مشرق و خراسان دور حکومت داشتند، لقب کوشان شاه پیدا می‌کردند.

باری شاهنشاهی کوشان در مشرق ایران به‌دست ساسانیان در سال ۲۲۰ میلادی منقرض شد، و قلمرو ایشان به دست ساسانیان و هیاطله افتاد.

واشیکا

از پادشاهان کوشانی که پس از پدر

به تخت نشست. وی در زمان پدر فرمانروای ماتورا بود. از زندگانی او اطلاع زیادی در دست نیست.

واعظ اصفهانی

سیدجمال واعظ اصفهانی از سخنوران مشهور دورهٔ مشروطیت است که با دم گرم و دلنشین خود، آتش انقلاب را در سینه مردم شعله‌ور ساخت و علیه مظالم محمدعلی‌شاه قاجار و ایادی او به‌پا خاست. سرانجام پس از به‌توپ بستن مجلس به‌دستور محمدعلی‌شاه، حاکم همدان او را دستگیر و در شوال همان سال مسموم یا به‌قولی خفه کرد. (۱۲۷۹ ـ ۱۳۲۶ ه. ق.).

واقعات بابری: ← بابرنامه

واقعهٔ هرات

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه وی دریافت که دولت انگلیس گرفتار جنگ کریمه است و به تشویق میرزا آقاخان موقع را مغتنم شمرده عزم تسخیر هرات را کرد. در این هنگام یارمحمدخان وزیر کامران میرزا که پس از کشتن آقای خود بر هرات استیلا یافته بود، در سال ۱۲۶۸ درگذشت و پسرش صید محمدخان ظهیرالدوله که جوانی نالایق و ستمکار بود برجای او نشست. مردم هرات از ظلم و بیداد وی، محمدیوسف میرزای سدوزانی نوادهٔ فیروز میرزا راکه در مشهد اقامت داشت به آن شهر خواستند و او به هرات آمده و در محرم ۱۲۷۲ صید محمدخان را از میان برداشته و به‌جای او نشست و خود را دست‌نشاندهٔ دولت ایران خواند. در همان احوال دوستمحمدخان فرمانروای کابل قندهار را بگرفت و عزم تسخیر هرات کرد و در باطن با دولت انگلیس همداستان گردید. محمدیوسف میرزا از حسام‌السلطنه والی خراسان یاری خواست ولی پیش از آنکه قوای ایران به هرات وارد گردد، محمدیوسف میرزا راه خلاف سپرد و طرفدار دولت

انگلیس گردید. ناصرالدین شاه، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه را مأمور فتح هرات کرد و آن شهر پس از شش ماه محاصره در ۲۵ صفر ۱۲۷۳ به‌دست لشکریان ایران گشوده شد. دولت انگلیس که مایل نبود هرات به‌دست ایرانیان بیفتد و دولت ایران بار دیگر بر افغانستان تسلط یابد، به ایران اعلان جنگ داد و جزیرهٔ خارک را اشغال کرد و پس از اندکی بوشهر را نیز تسخیر ساخت. در بندر بوشهر بین قشون ایران و انگلیس جنگ مختصری درگرفت و ژنرال سرجیمز اوترام با افواج خود از بوشهر عقب نشست و به محمره حمله کرد و آن بندر را گرفت و میرزا محمدخان قاجار را که مأمور جلوگیری از انگلیس بود شکست داد.

واگنرخان

سروان واگنر اتریشی، که پس از ورود و اقامت ممتد در ایران کلمهٔ خان را هم بر نامش اضافه کردند و تا درجهٔ سرتیپی هم رسید و بعد به‌نام ژنرال واگنرخان مشهور شد. نامبرده از افسران توپخانه بوده که حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به اروپا در سال ۱۲۹۵ ه. ق. او را با عده‌ای افسر دیگر از اتریش برای مدت سه سال استخدام کرد. واگنر در اواخر در مدرسهٔ دارالفنون درس تاریخ طبیعی تدریس می‌نمود و مترجمش در این رشته علیخان ناظم‌العلوم خواهرزادهٔ علیقلی‌خان مخبرالدوله بود.

والرین (Valerian)

امپراتور روم که در جنگ با شاپور اول ساسانی شکست خورد. وی به



والرین

علت خیانت یکی از افسران خود موسوم به ماکریانوس اسیر گردید.

والیان خراسان در دوران اسلامی تا روی کار آمدن طاهریان

در این فهرست حکامی که در دوران حکومت خود سکه ضرب کرده‌اند با علامت «+» مشخص شده است.

والیان نیشابور:

نام	تاریخ جلوس
احنف‌بن قیس تمیمی (فاتح نیشاپور)	سنه ۲۳ هجری
عمربن عثمان	–
عبدالله بن قیس	–
ابن عامر	» ۳۲ »
قیس بن الهیثم (نائب او)	» ۳۲ »
عبدالله بن حازم » »	» ۳۳ »
خلیدبن کاوس از جانب علی	» ۳۶ »
خلید بن قرةالیربوعی از جانب علی	» ۳۷ »

امویان

نام	تاریخ جلوس
قیس‌بن‌الهیثم (برای‌باردوم‌ازجانب‌معاویه)	سنه ۴۱ هجری
عبداللەبن‌خازم (برای‌بار دوم)	» ۴۱ »
حکم بن عمروالغفاری	» ۴۴ »
امیربن احمرالیشکری (نائب او سنه ۴۶ هجری)	
انس بن أبی أناس بن ربیع بن زیادالحارثی (نائب او سنه ۴۷ هجری)	
غالب‌بن فضالة اللیثی (نائب اوسنه ۴۸ هجری)	
خلیدبن عبدالله حنفی	سنه ۵۰ هجری
انس‌بن ابی‌اناس (برای بار دوم)	» ۵۱ »
عبیدالله بن زیاد	» ۵۳ »
سعیدبن عثمان‌بن عفان	» ۵۶ »
اسلم بن زرعة (نائب او، سنه ۵۶ هجری)	
عبدالرحمن‌بن‌زیادبن‌ابی‌سفیان	» ۵۸ »
سلم بن زیاد	» ۶۱ »
عبداللەبن‌خازم (برای‌بار سوم)	» ۶۴ »
مهلب بن ابی صفره (نایب او)	» ۶۴ »

اوس بن ثعلبة بن زفربن ودیعة بن مالک بن تیم الله بن ثعلبة بن عکابه " ۷۰ "
عبداللهبن‌خازم(برای‌بار چهارم) " ۷۱ "
بکیربن وشاح (وشاج) " ۷۱-۷۲ "
امیةبن عبدالله بـن خـالد بـن اسید بـن ابی‌العیص بن امیه " ۷۳-۷۴ "

المهلبیون:
مهلب بن ابی صفره سنه ۷۸ هجری
یزید بن صفره " ۸۲ "
مفضل بن مهلب " ۸۵ "
قتیبةبن مسلم بن عمروبن الحصین بـن ربیعةبن خالدبن اسیدبن قضاعه" ۸۶ "
ـ ابن هلال الباهلی
یزیدبن مهلب (برای بار دوم) " ۹۷ "
جراح بن عبداللهالحکمی " ۹۹ "
عـبدالرحـمن‌بن نـعیم القـرشی (القشیری) " ۱۰۰ "
سعیدبن روبن اسودالحرشی " ۱۰۱ "
مسلمةبن عـبدالملک (حکـومت تـمام عراق) " ۱۰۲ "
سـعیدبن عـبدالعزیز بـن الحـارث بـن الحکم بن ابی العاص معروف به خذینه (نائب او) " ۱۰۲ "
عمربن هبیره (حکومت تمام عراق) " ۱۰۲ "
سعیدبن عمروالحـرشی (نـائب او سـنه ۱۰۲ ه)
مسـلم بـن سـعیدبن اسـلم بـن زرعـة الکلایی (نائب او سنه ۱۰۴ ه)
خـالدبن عـبداللـه القسـری (القشیری) (حکومت تمام عراق) سنه ۱۰۵ هجری
اسدبن عبدالله القسری برادرش ۱۰۵ ه
حکم بن عوانه القسری برادرش ۱۰۹ ه
اشرس بن عبدالله السلیمی (سـنه ۱۰۹ ه)
جـنیدبن عـبدالرحـمن بـن عـمرو بـن الحارث بن نائبین { خارجه بن سنان بن ابی‌حارثه المصری (سنه ۱۱۱ هجری)
عاصم‌بن عبداللـه‌بن‌یزیدالهـلالی (سـنه ۱۱۶ ه)
اسدبن عبدالله (برای بار دوم، سنه ۱۱۷ ه)
جعفربن‌حنظلةالبهرانی(نائب‌موقت‌سنه ۱۲۰ه)

یوسف بن عمربن شبرمه (حاکم تمام مشرق) " ۱۲۰ "

نصربن سیارالکنانی (نائب او سنه ۱۲۰ ه)

آغازکار ابومسلم " ۱۲۴ "

نصربن سیار والی مستقل خراسان " ۱۲۵ "

عباسیان:

ابومسلم عبدالرحمن (در عصر سفاح و منصور) " ۱۳۰ ه

ابوداود خالدبن ابراهیم ذهلی (از جانب منصور) " ۱۳۷ ه

عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی " ۱۴۰ ه

محمدمهدی (حاکم افتخاری)" ۱۴۱ ه

السری بن عبدالله (نائب او، سنه ۱۴۱ ه)

خازم بن خزیمه " ۱۵۰ ه

+ حمیدبن قحطبه‌بن شبیب بن خالدبن معدان طائی " ۱۵۱ ه

+ ابوعون عبدالملک بن یزید خراسانی " ۱۵۹ ه

معاذبن مسلم " ۱۶۰ ه

المسیب بن زهیربن عمربن مسلم ضبی " ۱۶۳ ه

ابوالعباس فضل‌بن سلیمان طوسی " ۱۶۶ ه

+ جعفربن الاشعث خزاعی " ۱۷۱ ه

عباس بن جعفر " ۱۷۳ ه

خالد غطریف بن عتاب " ۱۷۴ ه

سلیمان بن راشد (صاحب‌الخراج سنهٔ ۱۷۴ ه)

حمزةبن مالک " ۱۷۶ ه

الفضل بن یحیی برمکی " ۱۷۷ ه

منصوربن یزیدبن منصور حمیری " ۱۷۹ ه

+ علی بن عیسی بن ماهان " ۱۸۰ ه

جعفربن یحیی برمکی، (از جانب هارون فقط بیست روز سنه ۱۸۰ ه)

مأمون (حاکم افتخاری)

+ هرثمة بن اعین (از جانب هارون) " ۱۹۱ ه

عباس بن جعفر (برای بار دوم از طرف مأمون) " ۱۹۳ ه

حسن بن سهل (حاکم تمام بلاد شرق)
" ۱۹۸ هـ
علی بن حسن بن قحطبه، سنه ۱۹۷ هـ
هرثمة بن اعین (برای بار دوم، سنه ۱۹۸ هـ)
+ عسان بن عباد (نائب حسن بن سهل سنه ۲۰۲ هـ)

والیان هرات:
(از آغاز دورهٔ عباسیان تا سنه ۲۰۵ هـ)
عثمان کرمانی ازدی و بسام ابراهیم از عمال ابومسلم " ۱۲۸ هـ
ابوعلی شبل بن طهمان شیبانی از طرف ابومسلم " ۱۳۰ هـ
و موسی بن حسان (صاحب الخراج)
ابومنصور بن طلحه خزاعی (از طرف سفاح) " ۱۳۴ هـ
ابوکامل خباز (از جانب منصور)
" ۱۴۲ هـ
داودبن کرار باهلی (از طرف منصور)
" ۱۲۴ هـ
تمیم بن عمرو " ۱۵۱ هـ
حمادبن عمرو ذهلی " ۱۵۴ هـ
یحیی بن عمرو (رسول مهدی خلیفه)
" ۱۵۸ هـ
عبدالله بن حمیدبن قحطبهٔ طائی
" ۱۵۸ هـ
ابورجاء حنظلی " ۱۵۹ هـ
تمیم بن عمرو مصعب بن زریق خزاعی " ۱۵۹ هـ
خزیمةبن‌خازم حنظلی(از جانب مهدی)
" ۱۵۹ هـ
عبدالعزیز هندلی (از جانب مهدی)
" ۱۶۱ هـ
مطرف‌بن‌نعمان‌سعدی(ازجانب‌مسیب)
" ۱۶۳ هـ
عبدالرحمن عبدالعزیز ضبی " ۱۶۴ هـ
مشمرح بن شمر ضبی " ۱۶۴ هـ
یزیدبن جریر بجلی " ۱۶۶ هـ
هارون بن حمید ایادی " ۱۶۷ هـ
قطن بن حارث طائی (از جانب جعفربن محمد) " ۱۶۹ هـ
مهدی بن حماد ذهلی (از جانب هارون)
" ۱۷۲ هـ

منذربن اسد ازدی " ۱۷۵ هـ
عبدالله بن ربیع " ۱۷۶ هـ
عبدالله بن حمید خزایی " ۱۷۶ هـ
اسماعیل بن عزوان کلبی " ۱۷۸ هـ
محمدبن عبدالله بحتری " ۱۷۹ هـ
هشام بن ابی هیثم و حسن بن ثابت
" ۱۷۹ هـ
عمروبن یزید ازدی " ۱۸۰ هـ
حسن بن ثابت (صاحب شرطه)
حسن بن علی بن عیسی " ۱۸۲ هـ
مشمرح بن شمر (برای بار دوم از جانب هارون) " ۱۸۳ هـ
ابراهیم بن محمد شیبانی " ۱۸۴ هـ
سیف‌بن کثیر قرشی " ۱۸۶ هـ
ابراهیم بن محمد شیبانی (برای بار دوم)
" ۱۸۶ هـ
مشمرح بن شمر (برای بار سوم)
" ۱۸۷ هـ
محمدبن اسحاق بن شمر (نائب او)
حسین بن مصعب بن زریق (طاهر پسر او، نائب او) " ۱۸۹ هـ
عبدالله بن ابی نصر (از جانب هرثمة بن اعین) " ۱۹۰ هـ
احمدبن مصعب (از جانب هرثمة بن اعین) " ۱۹۰ هـ
حسین بن مصعب (برای بار دوم از جانب هارون) " ۱۹۳ هـ
هارون بن حسین بن مصعب " ۱۹۹ هـ
عثمان بن زیاد (نائب او)
الیاس بن اسد سامانی " ۲۰۴ هـ
عبدالله بن طاهر " ۲۰۴ هـ

والیان‌سند و حواشی شرقی و جنوبی خراسان

امویان:

نام تاریخ جلوس

عبدالرحمن بن سمره (فاتح نخستین)
سنه ۴۲ هـ
عبدالله بن سوار عبدی (از جانب معاویه) " ۴۳ هـ
سنان بن سلمة بن محبق هذلی (فاتح تکران) " ۴۸ هـ
راشدبن عمر و جدیدی ازدی " ۴۹ هـ
منذربن جارود عبدی، مشهور به ابوالاشعث " ۵۱ هـ
ابن حری باهلی " ۶۱ هـ

مجاعة بن سعر تمیمی حدود « ۷۰ هـ
سعید بن اسلم بن زرعة کلابی « ۷۵ هـ
عبیدالله بن ابی بکره « ۷۹ هـ
عبدالرحمن بن محمدبن اشعث « ۸۱ هـ
محمدبن قاسم بن حکم بن ابی عقیل ثقفی (داماد حجاج) « ۸۹ هـ
حبیب بن مهلب بن ابی صفره « ۹۵ هـ
عمروبن عبدالله (نائب او)
عمروبن مسلم باهلی برادر قتیبه « ۹۹ هـ
جنیدبن عبدالرحمن مری « ۱۰۷ هـ
تمیم بن زید عتبی « ۱۱۱ هـ
حکم بن عوانه کلبی حدود « ۱۱۲ هـ
عمروبن محمدبن قاسم « ۱۲۱ هـ
سلیمان بن هشام بن عبدالملک اموی « ۱۳۲ هـ
منصوربن جمهور کلبی (آخرین امیر بنی‌امیه) « ۱۳۲ هـ

عباسیان:

عبدالرحمن بن مسلم العبدی « ۱۳۴ هـ
المسیب بن زهیر « ۱۳۴ هـ
موسی بن کعب بن سفیان الخثعمی « ۱۳۴ هـ
عینبةبن موسی بن کعب (نائب اوتا سنهٔ ۱۴۲ هـ)
ابوجعفر عمربن حفص بن عثمان قبیصةالمهلبی « ۱۴۲ هـ
هشام بن عمروالتغلبی « ۱۵۱ هـ
معبدبن‌الخلیل « ۱۵۷ هـ
بسطام بن عمرو « ۱۵۹ هـ
روح بن حاتم المهلبی « ۱۶۰ هـ
نصربن محمدبن الاشعث « ۱۶۱ هـ
عبدالملک بن شهاب (نائب او، سنهٔ ۱۶۱ هـ)
اسحق بن سلیمان بن علی بن عبدالله العباسی « ۱۷۴ هـ
داودبن یزید بن حاتم المهلبی « ۱۸۴ هـ
بشربن داود « ۲۰۵ هـ
حاجب بن صالح « ۲۱۱ هـ
غسان بن عباد « ۲۱۳ هـ
موسی بن یحیی برمکی (نائب او)
عمران بن موسی بن یحیی برمکی « ۲۱۷ هـ
حیدربن کاوس الافشین « ۲۲۳ هـ
یعقوب بن لیث « ۲۵۷ هـ

واليه

قرن سیزدهم هجری، حُسن جهان‌خانم، از زنان ادیب و شاعر. وی دختر بیست و یکم فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ ق.) و مادرش فاطمه خانم مشهور به سلطان خانم بود. به نوشته تاریخ عضدی «در صباحت منظر و لطف خاطر و سماجت بنان و فصاحت بیان، نظیرش کم بود». حسن جهان به عقد ازدواج خسروخان پسر حاکم کردستان درآمد و بدانجا رفت. چهار سال بعد، خسروخان دختر دایی خود، ماه‌شرف خانم، متخلص به مستوره (کردستانی) را به زنی گرفت.

وان

مملکتی که از اوایل قرن ششم قبل از میلاد به بعد موسوم به ارمنستان شد و قبل از آن موسوم به دولت وان یا آرارات بود. این مملکت تمدن آسور و بابلی داشت.

واهرام

بهرام (نام خاص) و نیز نام ستاره مریخ است و نام ایزد پیروزی است که موکل بر روز بیستم ماه است.

واهرامان

منسوب به بهرام، از دودمان بهرام، منسوب به آتشکدهٔ بهرام که بزرگترین و مقدس‌ترین آتشکده بوده است.

وای بد

بخشی از فضا را در اختیار دارد که روان درگذشتگان از آن می‌گذرد. اوست که جان را از تن جدا می‌کند.

وای (وَیو)

تجسمی است از فضا و همچنین از باد، بادی که در ابر بارانزا زندگی می‌آورد و در طوفان، مرگ. او یکی از اسرارآمیزترین خدایان هند و ایرانی است. در هند باستان او را برآمده از

نَفَس غول جهانی می‌دانند که دنیا از بدن او ساخته شده است. در ایران، هم اورمزد و موجودات خوب و پارسا برای او قربانی می‌کنند و هم موجودات اهریمنی؛ ولی دعاهای آفریدگار و موجودات خوب مستجاب می‌شود و خواسته‌های ویرانگرانه برآورده نمی‌گردد.

ایزد وای جنگجویی سهمناک و فراخ سینه است. در حالی که جامهٔ نبرد بر تن دارد و مسلح به نیزه‌ای تیز و جنگ‌افزاری زرّین است در تعقیب دشمنان خود خطر می‌کند تا اهریمن را نابود سازد و از آفرینش اورمزد پاسداری کند.

همان‌طور که اورمزد در بالا و در روشنی فرمانروایی می‌کند و اهریمن در پایین و در ظلمت، وای در فضای میان آن دو یعنی در خلأ حکمفرمایی دارد. در وای نوعی مفهوم بی‌طرفی یا دو پهلویی وجود دارد؛ زیرا هم وایِ خوب یا وای وِه (بِه) هست که در زمرهٔ ایزدان قرار می‌گیرد و هم وایِ بد که جزء موجودات اهریمنی به شمار می‌آید. بسیاری بر این عقیده‌اند که این دو شخصیت جداگانهٔ وای محصول تفکری متأخر است و در دوران اولیه، وی شخصیت واحدی بوده است با سیمایی دوگانه؛ نیکوکار و در عین حال شوم، با نیرویی هراس‌انگیز و با شخصیتی بی‌رحم که با مرگ پیوستگی دارد و کسی را یارای گریز از او نیست؛ ولی اگر چنانکه شایستهٔ اوست خشنودش کنند در یورشها به یاری آدمیان می‌شتابد. همان‌گونه که باد از میان جهان نیک و بد هر دو می‌گذرد، این شخصیت نیز می‌تواند هم نیکوکار باشد و پیونددهنده و هم نابود کننده و در هم کوبنده. مشخصات او پیش رونده، پس رونده، دلیرترین، نیرومندترین و ستبرترین است. صفت عمدهٔ او در پهلوی «دیرنده خدا» یا «دیرنگ خدا» است یعنی کسی که فرمانروایی درازمدت دارد.

وایه

یکی از قضات دورهٔ ساسانی است که نامش در یک کتاب حقوقی آن دوره، همراه نام چند نفر دیگر آمده است.

وَیو: ← **وای**

ویه ارتخشیر = گواشیر

بعد از سیرجان پایتخت دوم کرمان بردسیر بوده. این شهر گرچه کرسی اول اسلامی نیست ولی از زمان ساسانیان شهر مهمی بوده و اصل آن را بهقول حمزهٔ اصفهانی مورخ معروف، اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانیان ساخت و آن را «ویهارتخشیر» (به اردشیر) (یعنی اردشیر کار نیک کرد) نامید، و اعراب آن را بهرسیر (بهدسیر) و بردسیر (بردشیر) تلفظ کردند و ایرانیان بهقول مقدسی، آن را گواشیر نامیدند که مأخوذ از «ویه ارتخشیر» (صورت قدیمیتری از بیه اردشیر) بود. یاقوت گوید بردسیر را در زمان او «جواسیر» یا «جواشیر» و نیز «گواشیر» میگفتند. همهٔ این اسامی با اسم عربی بردسیر مطابق است و بهجای آن استعمال میشود. در بعضی از نسخهها این اسم بهصورت «یزدشیر» نوشته شده و بیشک از اشتباهات کاتبان و ناشی از اشتباه در نقطهگذاری کلمات است.

شهر «ویه ارتخشیر» مرکز شهرستان بود. موقعیت مناسب این مرکز که در راه فارس به سکستان، خراسان و هندوستان بود، برای آن اهمیت بسیاری پدید آورده بود که از این شهر راه کاروانی پر اهمیتی از بنادر خلیج فارس به سوی مناطق شمال باختری کشور میرفت. در روزگار آخرین شهریاران ساسانی که کرمان دارای مرزبان بود و مرکز آن به سیرجان منتقل شده بود، ویه ارتخشیر (گواشیر) یک اردوگاه جنگی گردید. تاریخ قطعی غلبهٔ مسلمانان بر ویه ارتخشیر در دست نیست و چند بخش این ایالت در سال

۶۴۳ م. و ۶۴۴ م. بـه دست سـرداران عرب افتاد. یزدگرد آخرین شاه ساسانی در هنگام فرار خود از پیش سپاهیان اسلام مدتی در این ایالت به سر می‌برد تا سرانجام خود را به خراسان رسانید. حمدالله مستوفی دربارهٔ این شهر گوید که گواشیر در عهد عمر بن عبدالعزیز به دست صفوان فتح شد.

اکنون این شهر بر ناحیهٔ کوچکی در جنوب باختری شهر کرمان کنونی اطلاق می‌شود و کرسی آن ماشیذ است. امروز در کرمان کنونی اولاً قلعهٔ کهنه‌ای را می‌بینیم که بالای کوهی نزدیک شهر واقع است و آن را قلعهٔ دختر می‌گویند و عامه تصور می‌کنند از بناهای اردشیر ساسانی است، ثانیاً در جنوب خاوری شهر تپه‌ای است که در زمان قدیم برجها و باروهای محکمی داشته و اکنون ویران و به قلعهٔ اردشیر معروف است.

وَنَنْدیشت

یشت بیست و یکم اوستا موسوم است به وَنَنْت یشت. این واژه در اوستا Vanant و نام یکی از ستارگان است. بعضی از دانشمندان آن را با یکی از ستارگان نسرالواقع، وگا Vega یکی می‌دانند. آن چه که مهم است این ستاره هنوز به درستی روشن نیست که با کدام یک از ستارگان شناخته شده قابل انطباق می‌باشد. در اوستا، جاها وموارد مختلف، تنها یاد کرد نام آن است و آگاهی دیگری به دست نمی‌آید.

وثوق‌الدوله

میرزا حسن‌خان فرزند میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. در تهران متولد شد. تحصیلات معمول زمان را در خانهٔ پدری آغاز کرد و بعد از آن زیرنظر بعضی از اساتید بزرگ به فراگیری علوم زمان خود پرداخت.

از آنجا که پدر میرزا حسن‌خان یعنی میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه شغل استیفا داشت و میرزا حسن‌خان

خود خواهرزادهٔ میرزا علی‌خان امین‌الدوله، سیاستمدار معروف دوران ناصری و مظفری بود، رموزکار استیفا و دفتر و اسرار مدیریت سیاست عملی را در دستگاه پدر و دایی خویش به‌خوبی فرا گرفت و به‌علت همین ویژگیهای علمی و عملی او بود که مورد توجه ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و به وثوق‌الملک ملقب گردیده و به سمت مستوفی‌گری آذربایجان منصوب شد و مدتها در این سمت و لقب گذراند تا اینکه در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه به وثوق‌الدوله ملقب گردید.

در جریان انقلاب مشروطه وثوق‌الدوله به مشروطه‌خواهان نزدیک شد و در دوره اول از طرف صنف تجار به مجلس شورای ملی راه یافت و به نیابت ریاست مجلس هم رسید و در امر تعدیل بودجه کشوری و تهیهٔ میزان خرج و دخل مملکت اقدامات مهمی انجام داد. پس از به توپ بسته شدن مجلس خانه‌نشین شد و در روزهایی که مخالفتها علیه محمدعلی‌شاه اوج می‌گرفت و سخن از تحرکات بختیاریها برای حمله به تهران بود، به‌همراه جمعی دیگر جمعیتی به‌نام «کمیته واسطه» تشکیل دادند تا بتوانند میان شاه و مجلس مصالحه ایجاد کنند که موفق نشدند.

وثوق‌الدوله به ریاست کمیسیون عالی که پس از خلع محمدعلی شاه برای اداره کشور تشکیل شد برگزیده شد. در کابینهٔ سپهدار تصدی وزارت عدلیه را برعهده گرفت. در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد، ولی وزارت مالیه را بر وکالت مجلس ترجیح داد. از این زمان به‌بعد وثوق‌الدوله بارها در وزارتخانه‌های مختلف، مثل وزارت خارجه، وزارت مالیه و وزارت عدلیه خدمت کرد.

در ۱۷ مرداد ۱۲۹۵ مأمور تشکیل کابینه شد و ریاست وزرایی او تا ششم خرداد ۱۲۹۶ ادامه یافت. دورهٔ

زمامداری او در این مقطع مصادف با خاتمه جنگ جهانی اول بود که ایران نیز دچار عواقب ناگوار آن از قحط و غلا و هرج و مرج گردید. وثوق‌الدوله برای بار دوم در ۱۱ مرداد ۱۲۹۷ مأمور تشکیل کابینه شد که تا سوم تیرماه ۱۲۹۹ تداوم داشت. در این کابینه بود که قرارداد معروف ۱۹۱۹ با انگلیسیها منعقد گردید و موج اعتراضات علیه وثوق‌الدوله برانگیخته شد، تا آنجا که به‌سقوط وی منجر گردید.

وثوق‌الدوله پس از آن راهی اروپا شد و چندین سال در اروپا ماند تا اینکه در سال ۱۳۰۵ هـ. ش. در کابینه مستوفی‌الممالک به وزارت عدلیه رسید. پس از آن دو دوره به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در سال ۱۳۱۴ هـ.ش. به ریاست فرهنگستان ایران برگزیده شد، ولی چون در فرهنگستان نمی‌توانست طبق دستورات رضاشاه وظایف خود را انجام دهد، در سال ۱۳۱۶ هـ. ش. دوباره راهی اروپا شد. در سال ۱۳۲۱ هـ. ش. به ایران بازگشت و در سالهای پایانی عمر با کمک برادرش قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت، اراضی سلیمانیه را به ثبت رساند و سپس آن اراضی را قطعه قطعه کرده و فروخت که محلهٔ تهران‌نو بر روی آن اراضی بنا شد. سرانجام در بهمن ماه ۱۳۲۹ درگذشت و در قم دفن شد.

وِجَرکرد دینی

مجموعه‌ای از متنهای گوناگون پهلوی است. بنابر آنچه در آغاز کتاب آمده، آن را میدیوماه، پسر عموی زردشت، تألیف کرده است. این کتاب که خصوصیّات روایات را دارد، شامل این مطالب است: توصیف بعضی از گناهان و تاوان آنها، ارث، آتشهای مقدّس، افزارهایی که در مراسم دینی به کار گرفته می‌شود، آیینهای مربوط به درگذشتگان، دخمه و اَستودان، برشنُوم (= آیین تطهیر)، کُستی و سدره، ازدواج، ۱۰۱ نام ایزدان، پنج روز گاهانی

(=خمسهٔ مسترقه)، توضیحات گوگُشنسب، یکی از مفسّران اوستا، دربارهٔ مشکلات اوستا، دعاهایی که در مراسم دینی گوناگون باید خوانده شود و غیره. در کتاب، تعدادی کلمات و جملات اوستایی نیز آمده است. بخش عمده‌ای ازکتاب به زندگی نامهٔ زردشت اختصاص دارد (ص ۲۱ تا ۴۹). مطالب این بخش درکتابهای دیگر مانند دینکرد و گزیدهٔ زادسپرم و زراتشت‌نامه (سرودهٔ زردشت بهرام پژدو) نیز آمده است، اما عیناً با هیچ یک از متنهای مذکور منطبق نیست. بعضی از بخشهای دیگر از متنهای دیگر پهلوی عیناً برداشته شده است. از جمله: پنج خیم دین مردان یا آیین نامه‌نویسی. از سوی دیگر، رسالهٔ سی روز ماه،که تنها بخش آغازین آن در سه متن مورد استفادهٔ جاماسپ آسانا وجود داشته و چاپ شده است، در این کتاب به تمامی حفظ شده است و از این نظر اهمیت دارد.

وجیه‌الدین محمود سمنانی

خواجه وجیه‌الدین محمود سمنانی پسر اسماعیل از وزیران دوره تیموری.

وچرکرد دینیک ← وِجَرکرد دینی

وَچَنْگ

هر یک از واژه‌های گاتها را به موجب خود اوستا وَچَنْگ می‌نامیدند که از ریشهٔ وَچَه به معنی گفتن آمده، و همین است که در فارسی جدید واژه شده است.

وخان (وخاب)

در کنار جیحون علیا شهروخان واقع است که ابن حوقل گوید فاصلهٔ این ده تاتبت اندک است و دارای کانهای متعدد نقره می‌باشد. مؤلف ناشناختهٔ حدودالعالم از یکی از روستاهای آن نام برده و می‌نویسد: «سکاشم» (اشکاشم) شهری است و قصبهٔ ناحیت ازو خان

است، و اندروی گبرکانند و مسلمانان و ملک و خان آنجا نشینند، و از حدود وی روی نمد زین و تیروخی خیزد.

مارکوارت می‌نویسد پایتخت سکاها شهر وخاب در جنوب رود «آ ـ هو» بوده. این شهر بدون شک «اشکاشم» امروز است و همچنین اضافه می‌کند که پایتخت بعدی آن‌ها «شغنان» در جنوب وخان (وخاب) در غرب ناحیهٔ بخارا بوده است. چینی‌ها از قرن ششم رود آمودریا یا جیحون را در تمام مسیر خودش ازوخان (وخاب) تا خوارزم را «آهو» می‌نامیدند.

وَخْش

۱. اسم ایزدی است که نگهبانی آب با اوست؛ به ویژه اسم ایزد موکل بر رود جیحون است. ۲. در گاتها، اهنودگات، بند ۷ نیز آمده و به پیغمبر ترجمه شده است. ۳. ناحیه‌ای است میان بلخ و ختلان در کنار رود جیحون، و از این رو جیحون را وخش یا وخشوهم نامیده‌اند.

وَخشو

اسمِ ایرانی رود جیحون که برخی پژوهندگان آن را با دایتی اوستایی یکی می‌دانند. وخشو به معنی فزاینده و بالنده است. اسم دیگر جیحون در فارسی هرون می‌باشد که لابد باید تحریف شدهٔ وهروذ (به رود) باشد. وخش نزد برخی جغرافی‌دانان ایرانی و عرب سرزمینی است در کنار جیحون. و وخشاب، رودباری است از شعبات جیحون. نام یونانی جیحون که اوکسوس باشد از همین واژه آمده است و همچنین اوکسیانا.

ودا

نام کتاب مقدس هندوان است که کیش هندویی مبتنی بر آن است. واژهٔ ودا از ریشهٔ وید به معنای دانش و دانستن می‌باشد. وداها سرودهایی هستند که به زبان کهن سانسکریت نوشته شده و زمان تصنیف آنها را یک تا

دو هزار سال پیش از میلاد می‌دانند. این سرودها در چهار دفتر گردآوری شده و عبارتند از: ۱. ریگ ودا که سرود ستاَیش خدایان است. ۲. یا وجور ودا که حاوی سرودهای نیایش و دستورات و نذورات و قربانی می‌باشد و شامل دو دفتر است. ۳. ساماودا که آهنگها و نغمه‌ها را در بر دارد. ۴. اَثِروودا که خاص اثرونها یا کاهنان فدیه و قربانی است. در فرهنگهای قدیمِ فارسی این کلمه به همین معنی به‌صورت وید آمده است.

وداییها

یکی از قبایل پارسیان.

ور

آزمایش ایزدی، تأیید

«ور واژه‌ای در اوستایی varanh خوانده شده و به معنی باور کردن و برگزیدن و باز شناختن و گرویدن و دین آوردن است و از همین بنیاد است، باور در فارسی و آن یک گونه آزمای ایزدی بوده است برای بازشناختن راست از دروغ و همان است که در زبانهای اروپایی ordalie گفته می‌شود. در دینکرت در بخش هفتم فرگرد چهارم آمده و در داوریی که برای دادور نهفته و پیچیده است، نمایانندۀ گناه و بیگناهی، آتش و روغن داغ و غیره به کار می‌رفته است. در ورسرد از شیره گیاهان و زهرها و محلولهای مختلف و آب و غیره استفاده می‌شده است. سوگند نوعی وراست و آن محلول آب گوگرد است که به آزمایش شونده می‌خوراندند، اگر می‌توانست آن را تحمل کند بیگناهی او ثابت می‌شد وگرنه گناهکار محسوب می‌گشت. به آتش رفتن سیاوش برای اثبات بیگناهی خود نوعی وراست».

ور

در اوستا varah و در پهلوی var از ریشۀ var به معنی بازشناختن و اعتقاد داشتن و باور کردن است. اصطلاح «ور»

در ایران باستان عبارت بوده است از آزمایشهای گوناگونی که مدعی و مدعی علیه بدان وسایل می‌بایست حقانیت خود را به اثبات رسانند. چون در روزگار باستان کشف حقیقت دشوار بود، ناچار به قوای فوق طبیعت متوسل می‌شدند، و تشخیص حق را از باطل می‌خواستند؛ یعنی در محاکمهٔ مبهم و پیچیده چاره‌ای جز این ندیدند که دو طرف دعوا را بیازمایند و هر کس در آزمایش رستگار شد او را محق بدانند.

ورا رود

همان ماوراءالنهر است.

وِرِثْرَغْنَ

بهرام در اوستا وِرِترغن و در پهلوی ورهران می‌باشد. بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست. در رتبه و مقام مثل ایزد سروش است.او یار و همراه مهر ـ ایزد رزم و پیکار و پاسبان عهد و پیمان ـ است.

ورژن = ورغن

ورژن یا ورغن نام کشور ایبری است. نام آن به سریانی گورزن و بعربی جورزان که مفرد آن ورج یا ورگ است و گورج در عربی الکرج که فارسی آن گرجستان است و در ارمنی ویرک و به یونانی پراکانوا یا پراکانه و پریار خون شکل قدیمی آن ایبری بوده است. بر اثر صلح سال ۲۹۸م. باروميان پادشاه ایبری توانست اسبهای خود را از روم بگیرد و شاهپور دوم با وضعی که در نتیجهٔ قرارداد با ژووین امپراتور روم حاصل شده بود توانست جریان را به نفع خود برگرداند و اسپارکورس را به شاهی گرجستان برگزینند و وی در عوض تابعیت، شاهپور را به رسمیت شمرد. پس از آنکه «سئوروماکس» با نیروی کمکی روم به گرجستان آمد اسپارکورس به او پیشنهاد کرد که آن کشور را به دو قسمت کند. «سئوروماکس» قسمت غربی مجاور ارمنستان و لازیکارا گرفت

و اسپارکورس قسمت شرقی مجاور آلبانی ایران را. «اسپاراپت موشل» ارمنی ظاهراً بعدها ایبری را مسخر کرد و خاندان شاهی «پاراوزنیک» نامی راکه از نسل شاه «فراناباتسوس» «فرناباز» بود به دار زدند اما در سال ۳۷۶م. اسپارکورس را در تواریخ به‌نام پادشاه ایبری می‌یابیم. به تقسیم دیگری هم بعدها در ایبری برمی‌خوریم. باکوریوس که ظاهراً اولین پادشاه مسیحی ایبری بود با برادرش آرسبیوس مشترکاً حکومت می‌کرد که بعدها یک مرزبان ایرانی در شهر تفلیس می‌نشست.

ایبریها چندین بار بر ضد ایرانیان شورش کردند. یکبار در سال ۴۸۲م. تحت پیشوایی واختانگ و بار دیگر در سال ۵۷۱م. ولی همیشه ایرانیان شورشها را فرو می‌نشانیدند. گرجستان تا آغاز سلطنت خسرو دوم تحت ادارهٔ ایرانیان بود و خسرو دوم یا پرویز در آغاز پادشاهی‌اش قسمت عمدهٔ ایبری را به قیصر روم موری کیوس (موریقی) واگذار کرد و تا نزدیک شهرتپچیس (تفلیس) به رومیان داده شد. در هنگامی که قیصر هراکلیوس به ایران لشکرکشی کرد پسر خسرو قباد دوم با هراکلیوس پیمان بست و مرز ایران و روم را به زمان پادشاهی موریکیوس رسانید.

در زمان تسلط عرب گرزان (گرجستان) تحت اداره یک بطریرک (پتریکیوس) بوده است. پایتخت قدیم این کشور مخست که بعداً تفلیس نامیده شد و به گرجی «تبی‌لیسی» وبه ارمنی تیپچیس خوانده می‌شد و شاه و اختانگ گرگسار در قرن پنجم آن را بنا نهاده بود که در اصل ایالات گوگارچ که به ارمنی گوگرک آمده است این شهر جزء گرجستان بود ولی توسط آرتاکسیاس وجانشینانش بدولت بزرگ ارمنی افزوده شد. کامبیزنه ناحیه‌ای است از آلبانی که در کنار رود کامبوزس یعنی آلازانی کوچک بین رود کور و آلازان قرار داشت و در کتب جغرافیای عرب المقمبیزان آمده است.

به قول ابن فقیه و بلاذری این ناحیه به عنوان شمالی‌ترین و پربرف‌ترین منطقهٔ ارمنستان ذکر می‌شود. دیگر ایالت گوگرک بود که جمعیت غیر ارمنی داشت. تیگرانس بزرگ در گور گرک‌یک بدشخ (فرماندار) گمارد و در پایان سلطنت آرشاک شاه بدشخ گوگرک از او جدا شد و جانب شاهپور ساسانی را گرفت و ظاهراً بایستی بعداً موشل اسپاراپت او را اسیر کرده و کشته باشد. همچنین بعدها یک بدشخ به‌نام اشوشای را در جمع پادشاهان ایبری می‌بینیم که در حین تقسیم ارمنستان ایبری، ایالت گوگرک را با نواحی کلارجک، وارتان، تاشیر و سه ناحیه زورپور، کولباپور را دوباره پس گرفت.

در سال ۵۹۱ م. بخش اعظم ایبریا تا تفلیس به امپراتوری بیزانس داده شد. در سال ۶۲۶ م. سپاه هراکلیوس و متحد اوجبو، خاقان ترک در زیر باروی پایتخت گرجستان با یکدیگر ملاقات کردند و شهر را محاصره کردند. سپاه ایران که بیاری محاصره شدگان آمده بود شهر را نجات داد و پس از پایان جنگهای طولانی بر سر گرجستان طرفین به مرزهای سابق خود بازگشتند.

لسترنج می‌نویسد: گرجستان که به آن جورجیا و ابخازیه گفته می‌شود در اواخر قرن هشتم هجری اسلام را پذیرفت به گفته مقدسی ابخاس یا ابخاز مجاور تفلیس جزء جبال قبق (قفقاز) بوده است.

تفلیس کرسی گرجستان در ساحل علیای رود کر نزد جغرافی‌نویسان اسلامی در قرن چهارم معروف بود، ابن حوقل در وصف آن گوید این شهر دو بارو دارد و شهری است سرسبز و حاصلخیز و مستحکم و دارای سه دروازه و حمامهایی که بدون آتش آبشان گرم است و رود کر از میان شهر عبور می‌کند. مقدسی می‌گوید پلی از قایقها تعبیه گردیده که دو محله شهر را که در دو جانب رود واقع است به هم متصل می‌سازد.

ورسردار

یکی از مأموران مخصوص عَدلیه بود که بر حسن جریانِ امتحان موسوم به ور، که محکوم آب گوگرد آلود می‌نوشید، نظارت می‌کرد. این رسم مربوط به آریاییهای قدیم است که در زمان ساسانیان هم معمول بوده است. رسم نوشیدن آب گوگرد در وندیداد هم ذکر شده که مربوط به عصر وندیداد آریاییها است.

وَرْشْتْ مانسَرنَسْک

دومین نسک اوستای عهد ساسانی.

ورغن: ← ورژن

وَرَن

دیو شهرت در تاریخ اساطیری ایران است و همراه با دیو آز در متون اخلاقی از بزرگترین دیوان به شمار می‌رود.

ورونا

پروردگاری از ودا مالک جهان مردگان.

وَزُرگان

بزرگان. مقصود از بزرگان عهد ساسانیان، صاحب منصبانِ بزرگِ دولت و عالیترین نمایندگانِ ادارات بوده است بنابراین عنوان وزرگان شامل وزراء و روسای ادارات نیز می‌شده است.

وزُرگ فرمادار

عنوان وزیر بزرگ یا نخست وزیر در زمان ساسانیان.

وِزیدگ (= گزیده)

والِنس (والیس یا فالیس درعربی)، که در نیمهٔ دوم قرن دوم میلادی می‌زیسته، کتابی در صناعت احکام نجوم مشتمل برده مقاله به نام آنتولوگیای، یعنی «منتخبات» داشته

است. این کتاب به احتمال قوی در عصر انوشیروان به پهلوی ترجمه شد و مطالبی بر آن افزوده گردید و «وِزیدگ» (=گزیده) نام گرفت. سپس در دوران اسلامی آن را به عربی ترجمه کردند. نویسندگان و علمای نجوم اسلامی از آن به نام البزیدج (= گزیده) یاد کرده و مؤلّف آن را بزرگمهر دانسته‌اند. ابن ندیم فالیس را مؤلف کتاب البزیدج می‌داند که بزرگمهر آن را تفسیر کرده بود. ابن‌هبنتا و ابن قفطی و ابوالحسن علیّ بن ابی‌الرجال و ابوالعنبس الصیمری و غضنفر تبریزی از این کتاب یادکرده یا مطالبی از آن را نقل کرده‌اند. اصل پهلوی و ترجمهٔ عربی آن از میان رفته است.

وزیر اصفهان

در عصر صفویه وزیر اصفهان مسئول رسیدگی کردن به امور خانه‌ها و عمارات و باغها و املاک و آسیاها و مستغلات و قنوات سلطنتی و خالصه در شهر و ولایت اصفهان بود. وی عواید آنها را جمع‌آوری می‌کرد و به مصارفی که مقرر شده بود می‌رسانید. محافظت و تعمیر و آباد کردن املاک و مستغلات و دادن بذر، مساعده به مستأجر و رعیت و وصول مالیات دیوانی و رسیدگی به کار املاک و مزارعی که گرفتار آفات ارضی و سماوی شده باشد از جمله وظایف وی بود.

وزیر بقایا

در دورهٔ قاجاریه، وزیر بقایا به‌طور مستقیم تحت نظر صدراعظم بود و مأموریت داشت حساب ولات و حکام را از آنها بگیرد و به‌مستوفی محل بدهد که حساب را تنظیم کنند و چنانچه ولات یا حکام طبق این حساب بدهکار بودند طلب دولت را بگیرد و به وزیر خزانه تحویل بدهد.

وزیر مُهر: ← مُهردار

وِستام

بسطام، ویستاخْمَ، ویستهم، دایی خسروپرویز است.

وشتاسپ (گُشتاسپ) یَشت

متنی است مشتمل بر هشت فرگرد و ۶۵ بند. در این متن زردشت چکیده‌ای از اصول دین خود را به گشتاسب می‌آموزد به همان شیوه‌ای که اهوره‌مزدا در فرگرد نوزدهم وندیداد چنین اصولی را برای زردشت بیان می‌دارد. در این یشت قطعاتی از وندیداد، که غالباً از جهت دستوری پُر غلط است، نقل گردیده است. در آغاز دعای زردشت به گشتاسب (که تقلیدی از آفرین پیغامبر زردشت است) آمده است. سپس به وظایف شاه نسبت به روحانیان و حمایت او از دین و رعایا اشاره رفته است. آنگاه به اهمیت بعضی آیینهای دینی اشاره شده و سرانجام شرحی از سرنوشت روان پس از مرگ ذکر گردیده است. وشتاسپ یشت، همانند آفرین پیغامبر زردشت، احتمالاً در اصل متعلّق به نَسک دوم از ۲۱ نَسک دورهٔ ساسانی به نام وِشتاسْپ ساسْت بوده است. ترجمهٔ پهلوی متأخّری از این هر دو متن در دست است.

وشمگیر

برادر مردآویج از سلسلهٔ آل‌زیار (۳۲۳ ـ ۳۷۵ هـ. ق.). از وقایع مهم وی طغیان ماکان‌کاکی است که سرانجام در سال ۳۲۹ به‌دست امیرنصر سامانی به قتل رسید. دوران سلطنت وشمگیر در جنگ با امیرنصر سامانی و پسران بویه گذشت، و سرانجام در اول محرم سال ۳۵۷ هـ. ق. در شکارگاهی از اسب به زیر افتاد و بمرد.

وصاف

عبدالله‌بن فضل‌الله شیرازی معروف به وصاف حضرت، صاحب تاریخ وصاف یا تجزیه‌الامطارو

تزجیةالاعصار است. وصاف یکی از تحصیلداران دولت مغول بود. وی مورد توجه رشیدالدین فضل‌الله قرار گرفت و هنگامی که غازیان به سوریه لشکر می‌کشید خواجه او را به آن پادشاه معرفی کرد.

همچنین وی را با کتابش به دربار الجایتو برد و مورد توجه قرار داد. تاریخ وصاف از نقطه‌نظر محتوای حوادث مربوط به عصری که مؤلف در آن می‌زیسته به علت وجود استعارات و صنایع بدیع خواندن آن بسیار دشوار است.

وقایع اتفاقیه، روزنامه

دومین روزنامه‌ای که به همت میرزا تقی‌خان امیرکبیر و به نام «وقایع اتفاقیه» انتشار می‌یافت. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه هفتگی و حاوی اخبار داخلی و خارجی بود. این روزنامه از شمارهٔ ۴۷۱ به بعد «روزنامه دولت علیهٔ ایران» نامیده شد و تا شمارهٔ ۵۹۱ به همین نام منتشر گردید.

در این تاریخ به دستور ناصرالدین شاه به‌جای روزنامهٔ مذکور چهار روزنامه به‌نام روزنامهٔ دولتی بدون تصویر، روزنامهٔ دولتی مصور، روزنامهٔ ملی و روزنامهٔ علمی انتشار یافت.

وکیل‌الدوله

از القاب کریمخان زند که عناوین وکیل‌الرعایا و «وکیل‌الخلایق» را نیز داشت.

ولات

امرای سرحد در سلسله صفویه به‌ترتیب اهمیت به چهار طبقه تقسیم می‌شدند. ولات، بیگلربیگیان، خانان، سلطانان.

ولجه

جنگی که بین سپاه ایران و اعراب در محلی به نام ولجه اتفاق افتاد. سرپرست سپاه ایران یکی از امرای حیره به‌نام «اندرزعز» و رهبر اعراب

خالدبن ولید بود که به پیروزی اعراب انجامید. خالد پس از کسب این پیروزی بر عراق دست یافت و در آنجا خطبه به‌نام ابوبکر خواند.

ول‌لیوس پاترکولوس

گایوس ول‌لیوس پاترکولوس مورخ رومی که در سال ۱۹ ق.م. در ناپل زاییده شد و در ۳۱ م. در شهر رم درگذشت. وی از خاندان اسواران و توانگران روم بود. او در زمان اگوستوس به شغل مدافع از حقوق سربازان برگزیده شد. سپس با کایوس سزار به مشرق رفت. پس از آن در تحت فرماندهی پیتریوس به ریاست سواره نظام تعیین شد و در رکاب وی در جنگهای ژرمنی وپانونی و دالماسی شرکت کرد و بعد از آن به مقامات و مناصب دیگر رسید.

وی را کتابی به نام هیستوریه رمانه یعنی تاریخ روم است که مشتمل بر تاریخ جهان و غرب و شرق می‌باشد.

او آن کتاب را در سال ۳۱ م. که سال آخر عمر اوست به وینی‌سیوس کنسول روم تقدیم کرده است. این کتاب مختصر و ملخصی در تاریخ روم است که از زمان انهدام شهر تروا آغاز و به سال سی‌ام میلادی پایان می‌پذیرد.

سبک نگارش آن شیوا و بلیغ و استادانه است و از آثار روزگار سیمین ادبیات لاتین به شمار می‌رود. اهمیت این کتاب بیشتر مربوط به حوادثی است که وی از سال اول میلادی تا سال سی‌ام آن قرن بخصوص زمان سلطنت تیبریوس ذکر می‌کند. مقداری از این کتاب از میان رفته و فقط چند فصل از آغاز و یک قطعه از تاریخ یونان و روم از زمان شکست پرسه‌ئه پادشاه مقدونی تا سال هشتم سلطنت تیبریوس باقی مانده است. این تاریخ به ۱۲ کتاب تقسیم می‌شود و د رآن از اقتصاد سیاسی و عقاید و آداب و فرهنگ عامه و ادبیات سخن رفته است. وی در تاریخ خود علل و حوادث را بیان کرده و راجع به بد و خوب امور قضاوت می‌نماید. متن این

کتاب در سال ۱۸۹۸ توسط الیس به طبع رسیده است و متن و ترجمهٔ آن به انگلیسی و به اهتمام شیپلی در مجموعهٔ کتابخانهٔ لوب در ۱۹۲۴ منتشر شده است.

ولیدبن عبدالملک

از خلفای بنی‌امیه که در زمان او فتوحات اسلام در شرق و غرب به منتهای وسعت خود رسید و مسلمانان از طرف مغرب به اقیانوس اطلس رسیدند و یکی از سرداران اسلام به‌نام طارق‌بن زیاد از ستونهای هرکول گذشته به‌کشور واندولوزیا (اسپانیا) درآمد و آن سرزمین را تسخیر کرد و نام آن کشور در تاریخ اسلام اندلس گردید. از آن پس تنگه‌ای را که بین دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس قرار دارد و سابقاً ستونهای هرکول نام داشت، جبل طارق می‌خوانند. یکی دیگر از سرداران اسلام به‌نام محمدبن قاسم ثقفی درهٔ سند را در مشرق تسخیر کرد و توسط او دین اسلام به شبه قارهٔ هند راه یافت. در زمان ولید حجاج بن یوسف در سال ۹۵ هجری در پنجاه و سه سالگی درگذشت.

از وقایع زمان ولید فتوحات قتیبة‌بن مسلم باهلی در شمال شرقی ایران است. وی تا کاشغر پیش رفت (۹۳ هـ.). در سال ۹۶ هجری ولید درگذشت و برادرش سلیمان‌بن عبدالملک به‌جای او نشست.

وندَفَرناه

یکی از سرداران داریوش است که نامش دو بار در کتیبهٔ بیستون آمده و در نامش واژهٔ فر دیده می‌شود.

وندیداد

واژهٔ اوستایی آن وی دَئوداتَ می‌باشد که در پهلوی جُت دیوداتَ گردیده و مرکب است از سه واژهٔ وی به معنی ضد، دَئوبه معنی دیو و دات به معنی داد و قانون که مجموعاً می‌شود: «قانون ضد دیو». مندرجات آن مختلف

است و هر فصلی از آن رافرگرد گویند. در مراسم مذهبی خوانده نمی‌شود. مجموعاً ۲۲ فرگرد است و فرگردِ اوّل در آفرینش زمین و کشورهاست. «وندیداد یا ویدودات یایوت دودات به معنی قانون ضد دیو است، یعنی قانون ضد آیین دیوپرستان. این کتاب نوزدهمین نسک از کتاب اوستای قدیم است که تمام آن امروز در دست است و شامل ۲۲ بخش یا فرگرد است. فرگرد اول آن حاوی نام سرزمینهایی است که اهورامزدا آفریده و بلاهایی که اهریمن در آنها پدید آورده است. فردگرد دوم شامل ابتدای تاریخ جهان و داستان جم و ورجمکرت است که جمشید برای حفاظت و نگاهداری بهترین و زیباترین مخلوق حیوانی و گیاهی ساخت و فرگردهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ دربارهٔ پزشکی و نیروی معالج آبها و اوراد است. در فرگردهای دیگر وندیداد، از مسائل فقهی و دستورات مذهبی سخن می‌رود».

وندیداد: ← اوستا

وَنَنْدْیَشت

بیست و یکمین و آخرین یشت اوستاست این نام، یعنی «وَنَنْدْ Vanand» در اوستا «وَنَنْتْ Vanant» و نام ستاره‌ای است و به معنی شکست‌دهنده و پیروز شونده است. این کوتاه‌ترین یشت باقی مانده در یک بند می‌باشد و در شمار اسامی سی‌گانهٔ روزها، روزی به نام این ایزد نیست.

وننس (Vonones)

از رؤسای پارتی در سیستان بود که به تشکیل سلسله‌ای به نام «پهلوها» پرداخت (۱۲۰ ق.م.).

چون «ارد» پادشاه اشکانی پایتخت خود را به تیسفون انتقال داد، و توجه اشکانیان نسبت به مشرق ایران کمتر گردید، اقوام پارتی سکایی که پهلوها باشند فرصت را غنیمت شمرده، و

حکومت مستقل در سیستان و رخج و مشرق ایران تشکیل دادند. در همان هنگام که سه پادشاه اول هند و سکایی، پادشاهی خود را در هند مستقر می‌ساختند. «وننس» به عنوان شاه بزرگ درسیستان و قندهار سلطنت می‌کرد. ظاهراً «وننس» پس از مهرداد دوم اشکانی (۸۸ـ۲۳ ق.م.) به سلطنت رسیده است. ارد پادشاه اشکانی وقتی که پایتخت خود را به تیسفون انتقال داد، و توجه اشکانیان نسبت به مشرق ایران کمتر گردید، اقوام پارتی سکایی که پهلوها باشند فرصت را غنیمت شمرده،

و حکومت مستقل در سیستان و رخج و مشرق ایران تشکیل دادند. و در همان هنگامی که سه پادشاه اول هند و سکایی، پادشاهی خود را در هند مستقر می‌ساختند، و ننس به‌عنوان شهنشاه بزرگ در سیستان و قندهار سلطنت می‌کرد. ظاهراً وننس پس از مهرداد دوم اشکانی (۸۸ـ۲۳ ق.م.) به سلطنت رسیده است.

در مسکوکات نام وننس با یک عده از شاهزادگان و امرای دیگر همراه است. یعنی در پشت سکه‌های او نام برخی از امرای دیگر ثبت شده، مانند اسپالاهورا Spalahora و اسپالاگاداما Spalagadama برادر و برادرزادهٔ او و غیره و در ضرب سکه‌های او دو رسم‌الخط یونانی و خروشتی به کار رفته، و عنوان او به یونانی چنین است: «بازیلوس بازیلون ملاوس ونونس» یعنی شهنشاه بزرگ ونونس. مسکوکات او تقلیدی از سکهٔ پادشاهان باختر است.

پس از او برادرش اسپالی ریزس Spalirises یا اسپالاهورا پادشاه شد. سکه‌هایی که از او به‌دست آمده به نقره و مس است، و به رسم‌الخط خروشتی و یونانی می‌باشد، و در رسم‌الخط یونانی «بازیلوس ملاوس اسپالی ریزس» نوشته شده که به معنی پادشاه بزرگ اسپالی ریزس است، و در رسم‌الخط خروشتی در پشت سکه، کلمهٔ ایاسا Ayasa آمده، که بعضی آن را ازس Azes خوانده، و او

را پسر اسپالی ریزای مزبور شمرده‌اند و برخی او را با ازس پادشاه هند و سکایی یکـی دانسـته‌انـد. از اسـپالی ریـزس سکه‌ای از مس یافت شده، که بـا پسـر خـویش اسـپالاگـارامس مشـترکاً سکـه زده‌اند. و عـنوان خـود او بـه یـونانی در سکـه چـنین است: «بـازیلوس بـازیلون مـلاوس اسـپالی ریـزوس». شـاهنشاه بزرگ اسپالی ریزس. و در پشت سکـه، عـنوان او بــه خــط خـروشتی و زبـان پراکریتی چنین است: «مهاراجا سامهاتا ساکااسپالی ری‌زی‌سا» یعنی شـاهنشاه بزرگ اسپالی ریزس.

ونونهٔ دوم: ← **اشک بیست و یکم**

وَهاوکَ (وهاوکا Vahauka)

نـام واقـعی داریـوش دوم ۴۲۴ تـا ۴۰۴ق.م.

وَهدینِ شاهپور

اَنبارگبذ یا رئیس مخازن و مهمات در زمان یزدگرد بوده.

وَهرام

وهرام یـا وه‌پـناه (کـه شـاغل مـقامِ عالیِ مگوگان انـدرزبد بـود). وه‌هـرمز، وهــرامشـاه در یکـی از کـتبِ حـقوقیِ پهلویِ زمان ساسانیان در ردیف قضات آمده است.

وهرام گشنسب

پدر بهرام چوبین، از مردم ری و از دودمــان بــزرگ مـهران بـود. بـهرام فرماندهی لایق بود و بر طوایف مهاجمِ سرحدات شمال و مشرق فایق آمد.

وهرام: ← **بهرام**

وهرز

ســردار دیـلمی، کـه در زمـان انـوشیروان بـنا بـه دسـتور وی بـا چـند کشتی از راه خلیج فارس و دریای عمان جهت مخالفت با رومیان به یمن رفت و

در ۵۷۰ میلادی در آن سرزمین پیاده شد و مسروق آخرین امیر حبشی خاندان ابرهه را از میان برد و یمن را دست‌نشاندهٔ ایران کرد. ایرانیان تا بعد از ظهور اسلام در آن کشور حکومت می‌کردند و عربها آنان را ابنای احرار یعنی آزادزادگان می‌خواندند.

وهسودان

پادشاه دیلمان فرزند جستان بود که در سال ۲۵۰ ه.ق. زمانی که داعی کبیر حسن بن زید علوی در مازندران خروج کرد وی بیعت او را پذیرفت ولی به دلیل نامعلومی از داعی برگشت و در این میان زندگی را وداع گفت.

وَهْمن (= بهمن)

ایزد دانایی است و احتمالاً به این سبب، پیشگویی‌ها در یَسنی به نام وی به زبان اوستایی گرد آمده بوده است. بعدها این یَشْن اساس ترجمه‌ها و تفسیرهای پهلوی قرار گرفته و مطالبی بدان افزوده شده و حوادثِ ذکر شده در متنِ اصلی با حوادث تاریخی، بنا به ذوق و سلیقه و اعتقاد تدوین کنندگان روایت‌ها، منطبق گردیده است. این گونه پیشگویی‌ها در دوران قدیم، حداقل از قرن دوّم پیش از میلاد، در کتابهای مربوط به مکاشفهٔ یونانی ـ مصری تأثیر گذاشته است.

وهمنه

لقب شاهان (حکمرانان) ایبورد، (دورهٔ ساسانی).

وهوکا: ← داریوش دوم

وهومن

به معنی اندیشهٔ نیک، در دین زردشت.

وهومن

بهمن یکی از امشاسپندان است و نیز نام یازدهمین ماه سال و دومین روز ماه است.

وهیزداته: ـــــ قیام وهیزداته

وهیژگیه ـ تقویم

این تقویم هم براساس شمسی و عیناً مثل روزشماری رسمی بوده با این تفاوت که در هر ۱۲۰ سال یک ماه کبیسه به آن می‌افزودند و این ماه را مبارک دانسته و سرتاسر آن را جشن می‌گرفتند و به این جهت نام این ماه را هم بهیزک (Behizak) نهاده بودند.

در این سال دوازده ماه وجود دارد که هر یک را به نام ایزدان بزرگ به طریق ذیل نامگذاری کرده‌اند.

فروشی‌ها (Faravashihaa)

اش وهشت (Ashavaheshta)

هئوروتات (Rauorotaat)

تشتری (Tashtary)

امرتات (Amertaat)

خشتروئیری (Khshatravaeery)

میتر (Mitrra)

اناهیتا (Anaahita)

آثر (Aathar)

اهورامزدا (Ahooraamazda)

وهومند (Vahoomand)

اسپنتارمیتی (Spantarmity)

اسامی فوق به واسطه گذشت زمان ساییده شده و بدین‌گونه تطور یافته‌اند.

فروردین ـ اردیبهشت ـ خرداد ـ تیر ـ امرداد ـ شهریور ـ مهر ـ آبان ـ آذر ـ دی ـ بهمن ـ اسفند.

در این گاه شماری که دین یَشن نامیدیم هر ماه را سی روز است که نام آنها نیز مأخوذ از اسامی ایزدان بوده که دوازده‌تای آنها همانهایی هستند که اسامی شهور اوستایی را تشکیل داده‌اند بدینطریق ـ هورمزد ـ بهمن، اردیبهشت ـ شهریور ـ اسفندارمذ ـ خرداد ـ امرداد ـ دی بآذر ـ آذر، آبان ـ خور ـ ماه ـ تیر ـ گوش ـ دی بمهر ـ مهر ـ سروش ـ رشن (Rashan) فروردین ـ بهرام ـ رام ـ باد ـ دی‌بدین ـ دین ـ ارد (Ard) اشتاد (Ashtaad) ـ آسمان ـ زامیاد ـ ماروسفند ـ انیران.

می‌بینیم که در هر یک از ماهها اسامی یکی از روزها و در ماه دی استثنائاً اسامی سه تا از روزها با اسم ماه مطابقت می‌کند که بنابر توصیه زردشت در اقسام این ایام زردشتیان ناگزیر از برپا کردن جشنی بوده‌اند و ایرانیان نیز معمولاً به این گونه اعیاد نام همان روز را داده و به آخر آن ادات‌گان را اضافه می‌کرده‌اند تا نشانه عید باشد.

با توجه به این توضیحات و جداول فوق می‌توان ایام این جشن‌ها را در سال اوستایی تعیین کرد:

روز ۱۹ فروردین جشن فروردین یا فروردیگان

روز ۳ اردیبهشت جشن اردیبهشتگان

روز ۶ خرداد جشن خردادگان

روز ۱۳ تیرماه جشن تیرگان

روز ۷ امرداد جشن امردادگان

روز ۴ شهریور جشن شهریورگان

روز ۱۶ مهر جشن مهرگان

روز ۱۰ آبان جشن آبان

روز ۹ آذر جشن آذرجشن

روزهای ۸ـ۱۵ـ۲۳ دیماه جشنهایی که برای صنعت پروردگار می‌کردند.

روز ۲ بهمن جشن بهمن یا بهمنجنه

روز ۵ اسفند جشن اسفندارمذ

ویتاکسا = بدخشن

شاهنشاهی اشکانی از دو نوع ولایات تشکیل یافته بود: نخست ولایاتی که به‌نام «بدیشخ»، «بدشخ» و «بدخشن» که به یونانی ویتاکسا نام داشت. آم‌مین مارسلن ویتاکسا را رئیس سواره‌نظام و والی شاهی می‌داند و به قول او این ولایات هجده ویتاکسا بودند و اصولاً پارس و خراسان را از این عده به‌شمار آورده‌اند.

در زمان مهرداد اول اشکانی که دورهٔ عظمت آن خاندان است بنا به کتاب منتخب جاده‌ها و راهها اثر ایزیدور خاراکسی، در آن زمان، کشور پهناور اشکانی به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم می‌شد و دروازه‌های خزر

بین این دو قسمت بود.

نواحی سفلی از هفت ایالت به شرح زیر تقسیم می‌شد:

۱ - بین‌النهرین و بابل

۲ - آپولونیاتیس در سوریه

۳ - خالونی‌تیس؛ در تقسیم نامه‌های جانشینان اسکندر این‌ها با دوساتراپ‌نشین بین‌النهرین، با «اربلی تیس» آربل و بابل مطابق‌اند اما نتیجه تقسیم جدید این بود که تمام سرزمینهای بین فرات و دجله در یک واحد متمرکز شدند ولی کلیه قلمرو واقع در مشرق دجله از ساتراپ نشین‌های قدیم منتزع گردیدند، یعنی آپولونیاتیس (سیتاسن پیشین) از بابل، خالونی‌تیس و اربلی تیس جدا شد و قسمت اصلی اربلی تیس از سایر قسمت‌ها نیز دور افتاد.

۴ - کارنیا؛ «یوستی» می‌نویسد که این ناحیه همان کرند کنونی است.

۵ - کامبادنه یا کامپادا درحدود کرمانشاهان کنونی بوده است.

۶ - ماد علیا یا همدان.

۷ - ماد سفلا یامادرگیانا (ری) که همه ساتراپ‌نشین ماد را تشکیل می‌دادند.

۸ - خوارنه همان ناحیه خوار کنونی است.

۹ - کومیسنه کومش یا قومس در حدود سمنان و دامغان.

۱۰ - هیرکانیا

۱۱ - استاونه، استابنه که اکنون شامل سملجان بجنورد، شیروان و قوچان می‌شود، یکی از شهرهای مهم استاونه، خبوشان کنونی بوده است.

۱۲ - پارت ویژه

۱۳ - آپااوار کیتیکن یا آپااوراتیکن که در حدود ابیورد بوده است، این شهر با ساتراپ‌نشین قدیمی هیرکانی پارتی قابل تطبیق است.

۱۴ - مرگیانه که از ساتراپ‌نشین باکتریا (بلخ) منتزع شده بود و آن همان مرو است.

۱۵ - آریا (هرات)

۱۶ ـ آناوئرها یا اهالی آنائون در قسمت جنوب ایالت هرات یکی از نواحی فرعی ایالت آریا بود.

۱۷ ـ زرنگ (سیستان) این سه قسمت اخیر سابقاً ساتراپ‌نشین آریا و زرنگ را تشکیل می‌دادند و سکستان هم که از توابع پارت بود.

۱۸ ـ هندوستان سفید که با آرخوزیای قدیم قابل تطبیق است. این هیجده ایالت از ایالات پارتی با شش ایالت قدیم سلوکی قابل تطبیق است. این تقسیمات جزئی‌تر، کاملاً با آنچه دربارهٔ نحوهٔ تقسیمات سلوکوس نیکاتر می‌دانیم موافقت دارد، و با اطمینان زیاد می‌توانیم بگوییم که پارتیها در اینجا تقسیمات ایالتی سلوکیها را حفظ کرده‌اند. مطابق اخباری که تصادفاً از بین‌النهرین در دست داریم، می‌دانیم که به‌طور استثناء این ناحیه در زمان سلوکی‌ها ساتراپ‌نشین واحدی بود و این امر را پوزی‌دونیوس به نقل از استرابون آورده است.

این مطلب به وضوح به چشم می‌خورد که پارتیها در مقایسه با اسلاف خود تا چه اندازه به نواحی غربی شاهنشاهی خود بدیدهٔ بی‌اعتنایی می‌نگریستند. آنان بین‌النهرین را به‌عنوان تنها ساتراپ‌نشین بزرگ همچنان پذیرفتند. شاید هنگامی که کتزیفون (تیسفون) مقر اشکانیان شد حتی بابل را نیز به آن ضمیمه کردند. جالب توجه است که پارتی‌ها اصولاً کوششی برای دست یافتن به دریا نمی‌کردند. تنها در قسمت باریکی از دهانهٔ رود فرات حکومت پارتی به دریا دست داشته است، ولی در همین جا به دولت خاراکس اجازه دادند که از نظر بازرگانی برایشان پیشی بگیرند.

در ماد آتروپاتن غالباً شاهزادگانی از خاندان سلطنتی حکومت می‌کردند. شاهان کوچک محلی در کردستان (آربل)، خوزستان، عیلام، پارس، بین‌النهرین جنوبی، خاراکسن و آدیابن و هاترا والحضر و اسرئن بالوراثه حکومت

می‌کردند و در آن میان بعضی از شاهان محلی ولایات پارس و عیلام حق ضرب سکه داشتند. از حفریاتی که در محل دورا ـ اروپوس به عمل آمده از اوضاع سرحدات غربی کشور اطلاعاتی به‌دست آمده است از جمله در فالیگا شخصی را به‌نام مانسوس نام می‌برد که فرماندار نظامی رومی در بین‌النهرین بوده و در عین حال به گردآوری مالیات حقوق گمرکی نیز اشتغال داشته است.

در عهد سلوکی شهرهایی از نوع پلیس در ایران بنا شد و تا زمان اشکانیان ادامه داشت. از جمله شهر نسا در نزدیکی مرو بود که یونانیان آن را پارتااونیسا می‌گفتند که به معنی مرکز اجتماع پارتیان بوده است. باستان شناسان شوروی محل این شهر را در هجده کیلومتری مغرب عشق‌آباد یافته‌اند. شهر دروتی بر نقطهٔ بلندی قرار داشته و مساحت آن هجده هکتار بود و قلعه شهر در این قسمت قرار داشته است. در زمان پارتها شهر توسعه پیدا کرد و در آن حصاری بلند کشیدند که فقط به توسط یک دروازه با خارج مربوط می‌شد. در این قلعه که مصرف آب آن از داخل تأمین می‌شد، سربازخانه و ادارات و کاخ شاهی و معبدی قرار داشت. خانه‌های مسکونی را گرداگرد این بخش مرکزی ساخته بودند، و این قسمت با حصار قطوری که برجهایی بر آن تعبیه شده محصور گشته بود. این حصار یک دروازه بیش نداشت که در مقابل دروازهٔ قلعه بود، به‌طوریکه بین دو دروازه معبدی وجود داشت که خیابان شهر محسوب می‌شد. در این بخش مسکونی شهر، خانه‌های بزرگان پارتی و کوی‌های ویژهٔ بازرگانان وجود داشت.

بیرون حصار شهر، حومه شهر نسا بود که جنبهٔ کشاورزی داشت و آن نیز با حصاری گلی از چینه به طول هفت کیلومتر محصور شده بود. در جنوبشرقی نسا بلافاصله پشت حصار حومهٔ شهر ـ قلعه منفرد و بزرگی به‌نام

«مهرداد کرت» وجود داشت که یکی از اقامتگاه‌های شاهان اشکانی به‌شمار می‌رفت و قبور خانوادگی ایشان نیز در آنجا بود. در این قلعه بایگانی کاملی از اسناد اقتصادی پارتی به دست آمده است که تاکنون بخشی از آن منتشر شده است.

حفریات دورا اروپوس در کنار فرات نشان می‌دهد که دوران شاهان پارتی درخشانترین مرحله زندگی آن شهر بوده است. نقشی که شهر دورا اروپوس در بازرگانی با غرب از طریق پالمیر (تدمر) ایفاء می‌نموده به این امر یاری می‌کرده است. اسناد مکتوبی که در ضمن حفریات در آن شهر به‌دست آمده حکایت می‌کند که در آن زمان پارتی‌ها دارای اراضی منضم به آن ودهکده‌هایی در اطراف آن بوده‌اند. هسته مرکزی و قدیمی این شهر را مهاجران مقدونی تشکیل می‌دادند. از این گذشته پارتی‌ها و عناصر سامی که منافع تجاری مشترک داشتند، بر اثر ازدواجهای مختلف، ایشان منافع سخت به هم آمیخته بود. گرچه زبان اصلی اداری و دفتری شهر دورا اروپوس کماکان یونانی بود، ولی اسناد و نوشته‌های فراوانی که به زبانهای آرامی و از جمله به لهجهٔ سریانی، و ایرانی تنظیم گشته در آنجا پیدا شده است. در شهر دورامانند بابل در عهد پارتیها «اپیستات» وجود داشت. اپیستات مقامی دولتی بود و گاه انتخابی که ناظر امور شهری به‌شمار می‌رفت تا ناظر بر اجرای دستورات شاه در محل باشد.

از میان ولایات ایران، پارس و خوزستان باجی نمی‌پرداختند ولی شاهان اشکانی از ایشان هدایایی می‌گرفتند. عده‌ای از دولتهای کوچک بودند که نیمه مستقل بودند و آنها از این قرار بودند: ماد کوچک یا ماد آتروپاتن، ارمنستان، آدیابن، خسرون، هاترا (الحضر)، عیلام (خوزستان)، پارس، کاپادوکیه، پرگام و بی‌تی‌نیه.

شهرهای یونانی در ممالک پارت

بسیار بوده‌اند و استقلال داخلی داشته‌اند. از جمله این شهرها سلوکیه در کنار دجله از همه مهمتر بود و شمار نفوس آن را از چهار صد تا شش صد هزار تن نوشته‌اند. ایذودورخاراکسی نوشته که تنها در یک خط راهی که پیموده شصت شهر یونانی یافته است.

باید دانست که دولت اشکانی نظر دشمنی به این شهرها نداشته، زیرا شاهان اشکانی برای جلب مردم یونانی زبان و نژاد ایرانی خود را دوستدار یونانیان «فیل‌هلن» می‌خواندند و این عنوان را بر سکه‌های خود ضرب می‌کردند.

وَیثا نَسک

مجموعهٔ کوچکی از قطعات اوستایی است که اتفاقی و گاه بی‌نظم و ترتیب، بیشتر از وندیداد (یا قطعاتی اوستایی منقول در خلال ترجمهٔ پهلوی این کتاب) یا از فرهنگ اویم و منابع دیگر همراه با ترجمهٔ پهلوی آنها انتخاب شده است. در مواردی جملات پهلوی به فارسی نیز ترجمه شده است. عبارات منقول غالباً دچار تصحیف شده است. بخش عمده‌ای از این رساله به بحث دربارهٔ ارتباط یا ازدواج نامشروع یک مرد زردشتی با زن غیر زردشتی و فرزندی که از این ارتباط به‌وجود می‌آید و نیز مسئلهٔ ارث چنین مردی اختصاص دارد. اشاراتی نیز به بعضی آیینهای دینی در این کتاب شده است.

ویَخْنَ

در کتیبهٔ بیستون نام آن آمده و یکی از ماههای قدیم فُرس، برابر ماه‌فوریه، است.

ویرتا

بنابر گفته امین مارسلن این دژ در انتهای سرحد بین‌النهرین و ساحل راست دجله واقع بود. بنای آن را به اسکندر مقدونی نسبت می‌دادند. برج و باروی ویرتا خیلی مستحکم و رومیان آن

را با انواع ماشینهای دفاع مجهز نموده بودند و ساخلوی قوی در آنجا داشتند. شاپور بزرگ پس از تصرف «بزابد» و «سنگارا» به محاصره این دژ پرداخت ولی موفق به گرفتن آن نشد. محل این دژ نزدیک به تیگریت امروزه بوده است.

ویزَرِشْ

همکار استویداد دیو است که با روان درگذشتگان در آن سه شبانه‌روزی که هنوز در گیتی هستند نبرد می‌کند و آنان را می‌ترساند. او بر درِ دوزخ می‌نشیند و روان گناهکاران را با زنجیر تا پل چینود می‌کشد.

ویس

در سازمان اجتماعی مادها به معنای خاندان و عشیره و یا نام متداول دهکده و نقطه مسکونی را در بر می‌گرفت.

ویسْپَ اوزاتیش

یکی از شهرهای پارت قدیم بود که ویشتاسب پدر داریوش لشکر یاغیان را در آنجا سرکوب کرد.

ویس پت پیرو

در سازمان اجتماعی مادها به شیخ خاندان، عشیره و رئیس ده (دهخدا) اطلاق می‌شده که در زمان شکل‌گیری طبقات، اینان به طبقه ممتاز و اشراف بدل شدند.

ویسپَ ثئورواشتی

از رقبای کی‌گشتاسب و از دیویسنان و از تورانیان خیون می‌باشد. پدر اَشْتَ اثوروَنت بوده که معنی لفظی نام اخیر عبارت است از «کسی که هشت سوار دارد».

ویسپرت

ویسَپرد. بخشی است از کتاب اوستای موجود و دارای ۲۴ بخش یا «کرده» است. در این کتاب همه ردان و پیشوایان مینوی و جهانی و نمایندگان هر

یک از آفریدگان نیک اهورا یاد شده و به آنان درود فرستاده شده است. ویسپرد از کتاب یسنا فراهم آمده است و بیشتر در مراسم مذهبی جشنهای گاهانبار خوانده می‌شود.

ویسپرد: ← اوستا

ویسپون

تیسفون در نوشته‌های ارمنی.

ویسپوهران

در دولت اشکانی دو شوراامور مربوط به کشور را بر عهده داشت که شامل شورای بزرگان و شورای مغان بوده است.

شورای بزرگان، احتمالاً ویسپوهران خوانده می‌شدند. در این شورا نمایندگان خاندان اشکانی و ظاهراً برگزیدگان شش خاندان بزرگ عضویت داشتند.

ویستهم

از دودمانِ بزرگِ اسپاهبذان و خویشاوند خانوادهٔ سلطنتی و دایی خسرو دوم بود که موفق شد برادر خود بندوی را از زندان پادشاه هرمز بیرون کشد و به کمک او هرمز را خلع کرده، به زندان افکند و کور کند و پسرش خسرو دوم را، که بعداً ملقب به خسروپرویز ابهرویز شد، به سلطنت برساند. گستهم نیز گفته‌اند و بسطام نیز صورتی از ویستهم است. ویستهم بعداً به ولایت خراسان منصوب شد و سرانجام خسروپرویز او را به دربار فراخواند تا از میان بردارد اما وی سرکشی آغاز کرد. سرانجام کشته شد.

ویسه: ← گوترا

ویشتاسپا (Vishtaspa)

پدر داریوش بزرگ.

ویلهلم واسموس: ← واسموس

ویماکدفیزس

پس از کجولا پسرش ویما که او را کدفیزس دوم گویند در دولت کوشانی‌های بزرگ به تخت نشست، و از ۷۸ تا ۱۱۰ میلادی پادشاهی کرد. وی فتوحات پدر را دنبال کرده، ضعف پارتیها و محاربات ایشانرا باروم مغتنم شمرده، هرات و سیستان و رخج را از دولت اشکانی انتزاع کرد و در مشرق، پنجاب و سراسر هند غربی را تصرف نمود و مصب سند و بنادر غربی هند را مسخر ساخت.

این پادشاه دین بودا را پذیرفت و خود را شهنشاه و فغفور لقب داد. چون دولت چین از نفوذ او به هراس افتاد سرداری به نام پان‌چاو با سپاهی گران به قصد تسخیر ولایات غربی از کاشغر تا دریای خزر فرستاد، و شکست سختی به قشون ویما داد. در این زمان بازرگانی بین مشرق و روم توسعه یافت، و حمل و نقل دریایی بین بحر احمر و هند دایر گردید. مال‌التجاره‌هایی از مصر و حوزه‌های شرقی بحرالروم که در تصرف رومیان بود در بنادر بحراحمر بارگیری و حمل می‌شد و به مصب رود سند می‌رسید، و سپس آنها را از روی این رود تاپیشاور کنونی می‌رسانیدند. آنگاه به‌وسیلهٔ کاروانها از هندوکش و پامیر عبور داده پس از گذراندن از ترکستان چین به چین حمل می‌کردند.

بدین وجه کوشانیها از آغاز قرن دوم سه قسمت از جاده‌های بزرگ ابریشم را در دست گرفتند: نخست جاده بین دو دریای خزر و سیاه، دوم جاده‌ای که از راه مرو به سوی شهر صد دروازه و همدان می‌رفت، و پس از عبور از فرات به بنادر بحرالروم می‌رسید، سوم طریق دریایی بین هند و دریای احمر.

تشکیل شاهنشاهی کوشان در مرزهای شرقی سکایی برای دولت

پارت دو خطر داشت:

اول خطر سیاسی ـ ایران عهد پارت به جای این که یک رقیب در مغرب داشته باشد به صورت شاهنشاهی مرکزی واقع در بین روم و کوشان درآمده بود.

دوم از لحاظ اقتصادی ـ کشور کوشانیان مانند کشور پارت در مبادلات تجارتی از ترانزیت استفاده می‌کرد و قسمتی از سه جادهٔ فوق را در تسلط خود داشت و می‌توانستند کالاها را از راههای خارج از سرزمین پارت عبور دهند.

دولت روم زود به این اهمیت شاهنشاهی جدید کوشان پی‌برد و در صدد تماس مستقیم با پادشاهان آن برآمد. پس از کدفیزس دوم، از این خاندان اطلاع صحیحی در دست نیست و به نظر می‌رسد که این خاندان با این دو پادشاه خاتمه یافته است؛ فقط از روی سکه‌ها به نام پادشاهی برمی‌خوریم که به یونانی سوترمگاس Sotermegas یعنی منجی بزرگ، لقب داشته و در بعضی از ولایات سکه‌زده است.

ویوارِشْوَ

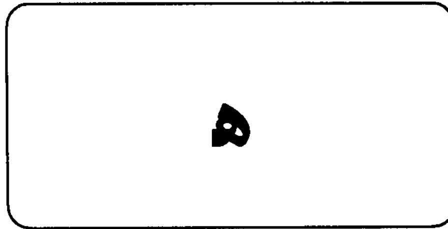
از جمله پارسایان و نام آورانی است که فروشیشان در یشت سیزدهم ستوده شده است. وی پسر اَین یاوَ معرفی شده ولی در برخی از ترجمه‌های اوستا نام پدرش نیامده.

ویوانا

نامی که در کتیبهٔ بیستون از آن یاد شده. وی خشَتْرَپاوَنِ (ساتراپ) هَرَرُوواتی (قندهار) بوده است. معنیِ لفظی این اسم دور درخشنده می‌باشد.

ویونگهان

ویونگهان، نام پدر جمشید است که نخستین بار گیاه هوم را بیفشرد و مراسم آن را انجام داد.



هئوروتات: ← خرداد

هئومه

سومهٔ هندی ـ از جمله خدایان ایران باستان و نام مایعی که ایرانیان قدیم هنگام انجام مراسم مذهبی می‌نوشیدند. در آسمان نیز هئومه به انسانها زندگانی جاویدان می‌داد.

هئومه: ← هرم

هات

فصل، بخش؛ هر یک از فصول گاثاها و یسنا، هات نامیده می‌شود.

هاترا (الحضر)

یکی از شهرهای معروف بین‌النهرین بوده که قلعه آن از حیث استحکام بی‌نظیر و دو نفر از امپراتوران روم ـ تراژان و سپتیم سور مدتی برای محاصره این شهر معطل شدند و تلفات زیادی دادند، ولی در اثر استحکام قلعه شهر و مدافعه دلیرانه اهالی هاترا، از تصرف آن عاجز ماندند. محل این شهر به مسافت سه روز از موصل واقع و

خرابه‌های آن هنوز در جنوب غربی موصل دیده می‌شود.

هاتک مانسریک

یکی از بخشهای سه‌گانه اوستای قدیم است و شامل هفت نسک است به این ترتیب:

دامدات damdat

ناتر natar یا naxtar

پاجگ pajag

رت دات‌ایتگ rat-dat-itag

بریش baris

کشکیسرو kaskisrav

ویشتاسپ ساست vistasp-sast

خلاصه‌ای از هر یک از این نسکها در دینکرت آورده شده است.

هاتی

مورسیل اولین پادشاه هاتی پس از انهدام سلسلهٔ اول بابل، حلب و کارخمیش و سوریهٔ علیا را تحت حمایت خویش حفظ کرد و جانشین او (هانتی‌لی) با هوریها در ناحیه کارخمیش، و با گاشگاها، که در شمال هاتی ساکن بوده و مزاحم هیتی‌ها و آشوریها می‌شدند جنگهایی کرد. زیدانتا عامل اصلی تحریکات در زمان مورسیل اول دست جانشینان قانونی هانتی‌لی را از تاج و تخت کوتاه ساخت و خود را پادشاه خواند لکن او به‌دست آمونا پسر خود به قتل رسید. در این موقع قحطی و خشکسالی شدیدی مملکت را تهدید می‌کرد و اغلب اردوکشی‌های هاتی با شکست مواجه می‌شد. پس از او، هوزیا نامی به سلطنت رسید ولی اونیز بر اثر تحریکاتی از سلطنت خلع و تله‌پینو جانشین او شد. وی عناوین و امتیازات شاهزادگان را از آنها گرفت و زندگی آنها را محدودتر از زندگی کشاورزان و دهاقین کرد. اغلب شاهزادگان و امرا که ممکن بود خطری از جانب آنها متوجه سلطنت شود از میان رفتند و برای جلوگیری از تجدید تحریکات و اغتشاشات گذشته، مقرراتی به‌وسیلهٔ

مجمع نجبا وضع کرد. با این مقررات موضوع جانشینی پادشاه روشن بود و هر کس بخانواده سلطنتی سوء قصدی می‌کرد شدیداً تنبیه می‌شد. همین مقررات ظاهراً تا پایان امپراتوری هیتی‌هم مجری بود. زمامداری تله‌پینو در حدود سال ۱۶۵۰ خاتمه پذیرفت و از این تاریخ تا دو قرن از سلاطین هاتی اطلاعی در دست نیست. دراسناد بایگانی کاردونیاش نیز در این باره و راجع به آشور چیزی دیده نمی‌شود.

پس از دو قرن یعنی در دورهٔ سلطنت توتمس سوم در مصر، اخباری از فعالیت هیتی‌ها جلب نظر می‌کند و هر دفعه که توتمس به سوریهٔ علیا میرفت هدایایی از طرف هیتی‌ها برای او فرستاده می‌شد. توتالیجا دوم نخستین زمامدار امپراتوری جدید هاتی به حلب لشکر کشید و آن شهر را خراب کرد. شهر حلب در تصرف هوریها بود و پس از مراجعت توتالیجا مجدداً به تصرف هوریها درآمد ولی هاتوزیل دوم (جانشین توتالیجا) این شهر را ضمیمهٔ امپراتوری خویش ساخت. هنگام پادشاهی توتمس چهارم، مصر و هوری برای پایداری در برابر بابل و هاتی با هم متحد شدند و برای نخستین بار یک زن خارجی ملکه مصر شد. با سلطنت توتالیجا سوم آتش تحریکات درهاتی زبانه کشید و مخالفین توتالیجا، پسر ارشد وی را کشته سر بطغیان برداشتند و اقوام گاشگا شهر هاتو را آتش زدند.

در حدود سال ۱۳۸۵ یعنی موقعی که خطر از همه طرف امپراتوری هاتی را تهدید می‌کرد سوپیلولیوما (پسر توتالیجا سوم) زمام امور را به دست گرفت و در توسعه امپراتوری بی‌اندازه کوشید. وی همان‌قدر که به اردوکشی‌های نظامی اهمیت می‌داد، برای حل و فصل مشکلات از راه دیپلماسی نیز اهمیت زیادی قائل بود چنانکه هنگام لشکرکشی بکنعان، با آنکه این اقدام به زیان مصر تمام می‌شد، تاجگذاری آمنوفیس چهارم را تبریک گفت و

هدایایی برای او فرستاد.

وی سوریه را گرفت و دولت میتانی را ضمیمه متصرفات خویش کرد. میتانی که در اواخر قرن پانزدهم هنوز تسلط خود را بر آشور محفوظ نگاه داشته بود پس از مرگ سوتارنا (اول) دستخوش انقلابات داخلی گردید. در این موقع امپراتوری هوری به دو قسمت تقسیم شد. توسرانا در میتانی و آرتاتاما دوم در هوری به سلطنت پرداختند. سوپیلولیوما برای غلبه بر میتانی با آرتاتاما همداستان شد و کمک پادشاه کیزواتنا را نیزدر این کار جلب کرد. در این زمان مصر گرفتار مسائل داخلی بود و آمنوفیس سوم و به‌خصوص آمنوفیس چهارم به سیاست خارجی توجهی نداشتند. سوپیلولیوما از این گرفتاری استفاده کرد و پس از محاصره میتانی و چند جنگ، واشوگانی پایتخت آن کشور را به تصرف درآورد و توسراتا که قدرت مقاومت نداشت از مقابل او گریخت. از این پس سوریه رسماً ضمیمه امپراتوری هاتی شد و کمی بعد توسراتا به دست پسر خود به قتل رسید و آرتاتاما دوم پادشاه هوری با موافقت پادشاه آشور سلطنت میتانی را نیز به پسر خود موسوم به سوتارنا داد. ماتی وازا پسر توسراتا ناچار به بابل رفت و چون در آنجا به تقاضای او توجهی نشد نزد سوپیلولیوما آمد. سوپیلولیوما که از اتحاد هوری و آشور و قدرت آنها ناراضی بود ماتی وازا را کمک کرد و وی را به تخت سلطنت میتانی نشاند.

به موجب عهد نامه‌ای که میان بیاسیل (یکی از پسران سوپیلولیوما) و ماتی وازا منعقد شد، حکومت میتانی تابع امپراتوری هاتی بود. ماتی وازا از ادعاهای خود نسبت به سرزمین هوری صرف‌نظر کرد و مقرر شد که پس از مرگ او سلطنت میتانی در خانواده سوپیلولیوما باقی ماند؛ حکومت کارخمیش که شامل اراضی هوری نیز می‌شد به بیاسیل رسید و حکومت آزی هم به همین طریق تابعیت سوپیلولیوما

را پـــذیرفت و پـــادشاه آن، یکـی از خواهران امپراطور هاتی را بزنی گرفت. حکومت حلب به تله پینو یکی از پسران سوپیلولیوما تفویض گردید و باین ترتیب یـعنی بـوسیله معاهدات و وصلت‌ها سوپیلولیوما توانست امپراتوری خـود را به صورت متحد و ثابتی درآورد.

قســمت عــمده زمــامداری سوپیلولیوما به زد و خورد با گاشگاها و جنگ با آرزوا گذشت و عاقبت هـم در جنگ با اقوام گاشگا جان سپرد و اغلب زمـامداران تـابع او از فـرصت اسـتفاده کرده بنای نافرمانی را گذاشتند.

هادُخت نسک

ســه قــطعه از هـادخت نَسک اوستایی که ششمین نَسک از نَسکهای اوستای عـهد سـاسانی بـوده در دست است. قطعهٔ نخست مربوط به اهمیّت و اعتبار دعای «اَشِم وُهو»ست. قطعهٔ دوم و ســوم دربـارهٔ سـرنوشت روان پس از مرگ است، که شباهت فراوانی به فرگرد نوزدهم ونـدیداد (بـندهای ۲۷ تـا ۳۲) دارد.

هادی

از خلفای عـباسی؛ بـعد از مـهدی پســر بـزرگش هـادی چـهارمین خـلیفهٔ عباسی به خلافت رسید. مدت خلافتش فقط یک سال و سه ماه و یا به قولی ۱۳ ماه و چند روز بود. در تمام ایـن مـدت عــملاً اختیار کـارها بـه‌دست مـادرش خیزران بود و بدین جهت هـادی سـعی کرد او را از مداخله در امور مملکت منع کند، به این عنوان که این کار باب زنـان نیست و تو باید به نماز و طـاعت خـود بپردازی نه به کار کشور.

ولی رجــال کشـور، بـه عــادت هـمیشگی، هـر روز بـه دربـار او جـمع می‌شدند. تا اینکه هادی علناً مردم را از مـراجـعه بـه خـیزران مـنع کـرد و حـتی روایت است که شیرینی مسمومی برای او فرستاد، تـا شـاید از شـرش خـلاص شود. ولی او احتیاط کرد و نخورد.

هادی مردی متعصب و سخت‌کش بود و جمع کثیری را به عناوین مختلف کشت. مـی‌خواست بـرعکس وصیت پدرش، هارون را از ولایتعهدی خلع، و پسرش جعفر را به این مقام برساند، ولی مـوفق نشـد و شـبانه بـه‌دست کنیزان مادرش، به سن ۲۶ سالگی کشته شد. وزارت او را عـمروبن تـبع بـن یـونس داشت.

واقعهٔ مهم دوران خلافت وی، قیام حسین بن علی بن حسن از سادات حسنی در مدینه است که به سال ۱۶۹ ه در حوالی مکه، به قتل رسید. او معروف به حسین صاحب فخ است، به‌نام محلی که در آنجا کشته شد.

هاربه

از خدایان کاسی‌ها که با شیحو، از رب‌النوعهای بسیار معزز و محترم بودند که با خدایان بابل «انلیله» سلطان خدایان و خـدای زمین و مـردوک خـدای بـابل یکسان بودند.

هارپاگ

وزیر اعظم آستیاگ.

هارپاگوس

یکی از بزرگان ماد در قـرن ششـم پ.م. کـه دوست کـوروش بـود و بـه حکومت لیدیه برگزیده شد.

هارون

هارون معروف‌ترین خلیفه عباسی است (پنجمین خلیفه). چـون بـه تـخت نشست جوان بیست و سه ساله‌ای بـود کـه تـحت نـفوذ مـادرش خـیزران قـرار داشت و پس از سه سال که خیزران مرد هارون استقلال یافت.

هارون زمام امور کشور را بـه پسـر خـالد بـرمکی، یـحیی و پسـران یـحیی سپرد. و از کفایت و کاردانی برامکـه در پیشرفت کارها استفاده کرد. برامکـه در دستگاه خلافت نفوذ زیادی پیدا کـرده بودند. یحیی هـارون را بـزرگ و تـربیت

کـرده بـود و هـارون او را پـدر خـطاب مـی‌کرد. از پسـران یـحیی، فـضل بـرادر رضاعی هارون بود که در سال ۱۷۶ ه از طـرف هـارون حکـومت آذربـایجان و ارمنستان و جبال را یافت و چندی بـعد حکومت خراسان نیز بر آنها افزوده شد.

هارون یحیی بن خالد برمکی را در سـال ۱۷۸ ه رسـماً بـه وزارت خـود بـرگزید و او را کـاتب و نـایب و وزیـر خویش خواند.

هارون به ظاهر مـردی مـتعصب و دیندار بود و هر سال به حـج مـی‌رفت. بعضی از اوقات احرام حـج را از بـغداد مـی‌بست و بـیشتر ایـام را در مـعاشرت علماء و شعرا مـی‌گذرانید و بـه ایشـان انعامات و صلات فراوان می‌داد. قصور زیادی جهت خوشگذرانیهای خـود در کنار فرات و دجله ساخته بود و در آنها با کـنیزکان خـوش آواز و سـازندگان و مسخرگان سر می‌کرد.

قـصرهای هـارون، بـا فـرشها و پرده‌های زیبایی که در آنها بود، خاطرهٔ ایوان مجلل کسری و فرش بهارستان را تجدید مـی‌کرد. هـمین شکـوه و جـلال خیره‌کنندهٔ دربار هارون بود که هارون را مشهور آفاق و بغداد را شهر افسانه‌های هزار و یک شب سـاخته بـود. و هـمین آوازهٔ شـهرت دربـار هـارون بـود که شارلمانی پادشاه فرانکـها، شـخص اول غرب جهان آن روز را واداشت که روابط دوستی با او برقرار نماید.

در این موقع فرانکها به طرفداری از پاپ، بـا امـپراتـور بـیزانس کـه مـخالف مـذهبی پـاپ بـود، اخـتلاف داشـتند. شـارلمانی، هـارون را در ایـن مـوقعیت هـمدستی مـناسب مـی‌دید و هـارون می‌خواست کـه از شـارلمانی در مـقابل دشـمنان خـطرناک خـود چـون امـویان آندلس که همسایگان او بودند، و دولتی نیرومند و مقتدری تشکیل داده بـودند، استفاده کـند. بـه هـمین دلیـل بـا اعـزام نماینده به اکسلاشابل ارتباطی با پادشاه فرانکها برقرار نمود.

در بـین سـالهای ۱۸۱ ـــ ۱۹۱ ه

سفرایی از طرف شارلمانی، با تحف و هدایایی به مقر خلافت آمدند. از طرف هارون نیز هیئتی به دربار شارلمانی فرستاده شد که از جریان و نتیجهٔ آن اطلاع درستی در دست نیست. از جمله هدایایی که هارون به شارلمانی فرستاد فیلی بود که شاید تا آن تاریخ در اروپای غربی دیده نشده بود.

منابع تاریخی عرب از این روابط اطلاعی به‌دست نمی‌دهند.

می‌نویسند: وقتی نیقفور اول در سال ۱۸۶ ه زمامدار روم شرقی شد پیمان سال ۱۶۵ ه را که بین ملکه بیزانس و هارون منعقد شده بود، نقض کرد و از هارون خواست خراج گرفته شده را پس دهد. این قضیه خشم هارون را برانگیخت. قلم و دوات خواست و در پشت نامهٔ وهن‌آور او نوشت: «به‌نام خدای رحمان رحیم، از هارون امیرالمؤمنان به نیقفور سگ روم، ای کافرزاده نامه‌ات را خواندم جواب آن است که خواهی دید نه آنچه خواهی شنید والسلام.»

هارون با علویان فوق‌العاده سختگیر و بدرفتار بود. در سال ۱۷۵ ه یحیی بن عبدالله برادر محمدالنفس الزکیه و ابراهیم، در کوهستانهای دیلم به ادعای خلافت ظهور کرد و مریدان زیادی نیز دور او را گرفتند.

هارون فضل بن یحیی برمکی را به دفع او فرستاد. از آنجایی که برامکه با علویان موافق بودند، فضل با یحیی به مدارا رفتار نمود و او را به اطاعت رشید خواند. قرار شد امان‌نامه‌ای هارون به خط خود بنویسد و هارون نیز با هدایایی زنهار نامه را پیش یحیی فرستاد. یحیی تسلیم شد. ولی هارون چندی بعد با گرفتن فتوایی بر بطلان زنهار نامهٔ مزبور از علمای بغداد، یحیی را در حبس کشت.

در زمان هارون، امام موسی کاظم امام هفتم شیعیان در زندان بغداد وفات یافت. هارون از اینکه امام موسی کاظم در بین شیعیان علوی قدر و قیمتی

داشت و ایشان مخلص و جان‌نثار وی بودند و سالیانه مقدار متنابهی مال به او می‌بخشیدند در وحشت افتاد. در سال ۱۷۹ ه در مراجعت از سفر حج، امام را به عزت و احترام تمام با خود به بغداد آورد. سپس او را به زندان انداخت و پس از هفت سال، امام در زندان هارون وفات یافت و به قولی به دستور هارون کشته شد و هارون از فقهای بغداد تصدیقی به مرگ طبیعی آن امام گرفت.

در زمان هارون قسمتی از متصرفات ممالک اسلامی در شمال آفریقا، از تحت نفوذ خلفا خارج شد. تا ابتدای قرن نهم میلادی، حکومت ممالک آفریقایی دست امرائی بود که از طرف خلفا معین می‌شدند، ولی از زمان هارون به بعد از حکومت خلفا در این کشورها فقط نامی باقی ماند. و از همان وقت حکومت نواحی مختلف آفریقای اسلامی به‌دست سلاطین مستقل افتاد. علاوه بر خلفای اموی آندلس که از مدتها پیش تشکیل شده بود سلسله‌هایی چون ادارسه و اغالبه و آل رستم در شمال آفریقا تأسیس یافت.

مؤسس سلسلهٔ خلفای اموی آندلس، عبدالرحمن نامی از نوادگان هشام بن عبدالملک بود. در موقع جلوس سفاح بر مسند خلافت و کشتار عمومی امویان، عبدالرحمن از مشرق گریخت و به آندلس داخل شد و بدین جهت به عبدالرحمن‌الداخل مشهور گردید. و چون هنوز پای دعات عباسیان به این دیار نرسیده بود و مردم طرفدار امویان بودند، عبدالرحمن از موقعیت استفاده کرده در سال ۱۳۸ ه از مردم به خلافت بیعت گرفت. عبدالرحمن و جانشینانش در قرطبه به حفظ مقام خود باقی ماندند و توانستند با تحصیل پیشرفتهایی سلسله معتبری تشکیل دهند و مدتها با شکوه و جلال در آن دیار حکومت کنند.

این سلاطین تا مدتی به همان عنوان امیری یا سلطانی قناعت داشتند ولی عبدالرحمن سوم در سال ۳۱۷ ه

عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین اختیار کرد. این خلیفه بزرگترین خلیفه امویان آندلس است و قریب به پنجاه سال خلافت کرد و موفق شد صلح و آرامشی در میان رعایای خود به‌وجود آورد و حیثیت و نفوذ خود را در خارج از آندلس نیز تثبیت کند. او توانست سلاطین عیسوی (لئون و قسطلون و نواره) را مغلوب سازد و مهاجمینی را که از آفریقا به اسپانیا حمله آورده بودند، بیرون راند و حتی بر دریای مدیترانه نیز استیلا یافت.

بعد از مرگ وی هیچ یک از جانشینان او نتوانستند دنبالهٔ عملیات او را بگیرند. بالاخره با مرگ هشام ثالث در سال ۴۲۲ ه جانشینی این سلسله نصیب سلسله‌های کوچک دیگری گردید.

مؤسس سلسلهٔ آل رستم، عبدالرحمن بن حبیب، یک نفر ایرانی بود که از هرج و مرج شمال آفریقا استفاده کرده در تونس سلسلهٔ آل رستم را تأسیس کرد.

و مؤسس دولت ادارسه نسب به ادریس بن عبدالله از فرزندان حضرت امام حسن می‌رساند. ادریس در سال ۱۶۸ ه به یاری جماعتی از طرفداران آل علی ظهور کرد، ولی این قیام توسط عمال خلیفه سرکوب شد. ادریس به مصر گریخت و از آنجا به مغرب رفت و در ناحیهٔ سبة، دومین دولت شیعی مذهب را تأسیس کرد که مدت دو قرن به‌پا بود و به‌نام خودش به ادارسه یا ادریسیان معروف شد.

ادریس شهر فانس را بنا کرده پایتخت خود قرار داد. مسکوکاتی از این سلسله در دست است که در بلاد تدعه و ولیله ضرب شده است. انقراض این سلسله به سال ۳۷۵ ه اتفاق افتاد.

مؤسس سلسلهٔ اغالبه، ابراهیم بن‌الاغلب است. در سنهٔ ۱۷۰ ه حکمران عباسی آفریقای شمالی (تونس) درگذشت و هرج و مرجی در این ناحیه پیش آمد. هارون ابراهیم بن‌الاغلب را که در این وقت حکومت

زاب را داشت، بـه آن نـاحیه فـرستاد. ابراهیم، تسکین آنجا را از هارون قبول کرد به شرط آنکه ولایت آنجا در خاندان وی باقی ماند. هارون که گرفتار جنگهای داخلی بود این شرط را پذیرفت. به این ترتیب در نواحی شمال آفریقا حکومت مستقلی تأسیس و این نواحی را عملاً از تحت نفوذ هارون بیرون کرد، گـوایـنکه فرزندان ابراهـیم، بـرای رعـایت احـترام مـقام روحـانی خـلیفه، نـام او را در سکه‌های خود حفظ می‌کردند.

این سلسله بیشتر از یک قرن در این حدود حکومت کرد و بالاخره به عـلت بی‌کفایتی امـرای آخـری ایـن سـلسله و نفوذ افکار تفرقه‌انگیز شیعیان ادریسی در میان رعایای ایشان، روبه ضعف نهاد و راه برای پیشرفت کار فاطمیون صـاف شد. انقراض این سلسله در سال ۲۹۶ هـ به‌دست فاطمیون انجام گرفت.

به‌علاوه بربرهای شمال آفریقا نـیز در نـاحیهٔ الجـزایـر حـکومت مستقلی به‌وجود آوردند.

اگرچه هارون در بـرانـداختن ایـن سـلسله‌ها مـی‌کوشید ولی نـتیجه‌ای حاصل نشـد. کـم‌کم بـه‌جز مـصر، کـلیهٔ متصرفات مسلمین در آفریقا از دستشان خارج شد و مـصر نـیز در سـال ۳۰۱ هـ توسط خلفای فاطمی که در تونس بودند از تحت نفوذ خلفای عباسی خارج شد.

هارون در داخلهٔ کشور نیز گـرفتار خوارج و یاغیهایی بود که متوالیاً خروج مـی‌کردند. از جـمله مـی‌توان ظـهور خرمدینان یا محمره در آذربایجان و قیام حمزةبن آترک (آذرک شاری معروف به حمزةبن عبدالله خارجی) در سیستان که از خوارج ایرانی بود و نسب خود را بـه زوطهماسب پـیشدادی مـی‌رساند، و از همه مهمتر شورش خراسـانیان را کـه از ظلم و جور علی بن ماهان والی خراسان بـه سـتوه آمـده بـودند، را نـام بـرد. شورشیان، رافع بـن لیث نـوادهٔ نـصربن سیار را بـه پـیشوایـی خـود بـرگزیدند. هارون در سال ۱۹۲ هـ پسر بزرگتر خود امین را در بغداد به‌جای خود گذاشت و

خود با مأمون پسر دیگرش به قصد تصفیه کار رافع روانهٔ خراسان شد و در جرجان بیمار شد و در جمادی‌الثانی سال ۱۹۳ ه در طوس مرد و در همان شهر در محلی که بعدها حضرت امام رضا امام هشتم شیعیان را نیز به خاک سپردند مدفون شد.

هارون‌الرشید ← هارون

هاله وی (Halevy)

آسورشناس معروف در تاریخ مشرق قدیم.

هام دَبیریه

یا آم دبیره یکی از خطوط هفت‌گانهٔ ایرانیان پیش از اسلام است. حروف الفبای این خط به موجب آثاری که در دست است از خطهای دیگر ایران کمتر بوده است. طبق تصریح ابن ندیم این خط سی و سه حرف داشته زیرا صداهایی را که دارای مخرج مشترک هستند با یک حرف می‌نوشتند.

هامِرْزْ

از سرداران دورهٔ ساسانی است. نوشته‌اند که از سرانِ سپاه انوشیروان و پرویز پسر هرمز ساسانی بوده است. هامِرْز فرماندهٔ سپاه ایران در جنگ ذوقار (محلی بین واسط و کوفه) بود که بین قبیلهٔ بنی شیبان و سپاهیان خسروپرویز درگرفت و به شکست سپاهیان تحت فرماندهی هامرز انجامید و خود او نیز کشته شد.

هامسْ تریسْ

نام یونانیِ زن خشایارشاه، مادر اردشیر اول پادشاه هخامنشی بود.

هاون گاه (Havangan)

از تقسیمات نماز شبانه‌روزی در دین زرتشت که موقع آن از برآمدن آفتاب تا نیمروز است.

هپتالیان: ← **هیاطله**

هَپْتَنگهایْتی

یایَسْنهای هفت فصل که یسنهای ۳۵ تا ۴۱ را تشکیل می‌دهد و به نشر است و پس از گاهان قدیم‌ترین بخش اوستاست.

هتخشان

توده ملت در عصر ساسانیان.

هتخشبذ

رئیس صنعتگران در دورهٔ ساسانی

هخامنش

سردودمان سلسلهٔ هخامنشی که پادشاهان بعد از او در سلسلهٔ هخامنشی چنین هستند:

۱) چیش پش اول

۲) کمبوجیهٔ اول

۳) کوروش اول

۴) چیش پش دوم

چون بانی سلطنت پارس، کوروش بزرگ بود شاخهٔ اصلی بعد از اینها عبارتند از کوروش دوم، کمبوجیه دوم، کوروش سوم (بزرگ) کمبوجیه سوم (فاتح مصر) و شاخهٔ فرعی، آریارمنا، ارشام، ویشتاسب، داریوش اول.

هخامنشیان

هخامنشیان مردمی بودند از پارسیها که از لحاظ وضع زندگی به دو طبقه تقسیم می‌شدند. افراد طبقهٔ اول به کار کشاورزی می‌پرداختند، و طبقهٔ دوم افراد بیابانگرد بودند که با چوپانی روزگار می‌گذرانیدند. هخامنشیان جزء طبقهٔ اول بوده و با تیرهٔ پازارگادها که یکی از شش تیرهٔ طبقه اول بودند بستگی داشتند. آنان بر پادشاهان بومی قلمرو «سوریان» یا سوزیان با عیلام غلبه یافتند و پایتخت آن یعنی شهر شوش را که در دامنهٔ کوههای جنوب غربی ایران واقع بود، تحت نفوذ خود درآوردند.

هخامنشیان از نواحی کوهستانی پارسوا به طرف دشتهای سوزیان حرکت کرده به تدریج با اقوام بومی آن نواحی یعنی کاسی‌ها و انزانی‌ها مخلوط و ممزوج شدند.

سرسلسلهٔ این دودمان هخامنش بود که پس از آن چیش پش اول، کمبوجیه اول، کوروش اول و چیش‌پش دوم بود که در اینجا به دو شاخهٔ اصلی و فرعی تقسیم شدند. شاخهٔ اصلی کوروش دوم، کمبوجیه دوم، کوروش سوم (بزرگ) کبوجیه سوم (فاتح مصر) است و شاخهٔ فرعی آریامنا، ارشام، ویشتاسب و داریوش اول است.

اسامی سلاطین هخامنشی:

۱) چیش‌پش اول ۶۷۵ـ۶۴۰ ق.م.

۲) کوروش اول پسر کمبوجیه ۵۵۹ـ۵۲۹ ق.م.

۳) کمبوجیه پسر کوروش ۵۲۹ـ۵۲۲ ق.م.

۴) داریوش اول پسر ویشتاسب ۵۲۱ـ۴۸۶ ق.م.

۵) خشایارشا اول پسر داریوش اول ۴۸۶ـ۴۸۵ ق.م.

۶) اردشیر اول پسر خشایارشا ۴۶۴ـ۴۲۴ ق.م.

۷) خشایارشا دوم پسر اردشیر اول ۴۲۴ ق.م.

۸) داریوش دوم پسر اردشیر اول ۴۲۴ـ۴۰۴ ق.م.

۹) اردشیر دوم پسر داریوش دوم ۴۰۴ـ۳۶۰ ق.م.

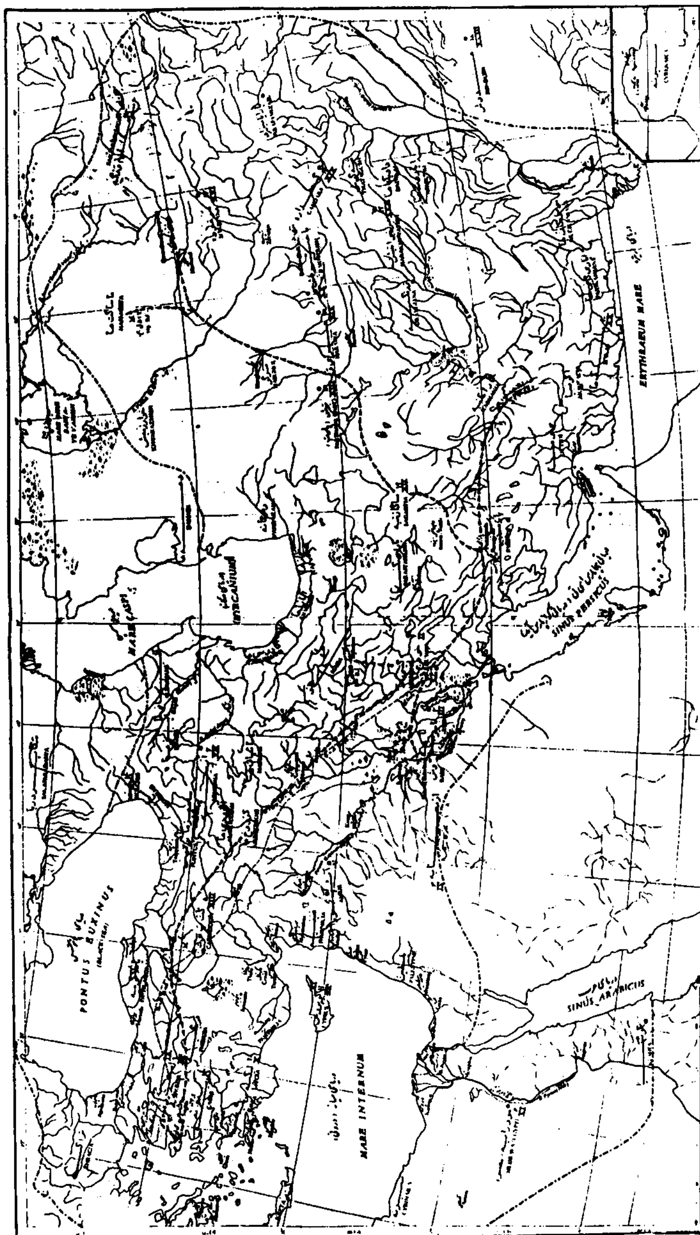
۱۰) اردشیر سوم پسر اردشیر دوم ۳۵۹ـ۳۳۸ ق.م.

۱۱) ارشک پسر اردشیر سوم ۳۳۸ـ۳۳۶ ق.م.

۱۲) داریوش سوم نوهٔ داریوش دوم ۳۳۶ـ۳۳۰ ق.م.

«جغرافیای تاریخی»

داریوش بزرگ پس از اینکه بر اوضاع کشور مسلط شد ایران را به سی و سه خشتره یا استان تقسیم کرد و اداره آنها را به پارسیها که تنها قوم مورد اعتماد



دولت هخامنشیان

شاهنشاه ایران بودند، واگذار نمود.

از زمـــــان خشـــایارشا دولت هـــخامنشی رو بـــه ضـــعف نـــهاد و استانداران یک نـوع خـودمختاری پـیدا کرده و حتی ریاست سپاه محلی را هم سـرداری کـه «کـارانـا» لقب داشت بـه دست گرفت. اختیار شـاهان یـا امـیران محلی با قوت یا ضعف حکومت مرکزی تغییر می‌کرد. ضرب سکه از مـختصات شاهنشاه بود اما استانداران می‌توانستند گاهی سکه‌هایی از نقره یا مس بزنند.

در اوایـل دوره هـخامنشی سـالی دوبار بازرسان شاهنشاهی کـه چشـم و گوش شاه خوانـده مـی‌شدند از طـرف مرکز به استان‌ها گسیل میشدند.

جداول زمان‌بندی شده شاهان هخامنشی

جدول حسن پـیرنیا مـؤلف تـاریخ ایـران باستان

جدول هخامنشایان از نـظر حسـن پیرنیا.

هخامنش

۱ ــ چیش پیش شاه پارس

۲ ــ کمبوجیه شاه پارس

۳ ــ کوروش شاه پارس

۴ ــ چیش پیش در پارس و انزان شاه بود حوالی ۷۳۰ قبل از میلاد

؟

؟

؟

شاخه پارسی

شاخه انزانی

آریا من

۵ ـ کورش

ارشام (ارسام)

۶ ــ کمبوجیه

از ۵۵۹تا ۵۲۹ ق.م.

۷ ــ کوروش بزرگ

ویشتاپ

از ۵۲۹-۵۲۲ ق.م.

۸ ــ کمبوجیه

داریوش یکم ۵۲۱تا ۴۸۶ ق.م.

خشایارشای یکم از ۴۸۶تا۴۶۵ ق.م.

اردشیر یکم از ۴۶۴تا۴۲۴ ق.م.

خشایارشای دوّم

۴۲۴ ق.م.

سغدیان (سغدیانس ۴۲۴ ق.م.)

داریوش دوّم

۴۲۴ـ۴۰۴ ق.م.

اردشیر دوّم

۴۰۴ـ۳۶۰ ق.م.

اردشیر سوّم

۳۶۰ـ۳۳۸ ق.م.

ارشک (آرسمس)

۳۳۸ـ۳۳۶ ق.م.

داریوش سوّم

۳۳۶ـ۳۳۰ ق.م.

جدول استاد دکتر مرتضی احتشام در کتاب ایران در زمان هخامنشیان

هخامنش؟

چی ایش پیش؟

آریارامنه؟

آرشامه؟

کوروش اوّل؟

ویشتاسپه (گشتاسپ)؟

کمبوجیه؟

داریوش بزرگ ۵۲۱ـ۴۸۶ ق.م.

کوروش بزرگ ۵۵۹ تا ۵۲۹ ق.م.

خشایارشا ۴۸۶ـ۴۶۵ ق.م.

اردشیر اوّل ۴۶۵ـ۴۲۵ ق.م.

اسمردس؟

کمبوجیه ۵۲۹ـ۵۲۲ ق.م.

داریوش دوّم ۴۲۴ـ۴۰۵ ق.م.

سغدیانوس ۴۲۴ ق.م.

خشایارشا دوّم ۴۲۵ـ۴۲۴ ق.م.

ارتسته؟

کوروش کوچک (مرگ ۴۰۱ ق.م).

اردشیر دوّم ۴۰۵ـ۳۵۹ ق.م.

ارشامه؟

اردشیر سوّم ۳۵۹ـ۳۳۸ ق.م.

آرسس ۳۳۸–۳۳۶ق.م.

داریوش سوّم ۳۳۶ـ۳۳۱ ق.م.

جدول پروفسور کُلپه (Cople) در دایرةالمعارف اساطیر ایران

هخامنش از حدود ۷۰۵ تا ۶۷۵

ق.م. بنیانگذار سلسله هخامنشی

چیش پیش از حدود ۶۷۵ـ۶۴۵ ق.م.

کوروش یکم (شاه پارسوماش و انشان) حدود ۶۴۵ـ۶۰۲ ق.م.

آریامن حدود ۶۴۵ـ۵۹۰ ق.م.

کمبوجیه یکم (داماد آستیاگ) حدود ۶۰۲ـ۵۵۹ ق.م.

ارشام حدود ۵۹۰ـ۵۵۹ ق.م.

کوروش دوّم (مؤسس سلسله هخامنشی) از ۵۵۹ـ۵۲۹ ق م.

ویشتاسپ حدود؟ - ؟

کمبوجیه دوم (فاتح مصر) از ۵۲۹ـ۵۲۲ ق م.

داریوش یکم از ۵۲۲ـ۴۸۶ ق. م.

خشایارشا از ۴۸۶ـ۴۶۵ ق. م.

اردشیر یکم از ۴۶۵ـ۴۲۴ ق. م.

داریوش دوم از ۴۲۳ـ۴۰۴ ق. م.

کوروش کوچک ۴۰۱ ـ ق. م.

اردشیر دوّم از ۴۰۴ـ۳۵۹ ق. م.

اردشیر دوّم از ۳۵۹ـ۳۳۸ ق. م.

ارسس از ۳۳۸ـ۳۳۶ ق. م.

داریوش سوّم از ۳۳۶ـ۳۳۱ ق. م.

هخامنشی «استان‌های ایران وانیران»

هرودوت مورخ قدیم یونانی در کتاب تاریخ خود بیست استان (خشتره) برای شاهنشاهی هخامنشی برشمرده و مالیات هر یک را نیز ذکر کرده است.

استان نخستین: مشتمل بر مردم ایونیان Ioniens ، ماگنت‌های آسیایی Magnetes را إِاُلیان Eoliens ، کاریان، لی‌کیان، می‌لی‌یان و پامفی‌لیان بود. این ایالت یک منطقهٔ مالیاتی را تشکیل می‌داد و مردم آن هر سال چهار صد تالان (واحد وزنی در حدود ۲۶ کیلوگرم یا ۵۶ پوند) نقره می‌پرداختند.

استان دوم: مشتمل بر مردم می‌سیان، لیدیان، لاسونیان، کابالیان و هی‌گنیان HYGENNENS . مالیات این ایالت ۵۰۰ تالان بود.

استان سوم: که از مردم هلس‌پونت به طرف راست این تنگه که مشتمل بر این مردمان بود: فریگیها، تراکیهای آسیایی، پافلاگونیها، کاپادوکیان،

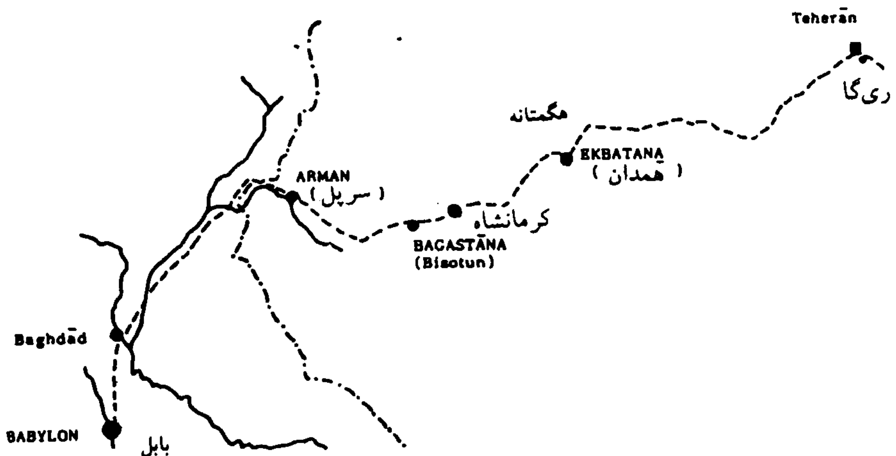
دهکدهٔ هخامنشی
آپادانا
شائور
آپادانا شهرشاهی
آپادانای شرقی
آپادانا
شهرشاهی
شهرشاهی
شهرشاهی
آکروپل
شهرشاهی II
زندان
0 100 200 Mètres

ماریاندینیان، سریانی‌ها. اینان ۳۶۰ تالان می‌پرداختند. باید دانست که مردم آخری سریانی نبودند ولی یونانیان آنان را چنین می‌نامیدند.

استان چهارم: تنها سرزمین کیلیکیه بود و مالیات آن نیز ۵۰۰ تالان نقره بود و به علاوه می‌بایستی به تعداد روزهای سال ۳۶۰ اسب بدهند. از این مبلغ ۱۴۰ تالان صرف نگهداری سواره‌نظام می‌شد و باقی آن به خزانه داریوش می‌رفت.

استان پنجم: از شهر پی‌سیدیه در حدود کیلیکیه و سوریه تا مصر به استثنای اراضی عرب‌نشین، امتداد می‌یافت و ۳۵۰تالان می‌پرداختند. این ایالات با بودن فنیقیه ثروتمند در جزء آن به نسبه کمتر مالیات می‌دادند. شاید از این جهت بود که فنیقی‌ها در موقع لزوم نیروی دریایی خود را در اختیار دولت ایران می‌گذاشتند.

استان ششم: مشتمل بود بر مصر، لیبی، سیرن CYREN ، برقه که همهٔ آنها



جاده ماد به بابل ــ یکی از جاده‌های پراهمیت عهد هخامنشیان

تابع فرمانروای ایران در مصر بودند و هفتصد تالان سالانه می‌پرداختند.

استان هفتم: ساتاگیدها، گندارها Candars دادیگها، آپاریها که ۱۷۰ تالان می‌پرداختند.

باید دانست ثت گوش سنگنبشته نقش رستم همان ساتاگید است. بعضی از دانشمندان دادیگهارا با تاجیکها تطبیق می‌کنند و کلیهٔ اینان مردمان شرق یا شمالشرقی ایران بودند.

استان هشتم: مشتمل بر خوزستان و شوش می‌شد که پایتخت دولت شاهنشاهی هخامنشی بود. کاسی‌ها نیز در این استان می‌زیستند و مجموعاً ۳۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان نهم: بابل و آسور بود و ۱۰۰۰ تالان نقره و ۵۰۰ خواجه جوان می‌دادند.

استان دهم: همدان و مردم ماد و پری‌تکان بودند و چهارصد تالان می‌پرداختند (باید دانست که پریتکان هرودوت همان «پریکان» قدیم است که با ولایات اصفهان تطبیق می‌شود و اکنون قسمتی از آن را فریدن گویند).

استان یازدهم: کسپی‌ها، پوسیک‌ها، پانتی‌مات‌ها، و واریت‌ها بودند که ۲۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان دوازدهم: باختری‌ها واگل‌ها Aegles بودند که ۳۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان سیزدهم: پاک‌تیک و ارمنیان و ولایات مجاور دریای سیاه بودند که ۴۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان چهاردهم: ساگارتی، سرنگی‌ها Saranges (زرنگی‌ها یعنی سیستانیان بودند) که ثامانیان و اوتیان و می‌کیان و اهالی جزایر دریای عمان در این ایالت می‌زیسته‌اند و ۶۰۰ تالان می‌پرداختند.

شاه، تبعیدشدگان را غالباً به جزایر مزبور که شامل دریای عمان و خلیج فارس می‌شد می‌فرستاد.

استان پانزدهم: سکاها و مردم کسپیان (دریای خزر) بودند که ۲۵۰ تالان می‌پرداختند.

استان شانزدهم: پارتی‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها و هراتی‌ها بودند که ۳۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان هفدهم: پری‌کان‌ها و حبشی‌های آسیا بودند که ۴۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان هجدهم: ماتیان‌ها، ساسپیرها، آلارودیان بودند و ۲۰۰ تالان نقره می‌پرداختند.

هرودوت می‌نویسد که ساسپیرها بین دریای سیاه و سرزمین ماد سکنی داشتند و ماتیان‌ها در سرچشمه رود ارس می‌زیستند و آلارودیان در شمال شرقی آسیای صغیر زندگی می‌کردند. آلارودیان همان مردم کشور آرارات یا اورارتو بودند که هرودوت آنان را آلارود نوشته است.

استان نوزدهم: مسخ‌ها (گرجی‌ها) تی‌بارن‌ها Tibarens، ماکرن‌ها Macrons، موزینیک Mosynoks و مارها بودند که ۳۰۰ تالان می‌پرداختند و بیشتر این طوایف در قفقاز غربی یا در سواحل جنوب شرقی دریای سیاه می‌زیستند.

استان بیستم: مردم هند بودند که جمعیتشان از استان‌های دیگر بیشتر بود که از این جهت ایشان ۳۶۰ تالان خاک طلا می‌پرداختند. اگر بهای طلا را سیزده برابر نقره بدانیم ـ قیمت خاک طلا ۴۶۸۰ تالان می‌شود. جمع مالیات‌هایی که به خزانه داریوش ریخته می‌شد بالغ بر ۱۴۵۶۰ تالان اوبیایی بود.

شارستان‌های فرمانروایی هخامنشی

شاروانستان شاروان جای‌ها و کارمندان دیگر

لیدیه زْتفَرْنَهْ (سال بیست و هفتم)

ایلام بَگپانَه (سال هژدهم تا بیست و هشتم)

شاروان یار: ورذَوْنْتَه (سال بیست و سوم تا بیست و هشتم)

ماد ویشتاسْپَه (سال نوزدهم)

وِنْدَرْنَه (سال نوزدهم تا بیست و سوم)

بخشی از آن: سَگرتیه

پوروش گرکیش (سال نوزدهم تا

بیست و هشتم

گنج بان: بگَیَه

گنج خانه سالار: هیندُوکَه

کانونشهر: کرمان

جـــای‌های دیگـــر، شـــروشَه، پَیِیشْیاخوادا

مَکَه رْتَوَرْدَه (سال هفدهم)

جاماشپَه

ثُوَتَه (سال بیست و هفتم)

اَراخوزیه ویوانَه (سال ۵۲۲ پیش از گـاهشماری تـرسایی) رتـاتَخْمَه (سـال بیستم) بگباذوش (سال بیست و یکم تا بیست و هشتم)

فـرماندار پـریکانَه: هـوتانه (یـا هومَنَهْ؟)

فرماندار نهشْتَه: وَهُوفَرْنَهْ(؟)

کانوشهر: قندهار

جایهای دیگر: رْتاوَکَه، میدَکَنْتیش

دژها: سارکَه، کاپیشکانیش، رْشادَه

بـــخش‌هایی از آن: درَنگـــیَنَه، سَتتگیدیه

آرییه اَرْبَمیِیَه کانونشهر: هَرَینَه

پارت ویشتاسْپَه (؟) (۵۵۲ پیش از ترسایی)

گاهشماری ترسایی) بخشی از آن:

هیرْکانیه

بخشهایی از آن: دَرنگیَنَه، سَتْگدیه

فَرنَخْشَه (؟) (سال بیست و هشتم)

رْتبَرْزَنَه (؟)

بـاختریه داذْشْـینْش (۵۵۲ پـیش از

گاهشماری ترسایی)

بـخش‌هایی از آن: مَـرگیَنَه، سـغد، خوارزمیه

رْتَـارنوش (سال بیست و دوم تا بیست و هشتم)

گَنداره

هند رْتایُوپَمَه (سال بیست و یکم تا بیست و سوم)

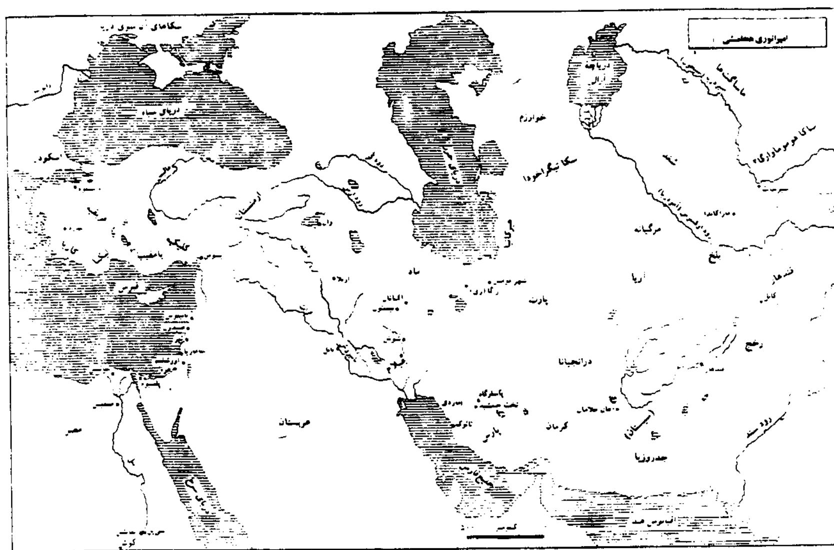
ویشـمینَه (سـال بـیست و هـفتم و بیست و هشتم)

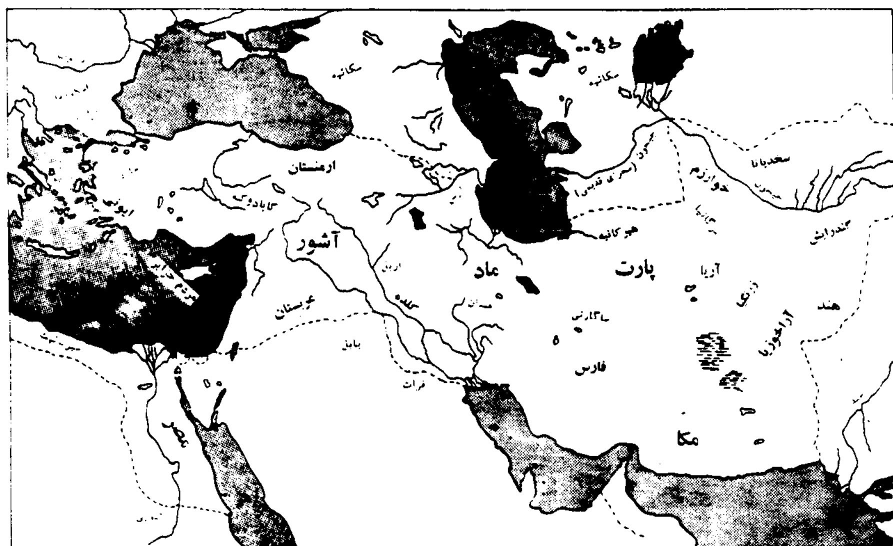
سوریه داتانَه (سال بیست و هفتم)

بخشی از آن: قبرس

مصر اَرْیَوَنتَه (در نشاندهٔ کمبوجیه)

فَرْنَداتَه





نقشه شهر بانشینهای هخامنشی

هدایت: ← حاج مهدیقلی هدایت

هدایت ـ حاج مهدی‌قلی: ← حاج مهدیقلی هدایت

هرات

پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ ه. ق. سلسله گورکانی به‌دست پسرش شاهرخ تشکیل شد و در آن زمان شهر هرات که یک مرکز ایالتی بود به‌پایتختی این سلسله انتخاب گردید.

شهر هرات در این دوره از رونق و شکوه فراوانی برخوردار گردید و در فاصلهٔ حملهٔ مغول و استیلای تیمور، سلسلهٔ محلی آل‌کرت بر هرات فرمانروایی نمودند.

بعد از مرگ تیمور، جانشین وی شاهرخ مدتی به توسعه و گسترش پایتخت جدید یعنی هرات پرداخت و در حدود سال ۸۱۲ ه. ق. بناهای متعددی را در داخل ارگ بنا نهاد و عمدهٔ زیارتگاههای شهر هرات را مرمت نمود.

در اوستا از سرزمینهای سغد (سوغده)، مرو (مورو)، نسا (نیسایه)، هرات (هرایوه یا هری)، غزنین (اورو) و... همه به‌عنوان بخشهایی از شمال شرقی و شرق ایران یاد شده است. در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز به‌شهادت کتیبهٔ معروف شاپور در کتیبهٔ زرتشت مرو (مارگو)، هرات، بلخ و... نیز در قلمرو دولت اشکانی و ساسانی قرار داشته‌اند. در دوران بعد از اسلام از این منطقه‌های گسترده با نامهای: خراسان و «ورازرود» یا ماوراءالنهر و گاهی نیز از بخشی از آنها با نام توران و بالاخره ترکستان نیز یاد شده است.

هَرای وَ

نام قدیم هرات.

هرای وه

از شهرهای معروف خراسان

هرات است که به صورتهای «هری» و «هرا» نیز آمده است. نام این شهر در سنگنبشتهٔ داریوش «هرای وه» و در تاریخ هرودوت «آیری‌یر» و در جغرافیای استرابون آریانا آمده است. درباب نامگذاری آن گویند، چون دختر ضحاک که نام او «هرات» بوده دستور به ساختن این ناحیه داده، لذا این شهر به هرات موسوم شده است. برخی برآنند که بعد از طوفان نوح در محل هرات کنونی قلعه‌ای بوده به‌نام قلعه «شمیران» و پس از آن «هرات» دختر ضحاک دستور به بنای شهری در آن محل داد و این محل به هرات موسوم گردید. عده‌ای نیز بر آنند که امیری از توابع جهان پهلوان «فریمان» هرات را بنا نهاده است. بعضی نیز بر این عقیده هستند که ابتدا لهراسب از پادشاهان کیانی این شهر را بنا نهاده و پس از او گشتاسب و بعد اوبهمن و... آن را تعمیر کرده‌اند. البته این روایات به افسانه بیشتر نزدیک است و مبنای علمی صحیحی ندارد.

مسلمین، اسکندر کبیر را بانی هرات و مرو می‌دانستند و در این صورت روایات مورخین یونان راجع به بنای شهر اسکندریه در ولایات آریا مؤید سخن فوق است. بطلمیوس تحت عنوان «آریامتروپولیس» و همچنین ایزیدور خاراکسی غیر از شهر آرتاکوان پایتخت قدیم بومی از این شهر هم نام می‌برند، بدین جهت محل وقوع شهر آرتاکوان بین علما موضوع بحث بوده و به عقیدهٔ توماشک شهر آرتاکوان در جای ارک هرات واقع بوده است. دیودورسیسیلی پایتخت قدیم هرات را به صورت «خورتکان» ضبط کرده است.

در قرن چهارم به‌طوری که ابن حوقل و مقدسی نوشته‌اند هرات شهری بزرگ بود و قلعه و بارویی با چهار دروازه داشت. این دروازه‌ها به ترتیب موسوم بودند به دروازه سرای یعنی دروازهٔ کاخ در شمال سر راه بلخ، دروازهٔ زیاد در طرف مغرب رو به نیشابور، دروازهٔ فیروزآباد که مقدسی آن را

دروازه فیروز نامیده در طرف جنوب، سـر راه سـیستان و دروازهٔ خشک در سمت خاور، رو به کوهستان غور. بگفتهٔ ابن حوقل این چهار دروازه همه چوبین بودند مگر دروازهٔ سرای که آهنین بود. قلعه هرات هم که قهندر نامیده می‌شد چهار دروازه داشت که هر یک از آنها روبروی یکی از دروازه‌های شهر بود و به همان نام خوانده می‌شد. وسعت شهر به اندازهٔ نیم فرسخ در نیم فرسخ بود. دارالاماره در محلی بود موسوم به خراسان آباد در یک میلی خارج شهر سر راه فوسنج که به طرف غرب می‌رفت. نزدیک هر یک از آن چهار دروازه در داخل شهر یک بازار و بیرون هر دروازه حومهٔ پهناوری وجود داشت.

در شمال شهر، کوهستانی بود که با شهر دو فرسخ فاصله داشت و خاک آن قابل زراعت نبود و جزء بیابان شمرده می‌شد. از اینجا سنگهای آسیاب و سنگهای مخصوص سنگفرش به دست می‌آمد. بر قلهٔ یکی از ارتفاعات آن آتشکدهٔ کهنه دیده می‌شد موسوم به «سرشک» که در قرن چهارم زردشتی‌ها به زیارت آن می‌شتافتند. در نیمه راه میان آتشکدهٔ سرشک و شهر هرات کلیسایی از آن مسیحیان نیز واقع بود. به قول بارتولد معبد آتش پرستان در قلهٔ کوه و کلیسای ترسایان بین کوه و شهر واقع شده بود.

پس از شکست خوردن هپتالیان از ترکان و تحکیم مرزهای خاوری ایران، شهرستان هرات تا اندازه‌ای در قبال دولت ساسانیان استقلال داشت. هرات را افراد خاندانی اداره می‌کردند که اصل آنها از هپتالیان و از قبیله کادیشی بودند. فرمانروای هرات لقب «وارزان» (بارزان) داشت. سکه‌های آخرین شهریاران ساسانی که در هرات ضرب شده است، بسیار کمیاب است. از سال ۴۳۰ میلادی هرات مَقر کشیش سریانی بوده است. در منابع عیسوی به هرات همچون جای اقامت کشیش در سالهای ۴۸۵، ۴۹۹ و ۵۸۸ میلادی اشاره شده است.

در سال ۵۸۸ میلادی سپاه شا و (شابه) خاقان ترک در اتحاد با هپتالیان به مرزهای شمالی خراسان حمله کردند و تا هرات و بادغیس پیش آمدند اما در اثر لشکرکشی موفقیت‌آمیز بهرام چوبین ولایاتی که موقتاً از دست رفته بود در ایران بازگشت. اولین بار این ناحیه در سال ۲۳ هجری فتح شد؛ بلاذری در این مورد می‌گوید: ابن عامر سپاهی روانه هرات کرد و این ناحیه را با صلح گرفت.

هرای‌وه: ← آریانا

هرپت

هیربد، پیشوای دین زرتشتی «هیربد: خادم و خدمتکار آتشکده را گویند و قاضی و مفتی گبران را نیز گفته‌اند و بعضی خداوند و بزرگ و حاکم آتشکده را می‌گویند». (برهان).

هرتسفلد

شرق‌شناس معروف آلمانی، استاد سابق دانشگاه برلن، رئیس سابق کاوشهای آمریکایی در تخت‌جمشید و عضو سابق دانشگاه پرنستون. وی در سال ۱۹۴۸ در سویس وفات یافت.

هرخواتیش

در سنگنبشته داریوش بهمین نام و در اوستا «هرخوائی‌تی» و در استرابون «آرخوزیا» آمده و همان «رخج و قندهار» قرون بعد است که افغانستان جنوبی و قندهار را تشکیل می‌دهد. ایزیدور خاراکسی کشور آرخوزیا را «هندوستان سفید» نامیده است. به قول تولمن قلعهٔ «کاپیش کانا» و «گندوم» که در سنگنبشتهٔ بیستون آمده در هرخواتیش واقع بوده است. این ایالت از شمال به «ساتاگید» و حوزه کابل و از مغرب به «زرنکا» و از مشرق و جنوب به هندوستان محدود بوده است. این سرزمین را به یونانی «آرکوشیه» نامیده‌اند. هرهوایی‌تی به‌نام رودیست که اکنون آن را «ارغنداب» گویند که به

زبان سانسکریت «سرسوتی» نامند که نام یکی از ایزدان هند بوده است.

در آرکوشیه نیز اسکندر مقدونی شهری به‌نام خود بنا کرد که نزدیک به قندهار کنونی بوده است (قندهار را نباید با «گنداره» اشتباه کرد). معروفترین شهرهای هرخواتی که بطلمیوس آن را «آرکه نوریا» (آرخوزیا) نامیده از این قرار است: «آزولا»، «فوکلیس» و «آرخوتوس». الکساندر پولیس که پایتخت این ولایت بود، در کنار رود «اراکوتیس» (ارغنداب) قرار داشت. «آزولا» را با «گوزار» (گذارستان واقع در هیلمند علیا) یکی می‌دانند. فوکلیس را بین غزنه و قندهار یا خود غزنه می‌دانند و شهر «بیوت» را با «بجست» یا بست یکی می‌دانند.

هَرَخُوَتیش

نام قدیم رُخَّج ـ افغانستان جنوبی تا قندهار.

هرقل (هراکلیوس)

در زمان خسروپرویز بود که این امپراتور روم شرقی به آتشکدهٔ آذرگشسب هجوم برده و آن را غارت و خراب کرد و گنج و ثروت هنگفت این پرستشگاه، که به قول تئوفانس مورخ بیزانس شبیه گنجهای کرزوس بود، مورد دستبرد رومیان واقع شد.

هرمز اردشیر

نام قدیمی اهواز، که سوق‌الاهواز هم خوانده‌اند.

هُرمزان

در دوران ساسانی فرمانروای خوزستان و لرستان بود و در خلافت عمر پس از جنگهای متعدد در خوزستان اسیر شد و به مدینه اعزام گردید و در آنجا به اسلام گروید و یکی از مشاوران خلیفه در تنظیم امور دولت نوخاسته اسلامی گردید.

هرمزد اول

از پادشاهی ساسانی (۲۷۲-۲۷۳ م.) که پس از شاپور اول به تخت نشست. وی بانی شهر هرمزد اردشیر در خوزستان بود که عربها آن را «سوق‌الاهواز» نامیدند. دورهٔ پادشاهی او کوتاه بود و پس از یک سال درگذشت.

مهمترین واقعهٔ عهد او مراجعت مانی است که در عهد شاپور ادعای پیامبری کرد. نام این پادشاه به زبان پهلوی «هرمزد» و لقبش «دلیر» بود.

هرمزد چهارم

از پادشاهان ساسانی (۵۷۹ — ۵۹۱ م.)، فرزند انوشیروان که پس از پدر بر تخت نشست. از سوی مادر نوهٔ خاقان ترک بود و به همین مناسبت او را هرمزد ترکزاد می‌گفتند. وی گفتگوی صلحی را که در زمان پدرش با رومیان آغاز شده بود بر هم زد و بار دیگر به روم لشکر کشید و در این جنگها که از ۵۷۹ تا ۵۹۰ م. به طول انجامید هیچ یک از طرفین سودی نبردند.

دربارهٔ هرمزد چهارم روایات مختلف است؛ دسته‌ای او را سفاک و گروهی او را مردی باهوش، شایسته و دادگر و حامی مستمندان معرفی کرده‌اند. ظاهراً از این نظر او را سفاک خوانده‌اند که وی برای کاستن از نفوذ بزرگان، افراد بزرگ را خوار می‌داشت و درویشان را ارج می‌نهاد و چون بر خلاف پدر خود برای منظور اصلی یعنی تسلط بر بزرگان و روحانیون روش غیر محتاطانه در پیش گرفته بود، وی را به سفاکی و شدت عمل متهم کردند.

هرمزد خرداد

یکی از سرهنگان خسروپرویز بود که برای جنگ به سوی حیره فرستاده شد و در آن نبرد از پای درآمد.

هرمزد دوم

از پادشاهان ساسانی (۳۰۲ —

۳۱۰ م.)، جانشین و پسر نرسی. زمانی بود که ایران به علت شکست در برابر رومیان ضعیف شده و در مشرق نیز از عهدهٔ مقابله با کوشانیان بر نمی‌آمد، از این رو هرمزد دوم با شاهدخت کوشان ازدواج کرد تا بدین وسیله روابط ایران را با کوشان بهبود بخشد.

هرمزد پادشاهی دادگر بود و در جنگ با اعراب بحرین (احساء) که به مرزهای ایران تجاوز کرده بود کشته شد.

هُرْمَزْدْیَشت

نخستین یشت در اوستاست و نامزد است به نام اَهورامَزدا ـ نام خداوند. نام نخستین روز هر ماه نیز نامزد است به نام خداوند و هرمزد نامیده می‌شود. نامهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه نیز موسوم است به نام خداوند و «دی» به معنی دادار و آفریدگار است و برخی برآنند که از آن جهت تکرار بدین شکل شده، که تقسیمی در ماه را چون هفته برساند. پس به این شکل نام خداوند در جدول سی‌گانهٔ روزها، چهار بار آمده است.

هرمز سوم

از پادشاهان ساسانی (۴۵۷-۴۵۹م.)، پس از یزدگرد دوم پسرش هرمز سوم بر تخت نشست. برادر مهترش پیروز که در سیستان حکومت داشت و خود را پس از پدر سزاوار پادشاهی می‌دانست با کمک اقوام شرقی به جنگ هرمز درآمد. در مدت جنگ این دو شاهزاده مادرشان ملکه «دینک» در تیسفون پادشاهی می‌کرد. در اواخر کار منازعه بین دو برادر، پیروز هرمز را شکست داد و او را به هلاکت رسانید.

هرموپولیس

یکی از مهمترین کُلنی‌های هخامنشیان در مصر.

هرواتات

به معنی سلامتی، در دین زرتشت.

هرودات

خرداد، خردادامشاسپند، هاروت در افسانه‌های سامی و ارمنی.

«خرداد در اوستا هئوروتات Haurvatat آمده است. هئوروتات به معنی کامل و تمام و بی‌نقص و بی‌عیب می‌باشد. در سانسکریت sarva آمده. بنابراین خرداد یعنی کمال ورسایی و صحت. در عالم مادی پرستاری آب با خرداد است، در اوستا یشت چهارم از آن خرداد است و سومین ماه سال و ششمین روز ماه نیز به اسم این فرشته است. بنابر سنت زرتشتی، زرتشت در خرداد روز از فروردین ماه تولد یافته است. گل سوسن مخصوص به خرداد است.»

(یشتها ۱ ـ پورداود)

«خرداد: ناه ماه سیم است از سال شمسی و آن مدت بودن آفتاب است در برج جوزا و نام روز ششم باشد از هر ماه شمسی و فارسیان در این روز عید کنند... و این جشن را جشن خردادگان خوانند. نیک است در این روز طلب حاجات از ملائکه و فرشته‌ها کردن وزن خواستن و نام فرشته‌ای است که موکل است بر آبهای روان و درختان؛ امور و مصالحی که در ماه خرداد واقع شود بدو تعلق دارد و نام آتشکده‌ای بود بسیار بزرگ و عالی» (برهان).

بیرونی در آثارالباقیه:

«خردادماه روز ششم آن روز خرداد است و آن عیدی است که به‌واسطه اتفاق دو نام خردادگان نام دارد و معنای این نام ثبات خلق است و خرداد ملکی است که به تربیت خلق و اشجار و نبات و ازاله پلیدی از آبها موکل است.

تیرماه؛ روز ششم آن خرداد است و عیدی است که جشن نیلوفر نام دارد و این عید مستحدث است.

هرو‌داد: روز اول آن اریجاسوان نام دارد و این روز پیش از اسلام هنگام شدت گرما بود». (آثارالباقیه ترجمه داناسرشت)

«هاروت: نام یکی از آن دو فرشته است که در چاه بابل سرازیر آویخته به عذاب الهی گرفتارند.» (برهان)

هرودوت (Herodote)

مورخ. وی از اهالی (هالی‌کارناس) مستعمرهٔ یونانی در آسیای صغیر بود و چون این شهر جزو مستملکات ایران به شمار می‌رفت وی از تبعهٔ ایران محسوب می‌شد. مدت زندگانی او را از ۴۸۴ تا ۴۲۵ ق.م. دانسته‌اند.

وی را پدر مورخین می‌خوانند.

هرودوت سیاحتهای زیاد در ممالک مشرق قدیم کرده و تحقیقات خود را راجع به احوال و تاریخ بعضی از این ممالک نوشته است. کتابهای او یکی از منابع مهم و معتبر در تاریخ محسوب می‌شود. (تاریخ هرودوت).

هرودیانوس

هرودیانوس مورخ یونانی در قرن سوم میلادی که در سال ۱۷۰ م. در اسکندریه مصر زاییده شد. و در سال ۲۴۴ در روم درگذشت. وی در روم جای گزید و بانجام امور اجتماعی در آن شهر مشغول شد.

از آثار او تاریخ مفصلی است که در ۸ کتاب دربارهٔ روم نوشته و حوادث بین مرگ مارکوس اورلیوس تا اوایل جلوس امپراتور گردیانوس سوم (۲۳۸ م.) را در بردارد. این کتاب به شیوهٔ روانی نوشته شده و مورخ در قضاوتهای تاریخی خود نسبتاً بی‌طرف است. ولی عیبی که می‌توان بر آن گرفت آن است که به کلی از ذکر تاریخ حوادث و توضیح دربارهٔ نامهای جغرافیایی غفلت کرده است. او دربارهٔ مرگ کمودوس وپرتیناکس شرح مفصل داده است. این کتاب توسط استاونهاگن در ۱۹۲۲ به طبع رسیده است. این کتاب از منابع مهم تاریخ اشکانی است و علاوه بر ذکر حوادث اخیر اشکانی، کیفیت انقراض آن دولت و تغییر سلسلهٔ ایران و انتقال آن به ساسانیان و حوادث دیگر به تفصیل در آن آمده است.

وزیر بزرگ بود.

هریرود

از کوه بابا در افغانستان سرچشمه می‌گیرد و از ناحیه غور گذشته پس از مشروب کردن هرات به شمال متوجه شده خط سرحدی ایران کنونی را تشکیل می‌دهد. و در قسمت سفلا به تجن موسوم گشته وارد ریگزار خوارزم می‌گردد.

هزاربذ (Hazarabaz)

وزیر بزرگ، رئیس تشکیلات مرکزی عصر ساسانی.

در زمان هخامنشیان این لقب هزارپتی بود که به یونانی «خیلیارخوس» یعنی «نگاهبان فوج هزار نفری» گفته می‌شد.

هزاربنده

لقب مهرنرسی.

هزارپَت

یا هزار بذ رئیس تشکیلاتِ مرکزیِ

هزاره‌ها

ایرانیان باستان تاریخ را به دوره‌های دوازده هزار ساله بخش کرده بودند. در یکی از این دوره‌های دوازده هزار ساله، هزاره‌های هفتم و هشتم و نهم، دورهٔ پیشدادیان و آغاز کیان بود که هزاره‌ها به نام کیومرث و جمشید، بیوراسب، و فریدون نامگذاری شده، و در سر هزارهٔ دهم زردشت آمده بود و هزارهٔ دهم به نام او بود.

ایرانیان همچنین هر پیشوای دینی را ویژهٔ یک هزاره می‌دانستند و برای هر هزارهٔ نو چشم به راه یک پیشوای تازه بودند که دین را استوار و جهان را نو کنند، و برای ماندهٔ دورهٔ دوازده هزار ساله از آمدن سه دین‌آور نوید یافته بودند: یکی در هزارهٔ یازدهم، دیگری برای هزارهٔ دوازدهم، و سومی را برای پایان جهان و رستاخیز مردگان.

این فکرها از زمانهای بسیار کهن در

میان ایرانیان رایج بود و بازتاب آنها را در اوستا نیز می‌خوانیم، ولی در خودگاهان یا سرودهای زردشت، در آنچه به‌دست ما رسیده، چیزی دربارهٔ هزاره‌ها نیست و آنها که باید بیایند و جهان را نو کنند همه سوشیانس خوانده شده‌اند که معنای آن «رهاننده» است و در نوشته‌های پهلوی «سوتگر»، «سوتمند» و «بُختار» آمده که «بخشندهٔ گناهان» است.

در اوستای غیر گاهانی و در نوشته‌های پهلوی سوشیانس به پایان زمان و آخر هزارهٔ دوازدهم برده شده و نام او در اوستا (یشت ۱۳، بند ۱۲۹) «اَستوَت اِرت» آمده است. سوشیانسهای هزاره‌های یازدهم و دوازدهم در اوستا (یشت ۱۳، بند ۱۲۸) «اُخشیَت اِرت» و «اخشیت نِمه» و در پهلوی هوشیدر و هوشیدرماه آمده است.

هزاره یئی‌تیش (هزارپت)

فرمانده گارد محافظ شاه که شمار آنها به ده هزار تن می‌رسید که از زمان داریوش بوجود آمد.

هزارهٔ چهارم ق.م.

زمانی بود که بشر به طور غیر محسوس داخل عهدی گردیدکه با استعمال زیادتر فلزات مشخص شده، افق افکار وی دربارهٔ جامعهٔ نوبنیاد وسعت یافته است.

هزارهٔ دوم ق.م.

در آغاز این هزاره در ایران، ایرانیان رفته رفته از هم نژادان آریایی دیگر خود، هندیان و سکاها، جدایی گرفته، از موطن مشترک آریاییان در سرزمینهای شرق فلات ایران به درون این فلات پا نهاده‌اند.

هژیر

عبدالحسین هژیر فرزند محمد وثوق خلوت همایونی در سال ۱۲۸۱ ه. ش. در تهران متولد شد. پس از اتمام

تحصیلات مقدماتی و متوسطه در مدرسه اقدسیه، وارد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و بعد از فارغ‌التحصیلی به مدت هشت سال سمت مترجمی زبان روسی در سفارت اتحاد جماهیر شوروی را عهده‌دار بود. وی به زبانهای عربی، روسی و فرانسه مسلط بود و با زبانهای آلمانی و انگلیسی نیز آشنایی داشت.

هژیر با معرفی سرتیپ امیر خسروی، رئیس بانک ملی، مورد توجه رضاشاه قرار گرفت و بعدها تنها کسی بود که از راز و رمز ثروت و حسابهای رضاشاه در بانکهای خارجی آگاهی و به آنها دسترسی داشت. وی در کابینه‌های فروغی، سهیلی و قوام وزارت پیشه و هنر و بازرگانی را عهده‌دار شد. سپس در کابینه سهیلی که پس از سقوط دولت قوام تشکیل شد، وزارت راه را به‌عهده گرفت. در کابینه محمد ساعد وزیر کشور بود. در کابینه ابراهیم حکیمی که پس از سقوط کابینه مرتضی‌قلی بیات



عبدالحسین هژیر

تشکیل شد، به وزارت دارایی رسید و در کابینه‌های دوم، سوم و چهارم احمد قوام همچنان وزارت دارایی را عهده‌دار بود. عبدالحسین هژیر در ۲۳ خرداد ۱۳۲۷ هـ. ش. مأمور تشکیل دولت شد و کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد.

هژیر در آبان ماه ۱۳۲۷ هـ. ش. از

نخست‌وزیری استعفا داد و در سال ۱۳۲۸ ه. ش. وزیر دربار شد وُ سرانجام در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ هنگامی که از مجلس عزاداری و روضه‌خوانی در مسجد سپهسالار خارج می‌شد، توسط سید حسن امامی، یکی از اعضای جمعیت فداییان اسلام، هدف گلوله قرار گرفت و پس از ۲۴ ساعت درگذشت.

کابینهٔ عبدالحسین هژیر

۱. وزیر دادگستری: محمدعلی نظام مافی ـ عباسقلی گلشاییان.
۲. وزیر امور خارجه: موسی نوری اسفندیاری.
۳. وزیر کشور: خلیل فهیمی ـ عبدالحسین هژیر.
۴. وزیر جنگ: سپهبد احمد امیر احمدی.
۵. وزیر دارایی: امان‌الله اردلان ـ محمدعلی وارسته.
۶. وزیر فرهنگ: دکتر منوچهر اقبال.
۷. وزیر بهداری: دکتر عباس ادهم.
۸. وزیر پست و تلگراف و تلفن: نادر آراسته.
۹. وزیر اقتصاد ملی: دکتر فخرالدین شادمان آقاخان اشرفی.
۱۰. وزیر کشاورزی: جواد بوشهری ـ دکتر فخرالدین شادمان.
۱۱. وزرای مشاور: مصطفی عدل ـ جمال امامی.
* معاون پارلمانی: لطفعلی معدل.

هِشْتاسْپِس

همان گشتاسب و ویشتاسب است.

هشترخانیه: ← جانیه

هفت امشاسپند یشت

دارای ۱۵ بند در ستایش امشاسپندان است. «یکی از مطالب یشتها».

هفت کیشور

هفت کشور.

«در نامهٔ پهلوی دین آکاسیه که بندهشن خوانده می‌شود، در فرگرد هشتم دربارهٔ هفت کشور چنین آمده:

اندر دین گوید که زمین سی و سه سر تک (گونه) است. آنگاه که تیشتر باران فروبارید، از آن دریا پدید آمد، زمین در همه جا نم بگرفت و هفت پاره گردید. آن پاره که در میان جای داده شده، در بزرگی به اندازهٔ شش پارهٔ دیگر است که گرداگرد آن را فرا گرفته. آن شش پاره با هم به اندازه یک پاره میانکی است که خونیرس است. به آن پاره‌ها کشور نام نهادند زیرا هر یک راکشی است.

پاره‌ای که به کست خراسان است کشور ارزه arezah است.

پاره‌ای که به کست خورو‌ران است، کشور سوه savah است.

آن دو پاره که به کست نیمروز است کشور فردتپش fradatapš و کشور ویدتپش vidatapš است و آن دو پاره که به کست اپاختر است کشور وئوروبرشت Vourubaršt است و آنکه در میان آنهاست خونیرس Xvaniras خوانند. اینک چند سطری از مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری: هرکجا آرامگاه مردمان بود به چهار سوی جهان از کران تا کران این زمین را ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند. نخستین را ارزه خواندند، دوم را شبه خواندند، سوم را فرددفش خواندند، چهارم را ویددفش خواندند، پنجم را وورببرست خواندند، ششم را وورجرست خواندند، هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند و خنرس بامی این است که ما بذواندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی...»

(ویسپرد ـ پورداود)

هَفْتَنْ یَشت

دومین یشت در اوستا می‌باشد. این یشت در واقع اَمِشاسِپنتا a mesha Spenta یشت می‌باشد. منظور از هفتن‌یشت، یشتی است که ویژهٔ هفت امشاسپندان

است. اما این عنوان دلیل بر آن نیست که هر یک از امشپاسپندان دارای یشتی جداگانه نبوده‌اند، چون در شمار یشت‌ها، بلافاصله «اَرْدیبِهِشْت یَشت» یَشتِ ویژهٔ «اَشا وَهِشْتَ Asha-Vahishta قرار دارد و پس از آن خرداد یَشت، یا یشت ویژهٔ یکی دیگر از امشاسپندان = هَئوروَتات Haurvatat قرار دارد. با قرینه‌ای که به دست است، یشت ویژهٔ بهمن، نیز موجود بوده که امروزه برگردان پهلوی آن نیز در دست می‌باشد و تحت عنوان «زَندِ وُهُومَنْ یَسْنْ Zand-e Vohuman Yasn زَندِبَهْمَنْ یَشت» مشهور است. پس از جملهٔ بخش‌هایی از اوستای قدیم که به دست ما نرسیده، یشت‌های سایر امشاسپندان می‌باشد.

هفتواد

از پادشاهان دست نشانده اشکانی که سکه‌هایی به نام خود می‌زدند و در کرمان و نواحی آنجا حکومت داشتند. هفتواد در نبرد با اردشیر پاپکان شکست خورده و از بین رفت.

هکاتم پیلس

پایتخت اشکانیان که به صد دروازه مشهور بوده است، که واقع در حوالی دامغان امروزی می‌باشد.

هکاتمنوس

بنابر روایت دیودور، هکاتمنوس از طرف اردشیر دوم مأمور جنگ با اواگوراس شاه سالامین شد، ولی وضع او در این جنگ چندان مشخص نیست.

هِکاتونْپیلوس

همان شهر صد دروازه است که در جنوب غربی دامغان کنونی بوده است.

هکاتومنوس

ساتراپ ایالت کاری ۳۹۵-۳۶۷پ.م.

هگمتانه

همدان.

هلاکوخان

مؤسس سلسله ایلخانیان در ایران (۶۵۱ ــ ۶۶۳ هـ. ق.) برادر منگوقاآن. وی در ۶۵۲ هـ. ق. با سپاهی عظیم جهت برانداختن اسماعیلیه (فداییان اسماعیلیه) به ایران آمد. در آغاز برای سراسر ایران پیغام فرستاد که منگوقاآن به او فرمان برانداختن اسماعیلیه را داده است و هر یک از شما در این امر با من یاری نماید، ولایت آنان محفوظ خواهد ماند. هلاکو در بهار ۶۵۲ از جیحون گذشت و در ناحیهٔ سمرقند با امیر ارغون فرمانروای خراسان که عطاملک جوینی دبیر او بود رو به‌رو شد. امیر ارغون، جوینی را به خدمت هلاکو گماشت. هلاکو در اوایل سال ۶۵۵ عازم بغداد شد دارالخلافه را در ۶۵۶ محاصره کرده و بغداد را متصرف و خلیفه المستعصم بالله با سه پسر خود به خدمت هلاکو رسید و تسلیم او گشت. هلاکو مردم بغداد را به بهانهٔ سرشماری به خارج شهر کوچ داد و همگی را کشت و خود در نهم صفر به بغداد وارد شد و آن شهر تاریخی پانصد ساله به باد غارت رفت و مستعصم و پسرش را به قتل رسانید و به این ترتیب دولت پانصد و پنج ساله عباسی را برانداخت. هلاکو بعد از این واقعه عازم آذربایجان شد و شهر مراغه را پایتخت خویش ساخت و در نوزدهم ربیع‌الاول سال ۶۶۳ در کنار رود جغتو در آذربایجان بمرد. او را که در آن زمان بیش از ۴۸ سال نداشت در نزدیکی دهخوارقان به‌خاک سپردند.

هلال

۱۲۴۱ ق. مریم از زنان شاعر. وی دختر محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه و همسر اللهیارخان آصف‌الدوله، صدراعظم فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ ق.) بود. هلال خواندن و نوشتن و فنون شعر و ادب را فرا گرفت و گهگاه شعر می‌سرود.



سکهٔ نقرهٔ هلاکوخان، ضرب... سال...

روی سکه: قاآن الاعظم هلاکوخان، ایلخان

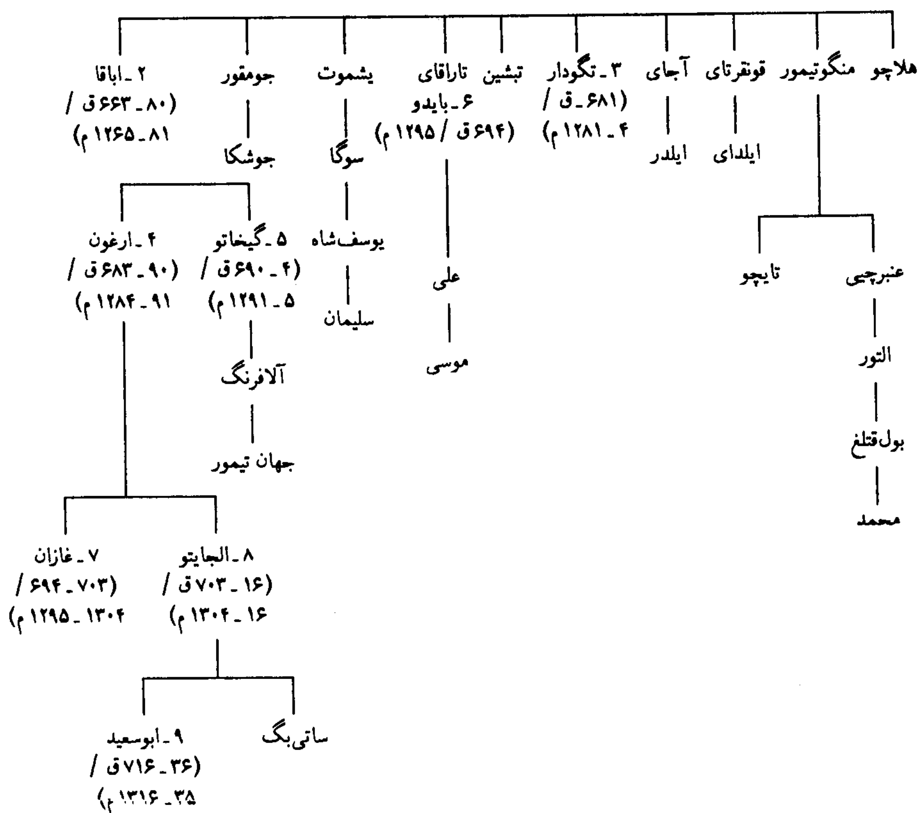
(موزهٔ ایران باستان ـ تهران)

عکس سه برابر بزرگ شده



پشت سکه:

لااله‌الاالله، وحده لاشریک له، محمد رسول‌الله



شجرهٔ انساب ایلخانان ایران

هلنوفیل

به معنی دوست یونان؛ اشکانیان نظر به اینکه با سلوکی‌ها در جنگ بودند برای جلب یونانیان مقیم ایران خود را «هلنوفیل» می‌خواندند و در روی غالب سکه‌های خود این کلمه را نقش می‌نمودند.

هلنیسم

عصر هلنیسم و مقطع زمانی گسترش آن را از سال ۳۰ پیش از میلاد نوشته‌اند. اخیراً در مفهوم هلنیسم دگرگونی به وجود آمده و تعاریف پیشین را بر این روند فرهنگی به کار نمی‌برند. «درویزن» هلنیسم را نفوذ فرهنگ یونانی در فرهنگ مشرق و مغرب و حتّی فرهنگ روم می‌داند. وی بر این باور است که تکامل و تحوّلات بعدی تمدن مشرق مدّتها تحت تأثیر این نفوذ قرار داشت. این روند در طول زمان معتبر و متداول بودن زبان یونانی در خارج از سرزمینهای اژه‌ای تا بیرون رانده شدن یونانیان از ترکیه در سال ۱۹۲۳ میلادی با شتابی متفاوت، ادامه داشت. بیشترین تأثیر فرهنگ هلن بر فرهنگهای دیگر در مقطع زمانی حکومت و حضور یونانیان در خارج از یونان تا پیدایش بیزانس بر اثر تقسیم روم به دو بخش شرقی و غربی و پس از آن گسترش مسیحیّت تا به سرزمینهای عربی، گذاشته شد. این تأثیر، بر فرهنگ بخش شرقی روم (بیزانس) نیز قابل توجه است. از نظر سیاسی با در نظر گرفتن تاریخچه شکل‌گیری دولتهایی که نتیجه جنگهای دیادوخ بودند، روند هلنیسم از سرزمین یونان و تفکر یونانی مایه می‌گرفت. این تنها یک حرکت فرهنگی محض یا سیاسی صرف نبود، بلکه این دو عنصر مکمّل یکدیگر در تعقیب این هدف بودند. تأثیر هلنیسم در مشرق از جمله در ایران، باختر و هند قابل توجّه بوده است و ادامه آن تا زمانی بود که رومیان مصر را از امپراتوری

اسکندر جدا کرده و از بطالسه گرفتند، یعنی هلنیسم تا شمال آفریقا نیز تأثیرات خود را گذاشت. تماس کارتاژها با مصر و سیسیل و اروپای قدیم، آنان را از تأثیرپذیری از هلنیسم بی‌نصیب نگذاشت، (سال ۳۰۰ پیش از میلاد مسیح). هانیبال سرزمینهای حوضهٔ دریای مدیترانه را اتّحادیه‌ای علیه روم تلّقی می‌کرد. روم بنابراین در سال ۲۰۰ پیش از میلاد وارد سنّت هلنیسم شده و در آن قرار گرفت. سرانجام پمپه و آنتونیوس هلنیسم را به زوال بردند. در روند هلنیسم تحولاّت و جوهر فرهنگهای مشرق، یونان و مقدونیه به موازات هم در حرکت بوده‌اند. در کنار پولیسهای هلنی که در مقایسه با دولتهای کوچک تحت فرمان مقدونیه از قوانین مدوّنی برای مردم برخوردار نبودند، شاهان با عناوین خدا ـ شاه در رأس قدرت بودند. نظام پادشاهی متکّی بر مجریان و مدیران وابسته به خود او بوده که از او حقوق دریافت کرده و سازمان دربار این شاه دارای یک اداره مالی دقیق و مستحکمی بوده است. منابع مالی چنین تشکیلاتی عمدتاً ثروت‌مندان و زمینداران، مالیاتها و سایر دریافتیهای پولی بود که به شاه تعلّق می‌گرفت. نیروی کار در چنین نظام اقتصادی از بومیان و بردگان تأمین می‌شد و بازرگانی خارجی، توسّط دولت هدایت شده و در قالب سیاست اقتصادی ـ مالی مشخّصی بود. چنین دولتی دارای نیروی نظامی ثابت و مزدور (موّقت) بود. نیروی دائم توسط شخصی که منصوب شاه بود فرماندهی و اداره می‌شد. چنین شخصی پس از شاه فرمانده کلیّه نیروهای دفاعی بود. تنها مقدونیه و پرگام دارای خدمت وظیفه اجباری برای جوانان بود. در سرزمینهای سلوکی‌نشین فراخوانی عمومی جهت خدمت در جنگ معمول بود. در کنار سیاستها و ضوابط اقتصادی یونانی، شیوه‌های شرقی نیز بودند و اقتصاد شاهی به این ترتیب به پیش می‌رفت.

قشر کارگر و تولیدکننده، مزدبگیران و بردگان، خارج و دور از زندگی فرهنگی بوده و به همین دلیل با هلنیسم و هلینزه شدن تماس و ارتباطی نداشتند. همین‌طور حاشیه‌نشینان، ساکنان مناطق کویری، استپهای آسیای صغیر و مناطق کوهستانی، هلنیسم را عمیقاً لمس نمی‌کردند. حاملان فرهنگ و اقتصاد هلنی یا به سخن دیگر دارندگان زندگی فرهنگی و اقتصادی هلنی، شهروندان مالک یا به سخن دیگر طبقه بورژوا، پولیسهایی که دارای زبان و آداب و سنن، ساختمانها، کارمندان و نظام اداری و مدارس و مجامع هستند، بوده‌اند. پولیسها اصولاً بر امور کشاورزی و تولیدات کارگاهی متمرکز بوده و به تجارت نیز می‌پرداختند و مانند پولیسهای عصر شکوفایی یونان نبودند. آنها دارای یک نظام خودگردان بودند. رجال برجسته کشوری به عنوان نمایندگان پادشاه و نیز در کنار او، در امر شهرسازی شرکت مؤثر داشتند.

شهرهای قدیمی یونان با همان سیاستهای یونان کهن اداره می‌شدند. این نظریه در مراحل اجرایی آن شامل شهرهای قدیمی حاشیه آسیای صغیر نیز می‌شد، زیرا پیش از مقدونیان نیز یونانیان در آنجا حضور داشتند. شهرهای یونانی الزاماً از سدهٔ سوّم پیش از میلاد در ردیف شهرهای قدیمی که زبان، آداب و سنن یونانی در آنها متداول بود، شناخته شده‌اند. رومیان با صادر کردن اعلامیه آزادکردن این شهرها، آنها را از مقدونیان گرفته و از سال ۱۹۶ ق.م. ضمیمه امپراتوری خود کردند.

روابط این دولتها با توجّه به تحولاّتی شکل می‌گرفت. جنگها، پیمانهای اتّحاد، ائتلافها و ضرورتاً ازدواجهایی سیاسی در دو خانواده سلطنتی، خطّ مشی و تحوّلات سیاسی و دیپلماسی را تعیین می‌کرد. اندیشه و اعتماد به نفس مقدونی که اصالت یونانی داشت، برای مدّت درازی در نزد شاهان یونان پس از اسکندر اعتبار خود

را حفظ کرد.

هدف آنها از جنگ با دشمنان، از بین بردن دشمن نبود، بلکه هدف این بود که وی را به طرف خود آورده و او را با خود متّحد کنند و ضرورتاً سرزمین او را بگیرند. تنها مشکلی که یونانیان داشتند و با همهٔ معیارهای آنان بیگانه بود قوم گالات بود که با پیشروی خود در سال ۲۷۹ پیش از میلاد حاکمیّت مقدونیه را در هم شکست. با این عمل گالاتها (گالیها)، جنبشهای استقلال‌طلبی در متصرّفات یونانیان آغاز شد و سِلتها (سلتیها، کِلتها) در اروپای مرکزی بر جریان هلنیسم اثر گذاشتند. گالاتهای آسیای صغیر و امپراتوری تیلوس در رأس سلتهای شرقی قرار داشتند. سیاست خارجی در این هنگام سه مرحله داشت. در سدهٔ سوّم پیش از میلاد «سیستم یا نظام اداره امور توسّط قدرتهای بزرگ، همراه با توازن و برابری که در آن مصر (بطالسه)، سلوکیان (به رهبری سلوکوس) و مقدونیان (به رهبری آنتی‌گون) به ویژه در سرزمینهای اژه‌ای، معتبر بود. کارتاژ و سیسیل نیز از سیاست هلنی پیروی می‌کردند. جدا شدن باختر و پارت از قلمرو سلوکیان، نخستین دگرگونی مهیب برای سلوکیان بود. به دنبال آن حمله روم به سیسیل ضربه دیگری بر سلوکیان وارد کرد. آنتیوخوس سوّم می‌خواست سیاستهای خود را همانند اسکندر مقدونی بکند، ولی شرایط و زمان اجازه این کار را به او ندادند و سلوکیان در سال ۶۴ پیش از میلاد به پایان عمر سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی خود رسیدند. خودکامگی و خودمختاری پولیسهای یونانی از باختر و ماد شروع شد و سیاست تجزیه امپراتوری بیش از پیش شتاب گرفت. تجزیه امپراتوری سلوکی ناشی از نابسامانی عملکرد شاهان این سلسله بود، نه نتیجه تأثیرات و پیشرویهای روم.

در یک جمع‌بندی کوتاه می‌توان گفت که اسکندر مقدونی به عظمت

تمدّن و فرهنگ شرقیان پی برده بود و با سقوط دولت هخامنشی، در این پیشرفت فرهنگی وقفهٔ دهشتناکی روی داد و زمینه را برای مهاجمه فرهنگی جانشینان اسکندر در ایران (سلوکیان) فراهم کرد. اسکندر مقدونی غیر از ایران، سرزمینهای دیگری را نیز فتح کرد، ولی به فرهنگ و معرفت ایرانیان و غنای تمدّن این مردم بهای ویژه‌ای داد. غنا و قِدمت تمدّن و فرهنگ، سنن و آداب ایرانیان آنچنان فاتح مقدونی را مجذوب کرده بود که وی با ساقط کردن امپراتوری هخامنشی، اصلاً مغرور نشد. اسکندر پس از کشته شدن داریوش سوّم به دست بسوس ساتراپ باختر، عنوان پادشاهی ایران را بر خود نهاد و کوشید که خود را به سلاله هخامنشیان نزدیک کند. به همین دلیل «لباس شاهان هخامنشی» را به تن کرد و همین کار اسکندر، موجب خشم بسیاری از مقدونیان شد. یکی از این مخالفان «فیلوتاس» بود که اسکندر دستور داد او را اعدام کنند و پدر وی پارمنیون که یکی از دوستان و از رجال برجسته نظامی سپاه اسکندر مقدونی بود، متعاقب اعدام پسرش فیلوتاس، به قتل رسید.

اسکندر مقدونی اخلاقاً خود را مدیون خانوادهٔ داریوش سوّم می‌دانست و از این رو بسوس را به جرم قتل داریوش، اعدام کرد.

فاتح مقدونی با بستن پیمان همسری با رکسانه دختر شاهزاده سغدی، سیاست آشتی خود را با ایرانیان آغاز نمود. وی بر این اساس مراسم ویژه دربار پارسیان را به اجرا درآورد و تداوم آن را حفظ کرد. و در برابر عروس ایرانی زانو زد، وی احتمالاً به خاطر عدم تفاهم فرهنگی بابسیاری از مقدونیان از جمله با کالیستن همکلاسی سابق او که با وی با هم در کلاسهای دروس ارسطو دائی کالیستن شرکت می‌کردند، ناگزیر از نشان دادن عکس‌العملهای خشن و جدّی بود. کالیستن نویسنده کتاب «رُمان اسکندر»

به دستور وی اعدام گردید. اعدام کالیستن را به سال ۳۲۷ پیش از میلاد نوشته‌اند. داعیه الوهیّت داشتن اسکندر را کالیستن به جامعه یونان منتقل کرده بود. فاتح مقدونی در همان سال به خاطر همین اختلافها در بینش و سلایق خود با یاران خود خشمگینانه دستور داد کلیتوس (Klytos) که از دوران کودکی با وی دوست بود را نیز اعدام نمایند.

فیلیپ پنجم پادشاه مقدونی در اوایل سدهٔ دوّم پیش از میلاد، نام پسر ارشدش را که جانشین وی گردید و علاقه‌مند به بازگرداندن وحدت به جامعه یونان باستان بود، را «پارسی» گذاشته بود. اسکندر مقدونی تصمیم داشت که پارسیان و مقدونیان را در هم آمیخته و در قالب واحدی به‌عنوان طبقه بالا و ممتاز جامعه یونان درآورد. وی این اقدام را در سال ۳۲۴ پیش از میلاد آغاز نمود و پس از فوت ناگهانی وی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد و آغاز جنگهای دیادوخ در همان سال فوت اسکندر، طبعاً سیاستهای دیگری اعمال می‌شد و سرانجام با تأسیس دولت سلوکی و روی کار آمدن سلوکوس یکم، هنوز سیاستهای اسکندر در ذهن جانشینان وی بود. سلوکوس نیز خود را ابتدا شاه ایران اعلام کرد و چه در زمان حیات اسکندر و نیز پس از آن همسران ایرانی برگزید. اسکندر آنچنان اعتمادی به ایرانیان داشت که در زمان حیاتش جوانان ایرانی را با امتیازات برابر با جوانان مقدونی، وارد ارتش خود کرد. او در مجمع عوام یونان به‌عنوان شاه پارسی در آسیا خوانده می‌شد. نه تنها نظامیان ایرانی با مقدونیان متساوی‌الحقوق قلمداد می‌شدند، بلکه ایرانیان و مقدونیان از حقوق اجتماعی برابری برخوردار شدند.

گفتنی است که پیش از به قدرت رسیدن اسکندر مقدونی، در یونان اختلاف و تضاد به نحو گسترده وجود داشته است.

خاندان حکومتی چه در آتن و

اسپارت و چه در مقدونیه و مناطق دیگر عمدتاً برای کسب قدرت و به دست آوردن امتیازات بیشتر به بدترین توطئه‌ها متوسّل می‌شدند و نبرد علیه دشمنان خود را که پایه و اساس آن همین دسیسه‌ها است، را «جنگ مقدّس» می‌نامیدند و تحت این عنوان، کشتارهای وسیع می‌کردند. یکی از این به اصطلاح جنگهای مقدس از سال ۳۵۶ تا ۳۴۶ پیش از میلاد علیه «فُکها» درگرفت. جنگ علیه فُکها به این دلیل صورت گرفته بود که فُکها متّهم به بی‌حرمتی به حریم معبد دلف (دلفی) شده بودند. فیلیپ مقدونی پدر اسکندر چنین جنگی را به راه انداخته بود. فیلیپ مقدونی و پس از وی پسرش اسکندر قدرت خود را در انسجام وحدت اقوام دیگر یونانی با مقدونیان می‌دانستند. این اقوام عبارت بوده‌اند از: هلنها، اسپارتها، مقدونیها، آتنیها و ایونیها. در همان جنگ مقدّس، آتن و اسپارت که پیشتر، نبردهای سهمگین با هم داشته‌اند از جمله جنگهای پلوپونز و مانند آن، هم‌اکنون با هم متحد شده و حتّی از فُکها جانبداری می‌کردند ولی دسیسه‌های فیلیپ مقدونی، احساسات فرهنگی یونانیان را تحریک نموده و نبرد را از فُک‌ها برد و سرزمینهای متعدّدی را به وسیله اینگونه توطئه‌ها به‌دست آورد، از جمله پوته‌دای و تسالی، متون، ستاژیر و اُلینت.

گفتنی است که ستاژیرزادگاه ارسطو فیلسوف ناتورالیست، شاگرد افلاطون و استاد اسکندر و کالیستن است. فیلیپ مقدونی کوشید تا یونانیها را علیه ایرانیان متّحد کرده و جنگ مشترکی علیه پارسیان را در پیش گیرند. این جنگ را جنگ علیه بربرها نامیدند، یعنی جنگ علیه کسانی که زبان و تمدّن آنها با یونانیان تفاوت دارد. هلنها که مردمانی هنرمند و فنّی بودند، مقدونیان را انسانهایی کودن و بی‌هنر می‌دانستند. سربازان هلنی در جنگهای اسکندر علیه ایرانیان، به هنگام احداث پلی بر روی

رودخانه‌ای در لبنان به این مطلب صراحتاً اشاره کرده‌اند. به این ترتیب وقتی اسکندر ایران را به خاطر عدم اشراف داریوش سوّم (۳۳۶-۳۳۱ پیش از میلاد) آخرین پادشاه هخامنشی، بر مسائل نظامی و از جمله بر نظام فرماندهی در جنگ گرفت، با مردمانی پیشرفته دارای قوانین و نظام اداری و دیگر ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی قابل تحسین روبروگردید. اسکندر وقتی چنین ایرانی را گرفت نتوانست از این همه پیشرفت چشم بپوشد و آنها را به کنار بگذارد، لذا بر آن شد که دو قوم مقدونی و ایرانی را در هم ادغام کرده و خلأهای فرهنگی یونانیان را بدین وسیله پر کند. اسکندر برای اینکار دلایل موجّهی داشت که از بابل و مصر به این صورت بهره نگرفت و خود را شاه بابل یا مصر ننامید. بلکه خود وی و یونانیان و به ویژه مجمع ملّی یونان او را شاه پارسی در آسیا نامیدند. اسکندر تحمیل سلطهٔ فرهنگی یونانیان به ملل مغلوب را مقدّم به تحمیل سلطهٔ سیاسی و نظامی به آنان می‌دانست.

همای

همای نام یکی از دختران کی گشتاسب است که به اسارت ارجاسب درآمد و اسفندیار او را با به آفرین آزاد کرد. همای در اوستا به صورت هومایا یا هومَیا یا هومایه یا هومیه آمده و به معنی فرخنده و همایون است. در فروردین یشت به فروهرش درود فرستاده شده است. در پهلوی هماک گویند.

همای

به روایت بندهشن، پادشاهی همای سی سال بود. در شاهنامه سلطنت او سی و دو سال آمده است. لقب همای را فردوسی چهرزاد و گروهی چهرآزاد و طبری شهر آزاد نوشته‌اند. بعضی از مورّخان قدیم اسلامی چون حمزه، نام دیگری برای همای ذکرکرده‌اند که شمیران است، که

بی‌تناسب با نام سمیرامیس ملکهٔ داستانی آشور نیست. برخی از مورّخان اسلامی نام همای را، خمانی یا خمای نوشته‌اند.

بنابه روایت فردوسی بهمن را پسری به‌نام ساسان بود، ولی شاه وصیت کرد که جانشین او کسی است که از همای دختر وزن او تولد شود. همای پس از مرگ بهمن به تخت نشست و سه ماه بعد پسری آورد، که او را داراب نامیدند. چون ملکه نمی‌خواست که از سلطنت کناره گیرد او را در صندوق نهاده در آب فرات افکند، و گازری وی را از آب برآورد و او را داراب نامید و پس از اینکه به حد رشد رسید، و آوازهٔ دلاوری او را در جنگ با روم شنید، همای او را خواست و پادشاهی را به او داد.

همدان

همدان نخستین پایتخت ایران است. این شهر در زمان نخستین شاهنشاه ماد یعنی دیاآکو به پایتختی برگزیده شد. درباره وجه تسمیه نام این شهر اختلاف است. پیش از تأسیس دولت ماد این شهر «آکه‌سائیا» نام داشت و به معنی شهر کاسی‌ها یا کوسی از اقوام قبل از آریاییها بود. یونانیان آن را «اکباتان» می‌خواندند که در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی هگماتانا آمده که به قول بعضی از باستان‌شناسان مرکب از دو جزء هنگ (به معنی جای) و متا (به معنی گردآمدن و اجتماع) است و روی هم به معنای محل تجمع و گردآمدن است. ظاهراً نام اصلی همدان «آمادانا» بوده است چون آشوری‌ها مادها را «آمادا» می‌نامیدند و لفظ «آن» در زبانهای ایرانی پساوند مکان است؛ بنابراین همدان به معنای مکان و جایگاه مادها است. هرودوت مورخ یونانی بنای شهر همدان را به دیوکس (دیاآوکو) نخستین پادشاه ماد نسبت می‌دهد. این پادشاه که در قرن هفتم پیش از میلاد می‌زیست همدان را به پایتختی خود

برگزید و کاخی شگفت و مستحکم به صورت دژی هفت قلعه در هم بساخت. این قلعه‌ها هر یک در درون یکدیگر قرار گرفته بودند و دیوار هر دژی را به رنگی درآورد. دیوار اول را سفید، دیوار دوم را سیاه، سوم را ارغوانی، چهارم را آبی، پنجم را سرخ نارنجی و ششم را به رنگ زرین درآورد و در درون آن هم کاخی بلند برای سکونت شخص شاه بساخت. سکنه شهر در بیرون حصارها سکنی داشتند. آخرین دیوار قلعه به وسعت شهر آتن بود و این قصر دارای سیصد تا هزار اتاق بود و هر اتاقی را هشت درب آهنی بوده است. ظاهراً گفتار هرودوت اغراق‌آمیز می‌باشد.

پولی بیوس مورخ یونانی (۲۰۴-۱۳۲ق.م.) می‌نویسد: در دامنه کوه الوند که بیونانی آن را اورونتس گویند، کاخ عجیب و محکم شاهی قرار داشت. مساحت زمین زیر کاخ شاهی در حدود ۱۳۰۰ متر است. وضع ساختمانی و آرایشهای آن به توصیف در نمی‌آید. چوبهایی که در آن به‌کار رفته از زر و سیم و درها و ستونها و رواقها با هزاران گونه کنده‌کاری و نقش و نگار آراسته شده و یک تیر چوبی عاری از زیور و یک دیوار بی‌پیرایه در آن یافت نمی‌شود. حتی کاشیهایی که زینت‌بخش دیوارهای درونی قصر است با پوششی از آب نقره سیم‌اندود گشته و همه چوبها از جنس سرو و کاج می‌باشد.

یکی دیگر از بناهای جالب همدان در پیش از اسلام کاخ «آناهیتا» بوده که تا زمان آنتیخوس کبیر (۲۰۹ق.م.) از خرابی آن جلوگیری بعمل می‌آمده است. بعداً به امر آن پادشاه، ورقه‌های طلا و نقره ستونهای معبد مزبور و آجرهای مطلای آن را کنده و ذوب نمودند و از نقره و طلای خالص که به‌دست آمد بالغ بر چهار هزار تالان سکه زدند که معادل یک میلیون پوند رایج کنونی بود. اسکندر پس از غلبه بر ایران به معبد آناهیتا دستبرد زد و ورقه‌های طلای ستونها و دیوارها را به

غارت برد. هفستیون محبوبه یونانی اسکندر در دومین ورود آن سردار به همدان وفات کرد. «داریوش، شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها پسر ویشتاسب هخامنشی. داریوش شاه گوید این است کشوری که من دارم از سکستان آن طرف سغد تا کوشا (حبشه) از هند تا سارد (آسیای صغیر) که آن را اهورامزدا بزرگترین خدایان به من داده است. اهورامزدا مرا و خاندانم را پاس دارد».

این لوح ظاهراً اکنون در خزانه جواهرات بانک ملی تهران است. قطعه‌ای شکسته از دهانهٔ ظروف نقره که قطر دهانه آن هفت سانتی‌متر و نیم و طول بلندترین قسمت آن دوازده سانتی‌متر می‌باشد. ضمناً اشیاء دیگری در تپه هگمتانه به دست آمده یکی که باقی مانده، عبارت ریخته‌ای به خط میخی بر روی آن ظرف شکسته بدین صورت خوانده می‌شود.... شاه که برای سرای شاهی درست نمود.

سنگ‌نبشته اردشیر دوم: قطعه ته ستونی از سنگ به‌نام اردشیر دوم در همدان کشف گردیده که ترجمه آن بدین قرار است:

«چنین گوید اردشیر، شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها، شاه این سرزمین پسر داریوش شاه. داریوش شاه پسر اردشیر شاه، شاه شاهان شاه کشورها، شاه این سرزمین پسر داریوش پسر اردشیرشاه، اردشیر پسر خشایارشا و خشایارشا پسر داریوش شاه، این کاخ را به لطف اهورامزدا و ناهید و مهر من ساختم. هرمزد و ناهید و مهر مرا از همه بدیها حفظ فرمایند و آنچه من ساختم از گزند و آسیب محفوظ دارند.

غیر از این کتیبه‌ها نفائسی از طلا و نقره در همدان پیدا شده است.

به مسافت دورتر از گنجنامه در قسمت بالاتر دامنه الوند بنایی از عهد ساسانی به‌نام «مطبخ خسرو» وجود دارد که ویرانَه آن باقی است.

همدم‌السلطنه پهلوی

بزرگترین دختر رضاشاه و همسر

اول او صفیه (تاجماه) بود که در سال ۱۲۹۱ متولد شد. او دارای سه فرزند به نامهای امیررضا آتابای ـ سیمین آتابای و سیروس آتابای بود. او پس از مرگ رضاشاه از شوهرش طلاق گرفت و پس از مدتی از ایران اخراج شد.

همسپمئیدیم

همسپتمدم، نام گاهنبار ششم است.

گهنبار همسپتمدم یا hamaspathmaedaya اوستایی در سیصد و شصت و پنجمین روز سال واقع می‌شود و پنج روز آخر سال جشن همسپتمدم است. ایرانیان قدیم می‌پنداشتند که انسان در این گهنبار آفریده شده است. این جشن به فروهرها اختصاص دارد و در این هنگام است که فروهرهای درگذشتگان برای سرکشی بازماندگان خود بر زمین فرود می‌آیند.

«اول لواحق زائده اول گهنبار ششم است و در این روز بود که خداوند مردم را آفرید و نام آن همشفئمیذمگاه است».

هندواروپایی

مللی هستند که مساکن آنها از هند تا اقصی بلاد اروپاست. یعنی در اروپا کلیهٔ سکنهٔ آن به استثنای مردمانی که از نژادهای دیگرند (مانند ترکها، مجارها، فین‌ها، سامویدها و یهودها) و در آسیا فقط هندیهای آریایی ـ ایرانیها به‌معنی اعم (کلیهٔ مردمانی که از شعبهٔ ایرانی آریاییها منشعب‌اند) و ارامنه.

هنگ افراسیاب

قصر زیرزمینی افراسیاب پادشاه تورانی.

هوآر (کلمان)

شرق‌شناس فرانسوی (۱۸۵۴ ـ ۱۹۲۶).

هوارزمی

نامی است که در سنگ نبشتهٔ نقش

رستم در کتیبهٔ داریـوش بـزرگ آمـده و غرض از آن خوارزم است. ایـن واژه در اوستا به صورت خوا یریزْم آمده است. خـوارزم یکـی از کـهنترین سـرزمینهای تاریخی و مهد تمدن ایران باستان است. پیش از آنکه پادشاهی ماد در پایان سدهٔ هشتم پـیش از مـیلاد در مـغرب ایـران به‌وجود آید گروهی از ایرانیان در آنـجا شهریاری داشتند.

هوایی ریزیم

خوارزم که در اوستا «هوایی ریزیم» و در سنگ نبشته داریوش نوشته شده و در کتاب استرابون «خوارزمی‌ای» آمـده همان خوارزم و خیوه است. این ایالت با نام باستانی خوارزمیا بـر کـران سـفلای آمودریا قرار داشت و پس از حملهٔ مغول به خیوه معروف شد.

بـنابر اسـاطیر ایـرانـی پـادشاهان خـوارزم از نـوادگـان کـیخسرو بـودند و درقصری به نام «فیر» می‌زیستند.

هوتَئوسا

زنِ شاه گشتاسب از خاندان نوذران است.

هوتخشان

گروه پیشه‌وران و کارگران در عصر اوستایی.

هوخت

گفتار نیک. یکی از سه اصل دین زرتشـــتی است و هـمواره هـومت و هوخت و هوورشت با هم آمده‌اند.

هورپتیل ـ سلسله (۱۳۵۰ـ۱۳۳۰ ق.م.)

بـا انقراض سـلسله اپـرتی، ایـلام جزئی از مـتصرفات دولت کـاسی بـابل گردید و حاکمانی از سـوی ایـن دولت ادارهٔ امور ایلام را بـه دست گـرفتند. بـا شروع دوره دوم فترت، اقوام مختلفی به ایلام کوچ کردند و در آنجا ساکن شدند.

با وجود سلطهٔ درازمدت بیگانگان

بـر ایلام در دوران فترت، از سلطنت شاهی ایلامی به نام تپتی ـ اهر در حدود سال ۱۴۰۰ ق.م. اطلاع داریم. پایتَخت حکومت او شهر شوش بود. سنگنوشتهٔ بزرگی از وی به‌دست آمده است که در آن خود را آزادکنندهٔ کشور ایلام از تسلط شاهان کاسی بابل خوانده و اطلاع داده است کـه معبدی از آجر پخته بـرای خـدای ایـنشوشینک ساخته است. از سرنوشت تپتی ـ اهر اطلاعی نداریم ولی از قرائن چنین برمی‌آید که سلطنت او به‌وسیلهٔ کاسیهای بابل به آخر رسیده است. دوره دوم فترت در سال ۱۳۵۰ ق.م. پایان گرفت و سرانجام حکومت ایلامی ایجاد شد. تنها شاه این حکومت هورپتیلَ نام داشت که قوم هوری بود. هوریها قومی غیر آریایی بودند که در شمال زاگرس سکونت داشتند. هورپتیلَ بـه بـابل حمله کرد و چهار سال بر بخشهایی از سرزمین بابل حکومت کرد. اما در جنگ با آشور ـ اوبلیط اول، شاه آشور، شکست خورد و به طرف ایلام عقب‌نشینی کرد.

در سال ۱۳۳۰ ق.م. کوریگلزوی دوم، شاه کاسی بابل، با مغلوب کردن هورپتیلَ سرزمین ایلام و شهر شوش را فتح کرد. هورپتیلَ تسلیم و حکومت وی منقرض شد.

هوردت

۱) خرداد، نام یکی از امشاسپندان است که موکل ماه خرداد است، ۲) نام ماه خرداد و نام روز ششم از هر ماه است.

هوری

در شمال غربی بابل قدیم، قومی به نام سوباری بوده‌اند. در این سرزمین در حدود دو هزار سال ق.م. اقوام مختلفی من جمله هوری‌ها ساکن بوده‌اند. هوری‌ها از اصل در نواحی مجاور دریای خزر ساکن بودند و از آنجا متوجه سوریه شدند. متون بازمانده از آنان نشان می‌دهد که خود آنان قفقازی، اما



چند نمونه از ظروف هوری که در نوزی پیدا شده

طبقهٔ حاکم بر آنان هند و اروپایی بوده و همان میتانی‌ها هستند که استفاده از اسب را به آنان آموخته‌اند. نام خدایان هند و اروپایی نیز در کتیبه‌های آنان دیده می‌شود. پایتخت قوم هوری‌ها ظاهراً اورفا بوده است.

هوسپارم نسک

نام یکی از نسکهای اوستای قدیم است که بنابر دینکرت شامل هیربدستان و نیرنگستان بوده و در آن از موضوعاتی مانند خانواده و ازدواج و مالکیت سخن می‌رفته و دارای ۶۴ کرده یا فصل بوده است.

هوسرو

خسرو، خوش‌نام، خوش آوازه، نیکنام، مشهور، محترم. در سانسکریت susravas آمده است. عنوانی است که به چند تن از شاهان ساسانی داده شده است.

هوش بام

نماز یا دعای هوشْبام در خرده اوستاهایی که میان زرتشتیان ایران رایج است.

هوشترماه

هوشیدرماه، نام یکی از موعودهای دین زرتشتی است که در هزارهٔ دوم پیش از رستاخیز ظهور خواهد کرد.

«اوخشیت نمه uxšyat-nomah یعنی پرورانندهٔ نماز و نیایش. امروزه اوشیدر ماه یا هوشیدرماه گویند. در آغاز هزارهٔ دوازدهمین دگرباره دوشیزه‌ای از خاندان بهروز در دریاچهٔ هامون تن خویش شسته بارور خواهد شد و پس از نه ماه هوشیدر ماه متولد خواهد شد و به سن سی سالگی به رسالت خواهد رسید. در هنگام ظهور وی خورشید بیست شبانه‌روز در میان آسمان غیر متحرک خواهد ایستاد. در عهد سلطنت روحانی هوشیدرماه ضحاک از کوه دماوند زنجیر گسیخته دست بستم و کینه خواهد گشود و به فرمان اهورامزدا یل‌نامور گرشاسب نریمان از دشت زابلستان برخاسته آن ناپاک را هلاک خواهد کرد.»

(یشتها ۲، ص ۱۰۱ ـ پورداود)

نام دختری که به هوشیدرماه آبستن خواهد شد در اوستا و نگهوفدری vanhu-fedhri آمده و در سد در بندهش نام او «وه‌بد» آمده است.

هوش قوری

هنگامی که از مرز ایران و عراق وارد می‌شویم نخستین بنایی که به چشم می‌خورد در فاصلهٔ ۲۲ کیلومتری از مرز کنار جادهٔ تهران بغداد خرابه‌های قصر شیرین است که خسروپرویز برای زن محبوبش شیرین در اینجا کاخ مجللی ساخته بود که در سال ۶۲۸ م. به دست هراکلیوس امپراتور روم به آتش کشیده و ویران شد. یک آتشگاه در کنار آن قرار داشت که آن را چهار قاپو یعنی چهار در گویند.

در چهار گوشه اطاق هنوز گوشوارهای طاقی که سابقاً اطاق را می‌پوشانیده دیده می‌شود. این بنا را با

سنگ نتراشیده و ملاط ماسه و آهک ساخته بودند. در شمال آتشگاه، کاخ خسرو دوم دیده می‌شود که آن را کاخ خسرو نامند. هنوز دالانهایی که به‌جای پی برای تختگاه کاخ ساخته شده بود دیده می‌شود. این کاخ در شرق، یک مهتابی و یک ایوان وسیع داشته وبا یک گنبد، پوشیده شده بوده است.

در فاصله پنج کیلومتری قصرشیرین در محلی موسوم به هوش قوری آثار بنای دیگری منسوب به خسرو دوم دیده می‌شود.

هوشنگ

نام او در اوستا هئوشنگه Haosangha آمده و به قول یوستی Justi معنی نام او فراهم سازنده منازل خوب می‌باشد. اسم وی چنانکه برخی از فرهنگ‌نویسان پنداشته‌اند مرکب از هوش و فرهنگ نیست و منشأ این لغت سازی این شعر شاهنامه است:

گرانمایه را نام هوشنگ بود
تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود.

در اوستا هوشنگ با صفت پرذاته Paradhata (پیشداد) آمده که به معنی قانون گزار نخستین می‌باشد. عنوان پیشداد در شاهنامه از هوشنگ تازاب به پادشاهان یک سلسله اطلاق می‌شود. در دین کرد آمده که هوشنگ خواجهٔ جهان بود و دو ثلث دیوان را بکشت و رسم زراعت و کشاورزی را به مردم بیاموخت. در بندهشن آمده که هوشنگ و گورک نخستین پدر و مادر ایرانیان بودند. بنا به زات اسپرم از کتب پهلوی مهاجرت ایرانیان از خونیرث (کشور مرکزی آریاها) به کشورهای خارجی در زمان هوشنگ روی داد و این مهاجرت روی گردهٔ گاو نری موسوم به سرسئوک انجام گرفت. سه آتش بر روی این گاو روشن بود و چون مهاجران می‌خواستند از دریا بگذرند این آتشها به دریا ریخت وگوهر آنها یکی بود و به سه بهره شد و دوباره در سه جای فروزان گشت و به آذر فرنبغ (آتش موبدان در فارس) و آذر

گشنسب آتش پادشاهان و ارتشتاران (در آذربایجان) و آذربرزین مهر (آتش کشاورزان در خراسان) موسوم گَشت. در بندهشن آمده که هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشیک پسر گیومرث بود.

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان پیشدادی است که پس از گیومرث ۴۰ سال پادشاهی کرد و انتقام پدر خویش سیامک را از دیوان بکشید و آتش را او پیدا کرد و جشن سده را که در دهم بهمن و پنجاه روز به نوروز مانده است او بنیاد نهاد. آن داستان چنین است که روزی ماری را دید و شاه به سوی وی سنگی انداخت. آن سنگ بر سنگ دیگر آمد و اخگری از آن بر جست و به گیاهان خشک که در گرد آن بودند رسید وآتش گرفت. شاه به این واقعه فال نیک زد و جشنی به‌نام سده بر پا کرد. فردوسی فرماید:

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته ولیکن زراز
پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هر آن کس که بر سنگ آتش زدی
ز او روشنایی پدید آمدی

کریستنسن دانمارکی در کتاب «نخستین بشر و نخستین شاه» می‌نویسد که پرذاته با کلمه پارالاتس Paralatos نام سکایی برابر و از یک ریشه است. وی هوشنگ را همان تارگیاتس Targiatos می‌داند که نخستین بشر سکایی است و پدرخاندان پارالاتایی است که همان پیشداد باشد و معتقد است که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت این افسانه را از قوم سکاها که قومی آریایی بودند گرفته‌اند.

هوکر

نام کوهی است در ایران‌زمین. «هوکر در اوستا هوکئیریه نام بلندترین قلهٔ کوه هربرز (البرز) است و رود اردویسور از بالای آن به بلندی هزار قد آدمی سرازیر گشته به دریای فراخکرت

فـرو مـی‌ریزد. مـعنی لفـظی هـوکئیریه خوب کنش است.»

(یشتها ۱، ص ۱۴۸ ــ پورداود)

هولاکو: ← هلاکوخان

هومان

هومان پهلوان تورانی پسر ویسه و برادر پیران است که سپهبد افراسیاب بود. شکل کهن‌تر آن hŏman است. این واژه هم‌ریشه است با گیاه معروف هوم hŏm

هومای

هما، همای، نام خاص است به معنی فرخنده و همایون.

همای دختر فره‌ماه freh mah از خاندان موبدان است که نامش در بخش ۳۱ بندهشن آمده است.

همای دختر وهومن vohuman (= بهمن) ملقب به چهره آزاد که سی سال سلطنت کرد.

همای دخترکی گشتاسپ است که در فروردین یشت به فروهر او درود فرستاده شده است. این دختر با خواهرش اسیر ارجاسپ تورانی می‌گردند و برادرشان آنها را نجات می‌بخشد.

«در یادگار زریران آمده است که کی‌گشتاسپ برای تشویق لشکریانش چنین گفت: کیست در میان شما ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دختر خود هماک را که در کشور زیباترین زن است بدو دهم و از برای او در کاخ زریر جای سازم و او را سپهبد لشکر گردانم.»

(یشتها ۱، ص ۳۹۱ ــ پورداود)

«همای نام یکی از خواهران اسفندیار است که ارجاسپ او را اسیر کرده در قلعهٔ رویین دژ نگاه داشته بود و نام دختر بهمن بود. (برهان)

هومبان هلتش سوم

آخرین پادشاه عیلامی ۶۴۸ تا ۶۴۲ ق.م.

هومبن

وی در رأس خدایان ایلام قرار داشت و در سراسر ایلام پرستش می‌شد. او همسر الهه‌های پینیکیر و کی‌ریریشَ محسوب می‌شد.

هومبن ــ تهره: ← ایلام نو

هومتنام

نام یکی از نیایشهای اوستایی است که با این واژه شروع می‌شود.

هوم (هئومه)

هوم که در دنیای مینوی ایزد است و در دنیای گیتیی گیاه، دشمنان را دور می‌سازد، درمانبخش است و سرور گیاهان به شمار می‌آید. همتای هندی آن «سومه» است که هم گیاه است و هم خدا.

هوم آسمانی را پسر اورمزد به شمار آورده‌اند و او را موبدی آسمانی دانسته‌اند که همانند موبدان به خدایان فدیه نثار می‌کند. فشردن آیینی این گیاه، باپدیده‌های آسمانی همچون تابش خورشید و بارش باران پیوستگی دارد. فشردن این گیاه نوعی قربانی غیر خونین است. قربانی شدن او موجب شکست شر است. این گیاه خود به خود نیرو می‌دهد و شفا می‌بخشد و اگر آن را تقدیس کنند نیرویی معجزه‌آسا پیدا می‌کند.

هوم را که در مراسم دینی تقدیس می‌کنند نمادی می‌دانند از «هوم سپید». هوم سپید که آن را گوکَرَن نیز می‌خوانند گیاهی اساطیری است که در ته دریای فراخکرد می‌روید و بی‌مرگی می‌آورد و در بازسازی جهان یا فرشگرد به کار خواهد آمد. اهریمن برای از میان بردن هوم سپید وزغی را در دریای فراخکرد به وجود آورده و در مقابل، اورمزد دوماهیِ مینوی را مأمور نگاهبانی آن کرده است.

به چهار مردی که جزء نخستین

فشـــارندگان هـــوم هســتند فــرزندان شــایسته‌ای عـطا مـی‌شود: ویـوَنگهان، جــمشید را مــی‌یابد؛ آبـتین (اَثْـفیان) صــاحب فـریدون مـی‌شود؛ سِـریت (ثَـریته) گـرشاسب را و پـوروشَسب، زردشت را به پاداش می‌گیرند.

در هوم شخصیت جنگنده‌ای را نیز می‌توان تـصوّر کـرد کـه بـا شـر مـبارزه مــی‌کند. او ایـزدی است کـه خـود در مــراسـم قــربانی، قـربانی مـی‌شود تـا مردمان زندگی بیابند. حضور ایـزدیِ او در روی زمین در گیاه تقدیس شده‌ای که به‌صورت طـبیعی در کـوهها مـی رویـد آشکار است.

هوم یشت

بیستمین یشت اوستا هوم یشت نام دارد. هوم در اوستا «هَئُومَه Haoma» که نـام گـیاهی مـقدس است و هــم نـام پارسایی. ستایش هوم در این یشت فقط در دو بند آمده است، اما «هوم یشت» را هنگام تدوین اوستا در یسناها جا داده‌اند ویسناهای نهم، دهم و یازدهم کـه هـوم یشت نامیده می‌شود، در واقع همان هوم یشت است. از نامهای سی‌گانهٔ روزهـا، روزی نامزد به این نام نمی‌باشد.

هووخ شتر

هــووخشتر بـه سـال ۶۳۳ قـبل از میلاد مسیح به تخت سلطنت سلسلهٔ ماد نشست. در ایــن هــنگام اوضـاع «مـاد» خطرناک بود، ولی او به خوبی تشخیص داد که بی‌درنگ باید اصلاحاتی بکند و توجه خود را قبل از هر چیز به تـقویت سپاه معطوف داشت و قشونی با اسلوب آشوری ترتیب داد. هـووخ شـتر پس از تجهیز سپاه به آسور حمله برد و با اینکه آســوریها ســخت پـافشاری کـردند، سرانجام سردار آسور شکست خورد و قشــون مــاد داخـل آسـور شـد و نـینوا پایتخت آسور را محاصره کـرد و چـون معلوم بود کـه بـه واسـطهٔ اسـتحکامات نینوا محاصرهٔ آن به طول خواهد انجامید هووخ شتر قسمتی از قشـون خـویش را

مأمور کرد تا جلگه‌های حاصلخیز آسور را اشغال کنند، زیرا تصمیم گرفته بود که دشمن را منهدم و نام آسور را از صحنهٔ روزگار محو سازد. سپاه ماد با موفقیت پیش می‌رفت و نزدیک بود پایتخت دولت بزرگ آسور سقوط کند که ناگهان خبر تاخت و تاز حکام در آذربایجان و صفحات مجاور آن به شاه ماد رسید، و او چاره‌ای نداشت جز آن که محاصره نینوا را ترک گوید و به حفظ مملکت خود پردازد. این بود که با سپاه خود قصد دشمن کرد و در نزدیکی دریاچهٔ ارومیه با «سکاها» به جنگ پرداخت و شکست خورد و مجبور شد شرایط سنگین آن را بپذیرد.

تاخت و تاز سکاها در ایران به قول هرودوت بیست و هشت سال طول کشید. هووخ‌شتر، پادشاه یا سردار سکاها را که «ماری‌یس» خوانده می‌شد با تمام سران سپاه سکایی مهمان کرد و همهٔ آنها را در حال مستی بکشت و پس از این نیرنگ با آنها جنگید و چون سپاه سکاها بی‌سرپرست بودند شکست خورده از ماد خارج شدند. هووخ‌شتر پس از اینکه سکاها را از ایران راند، باز به فکر اجرای نیت دیرین خود یعنی انقراض آسور افتاد و گویا اتحادی با پادشاه بابل کرده، کار آسور را یکسره کرده و آسور را میان خود و پادشاه بابل تقسیم کرد. سپس با لیدیه جنگ کرد و این جنگ مدت پنج سال به طول انجامید. سپس «سون‌سیوس» پادشاه «کیلیکیه» و «بخت‌النصر» پادشاه بابل تصمیم گرفتند که رود هالیس سر حد دولتین گردد. پس از آن، واقعهٔ مهمی روی نداد و یک سال بعد از انعقاد صلح در سال ۵۸۵ ق.م. مسیح درگذشت.

هُوِوُی

دختر فرشوشتر و همسر اشوزرتشت است.

هوویشکا

پس از کنیشکای بزرگ مشهورترین

پــادشاهان کــوشانی است و قـلمرو سـلطنت او در هـند بـود. وی مـعاصر کنیشکای دوم در افغانستان است و مانند جدش کنیشکای اول در ترویج و تـبلیغ آیین بودا سعی بلیغ کرد.

هویدا

امیرعباس هویدا فرزند حبیب‌الله در سال ۱۲۹۵ هـ. ش. در تـهران مـتولد شد. وی به‌واسطه مأموریتهای پدرش در کشورهای عربی، در این کشورها بزرگ شد و تحصیلات ابتدایـی و مـتوسطه را در بیروت به انجام رساند. بعد از خاتمه تحصیل در بیروت، به انگلستان و سپس بلژیک رفت و در دانشگاه آزاد بروکسل ثــبت‌نام کـرد و در رشــته‌های عـلوم سـیاسی، اقـتصاد و تـاریخ تـحصیلات عـالی خـود را بـه‌پایان رسـاند. در سـال ۱۳۲۱ هـ. ش. به ایران مراجعت کرد و در وزارت امـور خـارجـه اسـتخدام شـد. هویدا در سـال ۱۳۲۴ هـ. ش. در اولیـن مأمــوریت سـیاسی خـود بـه خـارج از



هویدا

کشور، در پاریس بـا حسـنعلی مـنصور آشنا شد و در همین زمان بود کـه خـبر جـنجال بـرانگـیز شـرکت عـده‌ای از اعـضای سـفارت ایـران در پـاریس و از جـمله هـویدا و چـند نـفر از ایـرانـیان سرشناس دیگر، در قاچاق مواد مخدر، در روزنامه مردم ایران، ارگان حزب توده منتشر شد.

مناصب هـویدا تـا قـبل از رسـیدن به‌مقام نخست‌وزیری، عـبارت بـود از: کــنسولیاری ایــران در ســرکنسولگری

اشتوتگارت آلمان، ریاست دفتر و منشی‌گری مخصوص عبدالله انتظام (وزیر امور خارجه کابینه حسین علاء) در سال ۱۳۲۹ ه. ش. خدمت در کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد به مدت پنج سال، رایزن سفارت ایران در ترکیه در سال ۱۳۳۵ ه. ش. عضویت در هیئت مدیره شرکت نفت از سال ۱۳۳۷ ه. ش. و وزارت دارایی کابینه علی منصور در سال ۱۳۴۲ ه. ش.

بعد از ترور منصور، شاه در میان تعجب همه، هویدا را مأمور تشکیل کابینه نمود. امیرعباس هویدا نیز در ۱۱ بهمن ۴۳ کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد.

از جمله مهمترین وقایع دوران نخست‌وزیری هویدا عبارت بودند از:

واقعه کاخ مرمر و ترور شاه در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴، برگزاری انتخابات دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی و دوره پنجم مجلس سنا، تشکیل مجلس مؤسسان دوم و اصلاح چند اصل متمم قانون اساسی، استقلال بحرین، برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله، لغو قرارداد کنسرسیوم نفت، تشکیل مجدد سازمان بازرسی شاهنشاهی، افزایش بی‌سابقه میزان خریدهای تسلیحاتی از غرب و به‌ویژه آمریکا و انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر در مورد رفع اختلافات ایران و عراق.

سرانجام پس از ۱۳ سال و تشکیل ۷ کابینه، دورهٔ نخست‌وزیری هویدا در مرداد ۱۳۵۶ به پایان رسید. هویدا تا اواسط شهریور ۱۳۵۷ وزیر دربار بود تا اینکه در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ طبق ماده ۳۵ حکومت نظامی بازداشت و در باشگاه شیان که متعلق به ساواک بود، زندانی شد. وی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ توسط نیروهای انقلاب از باشگاه شیان به مدرسه علوی و چند روز بعد به زندان قصر انتقال یافت و در فروردین ۱۳۵۸ پس از محاکمه، اعدام شد.

اسامی وزرا و معاونان هویدا در کابینه‌های او از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶

۱. وزیر دادگستری: دکتر باقر عاملی، دکتر جواد صدر، منوچهر پرتو، صادق احمدی، غلامرضا کیانپور.

۲. وزیر امور خارجه: عباس آرام، اردشیر زاهدی، عباسعلی خلعت‌بری.

۳. وزیر کشور: دکتر جواد صدر، عبدالرضا انصاری، عطاءالله خسروانی، حسن زاهدی، محمد سام، دکتر جمشید آموزگار، امیرقاسم معینی.

۴. وزیر جنگ: سپهبد اسدالله صنیعی، ارتشبد عظیمی.

۵. وزیر دارایی: امیرعباس هویدا، دکتر جمشید آموزگار.

۶. وزیر فرهنگ و هنر: مهرداد پهلبد.

۷. وزیر آموزش و پرورش: دکتر هادی هدایتی، خانم فرخ‌رو پارسا، دکتر احمدهوشنگ شریفی، دکتر منوچهر گنجی.

۸. وزیر راه: مهندس حسن شالچیان، مهندس جواد شهرستانی، مهندس ابراهیم فرح بخشیان.

۹. وزیر بهداری: دکتر جمشید آموزگار، دکتر منوچهر شاهقلی، پروفسور انوشیروان پویان. دکتر شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده.

۱۰. وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس فتح‌الله ستوده، دکتر کریم معتمدی.

۱۱. وزیر اقتصاد: دکتر علینقی عالیخانی، هوشنگ انصاری.

۱۲. وزیر کشاورزی: سپهبد اسماعیل ریاحی، دکتر حسن زاهدی، دکتر ایرج وحیدی، منصور روحانی.

۱۳. وزیر کار و امور اجتماعی: عطاءالله خسروانی، دکتر عبدالمجید مجیدی، امیرقاسم معینی، دکتر منوچهر آزمون.

۱۴. وزیر اطلاعات: سرلشکر حسن پاکروان، هوشنگ انصاری، جواد منصور، دکتر محمد سام، حمید

رهنما، دکتر غلامرضا کیانپور، کریم پاشا بهادری.

۱۵. وزیر آبادانی و مسکن: دکتر هوشنگ نهاوندی، غلامرضا نیک‌پی، دکتر محمد یگانه، دکتر کورس آموزگار، مهندس همایون جابر انصاری.

۱۶. وزیر آب و برق: مهندس منصور روحانی، ایرج وحیدی، حکمت.

۱۷. وزیر مشاور در امور استخدامی: دکتر منوچهر گودرزی، دکتر حسین کاظم‌زاده.

۱۸. وزیر مشاور در امور پارلمانی: دکتر ناصر یگانه، محمود قوام صدری، دکتر عزت‌الله یزدان‌پناه، دکتر ضیاءالدین شادمان.

۱۹. وزرای مشاور: دکتر محمود کشفیان، دکتر محمد نصیری، دکتر عبدالعلی جهانشاهی، جواد منصور، دکتر هادی هدایتی، دکتر منوچهر کلالی.

۲۰. معاون نخست‌وزیر در جلب سیاحان: دکتر قاسم رضایی.

۲۱. معاون نخست‌وزیر: دکتر غلامرضا نیک‌پی، سپهبد تقی مشاور، دکتر فرهنگ مهر، احمد کاشفی، یدالله شهبازی، دکتر حسین تدین، کریم پاشا بهادری.

۲۲. معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اطلاعات و امنیت کشور: سپهبد نعمت‌الله نصیری.

* معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف: نصیر عطار، دکتر منوچهر آزمون، محمدحسین احمدی.

* وزیر مشاور و معاون اجرایی: غلامرضا نیک‌پی، دکتر هادی هدایتی.

* معاون نخست‌وزیر و رئیس دفتر بودجه: عبدالمجید مجیدی، دکتر حسین کاظم‌زاده، دکتر علی هزاره.

* وزیر علوم و آموزش عالی: دکتر مجید رهنما، دکتر حسین کاظم‌زاده، دکتر منوچهر شاهقلی،

دکتر عبدالحسین سمیعی.

* وزیر تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی: دکتر عبدالمجید مجیدی، دکتر منوچهر گودرزی، سپهبد اسدالله صنیعی.

* وزیر منابع طبیعی: مهندس ناصر گلسرخی.

* وزیر اصلاحات ارضی و تعاون روستایی: دکتر عبدالعظیم ولیان، مهندس رضا صدقیانی.

* وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه: مهندس صفی اصفیا، عبدالمجید مجیدی.

* نایب نخست‌وزیر و وزیر مشاور در امور عمرانی و اقتصادی: مهندس صفی اصفیا.

* وزیر مشاور و مسئول طرح حمل و نقل: دکتر منوچهر گودرزی.

* وزیر بازرگانی: دکتر فریدون مهدوی، دکتر منوچهر تسلیمی.

* وزیر صنایع و معادن: فرخ نجم‌آبادی.

* معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان انرژی اتمی: دکتر اکبر اعتماد.

* معاون نخست‌وزیر و سرپرست تربیت بدنی: منوچهر قره‌گوزلو، سپهبد پرویز خسروانی، سپهبد مصطفی امجدی، سپهبد علی حجت کاشانی.

هیئتهای مؤتلفه اسلامی

هیئتهای مؤتلفه اسلامی گروهی از جوانان و روحانیون متدینی بودند که در جریان قیام پانزده خرداد به اندیشهٔ ایجاد یک تشکّل اسلامی برای فعالیتهای سیاسی و فرهنگی در خط رهبریهای امام خمینی افتادند. این گروه پس از تبعید امام خمینی در سال ۴۳، شاخه‌ای نظامی تشکیل داد و تصمیم به ترور سران حکومت و دست‌اندرکاران رژیم گرفت. نخستین اقدام، ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت بود که با موفقیت انجام شد، اما رژیم موفق

به‌دستگیری اعضای این شاخه و به‌طور کلی بیش از یکصد نفر از اعضای این هیئتها شد و آنان را در دادگاه نظامی به‌محاکمه کشاند و چهار نفر از اعضای این گروه را به‌نامهای محمد بخارایی، مرتضی نیک‌نژاد، رضا صفار هرندی و حاج صادق امانی را به اعدام و عده‌ای دیگر از جمله مهدی عراقی را به حبسهای طولانی محکوم ساخت. ارتباط مستحکم با روحانیت از جمله ویژگیهای این تشکل سیاسی بوده است.

هیاطله

دربارهٔ هیاطله، زکی ولیدی می‌نویسد: نام هفتالیها در تواریخ اسلامی به صورت هیاطله آمده است. این کلمه در شاهنامه فردوسی به اقتضای وزن شعر «هیتال» ذکر شده، و جمع آن هیتالیان آمده است. نام دو طایفه از هفتالیان در آثار خوارزمی خرلخ و گنجینه (خنجینه) ذکر شده که کشور ایشان طخیرستان به ضم طاء بوده است. در میان خرلخها طایفه‌ای هم به نام «ابدال» یا «یفتل» بوده است. چینیان سرزمین خرلخ را بر خرلخهای کوهستان تیانشان اطلاق می‌کردند، و به جای ابدال «یه تا» یا «یپ‌تا» گفته‌اند.

هیوآن تسیانگ سیاح معروف چینی که در سالهای ۶۳۰-۶۴۵ از سرزمین هفتالیان دیدار کرده است، نام ساکنان تخارستان بزرگ را به‌صورت «هی ـ ما ـ تالو» نوشته است. وی این کلمه را سانسکریت دانسته، و به چینی به معنای «مردم دامنهٔ کوههای برف‌دار» تفسیر کرده است. این بیان روشنگر آن است که مراد از «هی ـ ما ـ تالو» همان خرلخ (خارلخ) بوده، زیرا معنای «قارلیق» نیز به ترکی «ساکنان سرزمین برف آکند یا برف‌دار» است. در این باره مارکوارت در کتاب وهرود و ارنگ نوشته که اراضی واقع بین جیحون و رود کاشغر را ترکان خرلخ می‌خواندند.

کاملترین معلومات دربارهٔ هیاطله را می‌توان از آثار مورخ مشهور،

مسعودی به‌دست آورد. وی از فتوحات آنان در ایران، و حکومتی که در سال ۷۶۵ میلادی در ترکستان تشکیل داده بودند، آگاهیهای سودمندی می‌دهد. مسعودی از قومی به نام هیاطله تنها در سغد بین سمرقند و بخارا در محلی به‌نام «کشانیه» یاد کرده است و احتمال دارد که آنان همان خرلخهای بخارا بوده باشند.

مسعودی در مواردی دیگر تنها از خرلخها سخن به میان آورده، و با آنان یک قبیلهٔ ترک دیگر را به نام «الیدیه» (یدی) نیز ذکر کرده است. از ایشان در منابع چینی به‌نام «ایتا، اتا، ادا» همراه با خرلخها در حوادث سال ۶۷۳ و همچنین در حوادث ۷۶۳ م. نام رفته است، که در آن زمان هر دو قبیله در شمال قانسو، لیانغ، چاو، و کوههای آلاشان یک ولایت مستقل تشکیل داده و تابع حکومت «نه اویغور» بوده‌اند.

ممکن است جامعهٔ هفتالیان که در شرق نام ترکی «یدی» به معنی هفت داشته‌اند، در تخارستان به «یتی - ال» (یدی ایل) وهیتال، و از طرف ایرانیان به «هفت ایل» نامیده شده باشند، همانند قبیلهٔ «سکز» متشکل از هشت قبیله «سکز اوغوز» که در میان مغولان به‌نام مغولی نایمان شهرت یافتند.

سیاح دیگر چینی به‌نام سونگ‌یو هنگام عبور از ممالک هفتالیان در سال ۵۱۷ اقوام فرمانروای آنجا را به‌نام «تیه‌لو» خوانده، و گفته است که از سوی شرق تا ولایت ختن، و از غرب تا حدود ایران، و از شمال تا تکین در تحت نفوذ آنان بوده است. مارکوارت پایتخت هیاطله را شهر «پوآتین» می‌نویسد و اضافه می‌کند که ظاهراً معنی این نام قلعه یا ارک شاهی بوده است.

نام هیاطله در زبان یونانی اپتالو، و جمع آن افتالیته و به سریانی افتالیت و به ارمنی هپتال و به پهلوی هفتالان آمده است. در منابع چینی نام پادشاه هیاطله «یه - ئی‌تالی‌تو» آمده که در سال ۵۱۶م. سفارتی به دربارچین به نانکن اعزام داشت.

پروکوپیوس مورخ رومی می‌نویسد: «هیاطله قومی هستند از نژاد هونها، ولی به‌واسطهٔ بعد مسافتی که با آنان دارند هیچ گاه با اقوام دیگر نژاد مزبور آمیزش نمی‌کنند. سرزمین هیاطله در شمال ایران واقع است، و شهر آنان که «گورگور» نام دارد، درست در مجاورت خط سرحدی ایرانیان بنا گردیده و به همین جهت غالباً بر سر مسائل مرزی میان این دو کشور نزاع و نبرد برپاست. هیاطله مانند دیگر طوایف هون چادرنشین نیستند و ییلاق و قشلاق نمی‌کنند و مدتهاست که در سرزمین حاصلخیزی اقامت گزیده‌اند. در میان نژاد هونها تنها این طایفه هستند که پوست سفید دارند، و قیافهٔ آنان زشت و بدمنظر نیست و مدتی است که از حال توحش بیرون آمده، و به مدنیت گرایبده‌اند. حکومت آنان پادشاهی است، و چون در کشور آنان قوانینی نیز وضع گردیده است، معاملات ایشان با خود و همسایگانشان بر اصول مساوات و عدالت استوار است و از این حیث فرق بسیاری با رومیان و ایرانیان ندارند. در میان بزرگان و توانگران آنان رسم است که همواره بیست تن یا بیشتر، ندیم و همنشین برای خود برمی‌گزینند و در همهٔ دارایی خود به آنان یک قسم حق شرکت می‌دهند و در مجالس و میهمانیها آنها را باخود می‌برند، ولی ضمناً عادت بر این جاری شده که وقتی یکی از بزرگان نامبرده بمیرد، همهٔ آن ندیمان را زنده در آتش می‌افکنند و ایشان را با خود وی بگور می‌سپارند.

هفتالیان بعد از مهاجرت از ایالت کانسوی چین به غرب آسیا، از برادران یوئه‌چی خود در آسیای مرکزی جدا شده، و مدتی در حوالی کوههای تبت سکونت نمودند، و در حدود سال ۴۲۵ میلادی از سواحل چپ جیحون گذشته، و اولین سلطنت هفتالی را در تخارستان تأسیس کردند، و از تخارستان تا مرو را که شامل ولایات قطغن و بدخشان، بلخ و سغد می‌شد به‌تدریج به تصرف در

آوردند. نخستین پادشاه ایشان افتالیو در ۴۲۵ با این لقب تاج شاهی بر سر گذاشت. وی با دویست و پنجاه هزار سپاه از جیحون گذشته به ایران حمله آورد. در این زمان بهرام پنجم با لشکری اندک در مرو به وی شبیخون زد و او را شکست داده بکشت.

پادشاه معاصر فیروز، اخشنوار نام داشت،که در منابع عربی و فارسی که به خداینامک منتهی می‌گردد اسم او «اخشنوار» و «اخشووان» یا «خوشونواز» (خوشنواز) آمده است. چنین به نظر می‌رسد که این اسمها همه تحریف کلمه خشوان است که در سغدی به معنی شاه می‌باشد. اخشنوار در طول ۴۶۵ به سلطنت نشست و از بزرگترین پادشاهان هفتالی است. وی زمستان را در بلخ (تخارستان)، و تابستان را در بدخشان اقامت داشت. در دورهٔ ساسانیان پادشاهان آن سلسله مکرراً با هیاطله درگیر بودند.

هیپارخی: ← آپارخی

هیت

هیت یکی از مناطق آباد و از پادگانهای مهم حاشیه صحرای عربستان بود که در روزگار انوشیروان و شاید هم پیش از او یکی از مراکز پنجگانه‌ای بود که برای اقامت موقت سفیرانی که از خارج به دربار ایران می‌آمده‌اند معین شده بود، تا در آنجا هدف از مأموریت خود را برای نمایندهٔ دولت روشن سازند و آن‌گاه خبر ورود آنها و هدف از اجازهٔ آنها را با تشریفات رسمی به پایتخت برسانند.

هی‌توسر

خدای آفتاب در مذهب سکاها.

هیتی‌ها

از مردمان شمال غربی ایران قدیم بودند. موطن ایشان آسیای صغیر در

منطقه رود هالیس و کشورشان خاطی و پایتخت آن «خطوشش» در نود مایلی شرقی آنکارا در بوغازکوی بود و بعداً اقوامی از ایشان به طرف جنوب و مشرق منتشر شدند ومیتانی‌ها که قومی از ایشان بودند قبل از دیگران شروع به مهاجرت کردند. پس از آن هیتی‌ها به معنای اخص حرکت کردند (قرن ۱۵ ق.م.) و بعد در قرن یازدهم قبل از میلاد نهضت مردمان دیگر آسیای صغیر شروع شد. در میان آنان بعضی طوایف آریایی به معنای اعم، هند یا اروپایی بودند. این مهاجرتها انقلابی در عالم قدیم پدید آورد که دامنهٔ آن تا مصر کشید و کشور بزرگ هیتی‌ها را جاروب کرد و به جای آن دولتهای کوچکی تشکیل گردید تا اینکه دولت کیلیکیه و بعد لیدیه در قرن نهم ق.م. تأسیس شد و تقریباً در هزار سال پیش از میلاد در حدود جنوبی آسیای صغیر دولتهای هیتی و آرامی و در مشرق آن دولت وان یا «اورارتو» وجود داشتند، که با آسوری‌ها در زد و خورد بودند. این دولت و دولت هیتی و آرامی را نهضت مردمان هند و اروپایی منقرض کرد.

از هیتی‌ها آثاری در تل‌العامرنهٔ مصر و بغازکوی در پتریا Peteria پایتخت قدیم هیتی‌ها که در کاپادوکیه نزدیک آنکارا در مشرق آسیای صغیر واقع بود، کشف شده است. آثار بغازکوی از دفاتر اکدها است. از کلیه آثار مکشوفه به خط میخی، سعی، کرده‌اند که عقیدهٔ عمومی را راجع به آن قوم اختیار کنند. ولی چیزی که قبول اکثریت را دارا باشد، نگفتند. بعضی هم مانند همل Hommel تصور می‌کند که آثاری از نفوذ زبان هیتی‌ها در زبان گرجی فعلی مانده است. پرفسور مار عقیده دارد که اثراتی از این زبان در زبان ارمنی هم مشاهده می‌شود. آثاری هم از هیتیها در سوریه و نقاط دیگر آسیای صغیر به دست آمده است. این نوشته‌ها ایدئو گرامی و نموداری است. و تصور می‌کنند که هیتی‌ها پیش از اقتباس خط

میخی از مردم بین‌النهرین، به این خط می‌نوشتند. بعض علما موطن اصلی هیتی‌ها را آسیای صغیر و مخصوصاً کاپادوکیه می‌دانند. در ایوک و بغازکوی معابد و آثار بزرگی از آنان یافته‌اند و در همین جا هم بایگانی هیتی‌ها (در حدود ۱۳ هزار قطعه مکتوب) به‌دست آمده است. این دفاتر حاوی هزاران سند است و مانند قسمتی از اسناد تل‌العامرنهٔ مصر می‌باشد. همل و ادوارد میر Edward Meyer عقیده دارند، که اسامی بعضی از امرای قسمت جنوبی فلسطین چنانکه در تل العامر نه دیده می‌شود صورت آریایی دارد. کتیبه‌های هتی‌ها بعضی به خط میخی و برخی به خط هیروگلیفی است (که تا اندازه‌ای غیر از هیروگلیفی مصر است. از علمای معروف هیتی‌شناس هرزنی Horzny (۱۸۷۹-۱۹۵۲) است که از مردم چکسلواکی بود.

امپراتوری هیتی‌ها ملوک‌الطوایف بود. پادشاه بزرگ را «یاتلابارناش» می‌گفتند پادشاه بزرگ، خود را پدر ملت می‌دانست، و شاه پس از مرگ عنوان خدایی پیدا می‌کرد. هیتی‌ها خشونت آشوریها را نداشته و نسبت به دشمنانی که به اطاعت ایشان در می‌آمدند رئوف بودند.

هیربد

در اوستا (aethrapaiti) روحانیون آتشگاه. به معنی آموزگار و معلم است، و چون پیشوایان زرتشتی به تعلیم نیز می‌پرداختند کلمهٔ مزبور در مورد روحانیون زرتشتی نیز به کار رفته است.

هیربدستان

هیربدستان را معمولاً جزء نیرنگستان به شمار آورده‌اند، زیرا در نسخه‌های خطی، هیربدستان مقدم بر نیرنگستان می‌آید و نیز از این جهت که هر دو متن از نظر سبک نگارش

همانندانـد. هیربدستان مربوط به تحصیلات و مطالعات هیربدی و وظائف و تکالیف هیربدان است. این متن خصوصاً از جهت در برداشتن مطالبی در مورد تحصیلات دینی زنان در خور توجه است. نیرنگستان شرح قوانین آیینهای دینی است و در آن از هوم، درون (نان دعا خوانده)، بَرسُم (شاخه‌های مقدس که در هنگام مراسم دینی در دست می‌گرفتند)، نثارها و چگونگی فراهم آوردن و آماده کردن آنها، قربانی‌ها، موارد برگزاری آیینهای دینی و دعاهای مخصوص آنها به تفصیل سخن رفته است.

هیرکان (Hyrkan)

از خانوادهٔ توبیاد (۱۷۵-۱۷۴ پ.م.) که خانه‌ای در کنار اردن ساخت که نمای آن به سبک هنر هخامنشی بود.

هیرکانی

در اوستا «وهرکانه» و استرابون آن را «هیرکانیا» و موسی خورن «ورکان» می‌نویسد و به عربی جرجان و به پارسی گرگان می‌باشد. این ایالت از شمال به دریای کاسپین که آن را به‌نام این ایالت دریای گرگان می‌گفتند و از جنوب به پارت و از مغرب به ماد و از مشرق به مرو محدود بود. استرابون ساکنین هیرکانی را «ماردی» یا «آمارد» (آملی) و تپوری (طبری) می‌نامد.

از شهرهای هیرکانی، «کومیسن» که بپارسی کومس و بعربی قومس شده است می‌باشد. این شهر در نزدیکی دامغان بوده است.

نام این محل در اوستا «چخره» آمده که آن را با شاهرود تطبیق کرده‌اند. دیگر از شهرهای معروف هیرکانی صد دروازه است که آن را به یونانی هکاتوم پولیس می‌خوانده‌اند. ظاهراً طبرستان و

کادوسیان (گیلان) جزو این ایالت محسوب می‌شده است. دیگر از شهرهای عمدهٔ آن «زدرکرته» بوده است که در نزدیکی استرآباد کنونی واقع بوده است.

هیروگلیف

نوعی خط که به معنی «خط کاهنان» است و نشان دهندهٔ اعضای مذهبی نویسنان در مصر باستان.

هیز (هیچه)

در اساطیر ایران دیو قحطی و خشکسالی و نایابی است.

هیستوریا

کتاب معروف هرودت.

هیندوش

نام قدیم مملکت سِند.

ی

یَ‌ئونَ

نام قدیم یونانیهای آسیای صغیر.

یاتسویچ: ← گراتیان یاتسویچ

یادگار بزرگمهر

اندرزنامه‌ای است از بزرگمهر بُختگان، وزیر دانای انوشیروان. متن با مقدمه‌ای در معرّفی بزرگمهر از زبان خود او (با ضمیر اول شخص) آغاز می‌گردد که در آن پس از ذکر القاب خویش، می‌آورد که این رساله را به فرمان خسرو (انوشیروان) به این منظور تألیف کرده و در گنج شاهی نهاده است که بتواند موجب بهبود فرهنگ کسانی باشد که شایستگی پذیرش آن را دارند. سپس شرحی در بی‌دوامی امور گیتی و ثبات و دوام پارسایی و کارهای نیک می‌آورد و متذکّر می‌گردد که خود او پیوسته در پرداختن به پارسایی و پرهیز از گناه کوشا بوده است. (بندهای ۱ تا ۴). آنگاه متن اصلی اندرزنامه آغاز می‌گردد.

اندرزها به صورت سؤال و جواب است. سؤالها را مؤلّف خود طرح می‌کند و

خود به آنها پاسخ می‌گوید. این سؤالها دربارهٔ چگونگی فضیلت (= هنر) یا رذیلت (= آهو: عیب) یا دربارهٔ دارندهٔ آن است. بندهای ۸۵ تا ۱۰۴ دربارهٔ فضائل و متشابهات آنهاست که اصطلاحاً «برادران دروغین» نامیده می‌شوند. این متشابهات در حقیقت رذائل هستند. مثلاً رادی (=بخشندگی) فضیلت است ولی اسراف، که متشابه یا برادر دروغین آن است، رذیله به شمار می‌رود.

بعضی از اندرزهای این مجموعه از نوع اندرزهای اخلاقی تجربی و بعضی از نوع اندرزهای دینی زردشتی است و در آنها اصطلاحات دینی زردشتی به کار رفته است (مانند بندهای ۴، ۱۲، ۱۳، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۹۵ و غیره). این اندرزنامه در دوران اسلامی نیز از شهرت و اهمیت برخوردار بوده است. ترجمهٔ بیشتر بخشهای آن به عربی در جاویدان خرد تحت عنوان «مااخترته من آداب بزرجمهر» آمده است و فردوسی نیز آن را به نظم کشیده است. احتمالاً صورت منثور آن در منبع اصلی وی، یعنی شاهنامهٔ ابومنصوری، وجود داشته است. در این ترجمه‌ها بخشهایی که صبغهٔ زردشتی داشته، حذف گردیده یا تغییر داده شده است. متن این اندرزنامه در مجموعهٔ متون پهلوی به چاپ رسیده است این اندرزنامه به فارسی ترجمه شده است.

یادگار زریران

کتابی است از مجموعه ادبیات که به زبان پهلوی به آن ایاتکار زریران، «تکار زریران» نیز گفته‌اند. و آن رساله‌های حماسی و مذهبی است مشتمل بر قریب ۳۰۰۰ کلمه، که ظاهراً در حدود قرن ۶ م. تدوین شده است. این کتاب در زمان اشکانیان تغییراتی در آن راه یافته و به وضع فعلی درآمده. ظاهراً کلماتی که برای توضیح و تفسیر اشعار این منظومه آورده شده است وارد متن کتاب گردیده و گویند این منظومهٔ

دوره اشکانیان، که اساس رسالهٔ فعلی یادگار زریراست به تقلید و بر اثر منظومه‌ای که در دورهٔ هخامنشیان منظوم گردیده به وجود آمده است. موضوع کتاب جنگ میان ایرانیان و تورانیان (گشتاسب و ارجاسب) بر سر دین زرتشت می‌باشد. پهلوان این داستان زریر، برادر و سپهسالار گشتاسب است که به دست ویدرفش جادو کشته می‌شود، ولی پسر اوبستور، ویدرفش را به قتل می‌رساند، و ارجاسب به توران می‌گریزد. این رساله در ادبیات ایران تأثیر کرده است و دقیقی از آن متأثر گردیده و در شاهنامه نیز این تأثیر نمایان است.

یارغو

دادرسی قضایی در حکومت مغول.

یارغوچی

کلمهٔ مغولی به معنی قاضی و مدافع و حاکم قانون.

یارغو: ← دیوان شرع و یارغو

یارق تیمور

از امرای امیرتیمور گورکانیان.

یازیلیکایا

پرستشگاه هیتی نزدیک به غارکوی.

یاسا

واژه‌ای مغولی به معنی: مجموعه قوانین (قاعده و قانون) مخصوصاً قوانین چنگیزخان که به دستور چنگیز نوشته شد و دستور داد آن قوانین را به خط اویغوری بنویسند و در خزانه خاندان خود بایَگانی نمایند.

یاساهای چنگیز حتی پس از بر افتادن مغولان از ایران از طرف تیموریان نیز مورد احترام و رعایت بود.

یاساهای غازانی

غازان‌خان گذشته از مسلمانی، پادشاهی لایق و مقتدر بود. وی یاسای چنگیزی را که رو به فراموشی می‌رفت دیگرباره احیا کرد و قوانین تازه‌ای بر آن افزود که به‌نام یاساهای غازانی معروف شد که عبارتند از:

۱ ــ اصلاح وضع آشفته مالیات که بیش از دو سال از رعیت مالیات نگیرند و به هرولایتی یک نفر مستوفی اعزام داشت تا املاک را ممیزی و جمع آنها را نزد ایلخان بفرستند.

۲ ــ ساختن چاپارخانه در هر سه فرسنگ.

۳ ــ ممنوع کردن رباخواری و بهره بردن از پول.

۴ ــ یکنواخت کردن مسکوکات و عیار سکه‌ها در تمام شهرهای ایلخانی.

۵ ــ یکسان نمودن مقیاسات و اوزان در سراسر کشور.

۶ ــ برای آباد کردن اراضی فرمان داد از مالیات هرولایت را به‌عنوان قیمت بذر و مصارف زراعت در اختیار حکام بگذارند که در نتیجه این تدبیر جمیع اراضی بایر رو به آبادی گذاشت.

۷ ــ امنیت راهها از دستبرد راهزنان توسط راهداران.

۸ ــ ممنوع کردن شرب خمر در ملأ عام و تنزل دادن مهریه دختران.

۹ ــ اصلاح قوانین قضایی.

۱۰ ــ اصلاح پرداخت وظیفه لشکریان.

ذکر این نکته ضرورت دارد که نظرهای خیرخواهانهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر با تدبیر او در وضع این اصلاحات مؤثر بوده است.

یاسا: ← یاساهای غازانی

یاقوت

ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله‌الرومی الحموی ملقب به شهاب‌الدین در بلاد روم تولد یافت.

از تألیفات یاقوت «معجم‌البلدان» بیشتر معروف است. این کتاب که در جغرافیا نوشته شده در ۶۲۱ به اتمام رسید.

یاقوت ترکان

نام دختر براق حاجب از امرای گورخان قراختای که در کرمان سلطنت می‌کرد و در سال ۶۳۴ درگذشت.

ترکان خاتون زوجه اتابک سعدبن ابوبکربن سعدابن زنگی، دختر اتابک یزد قطب‌الدین محمود شاه و مادرش یاقوت ترکان دختر براق حاجب مؤسس سلسلهٔ قراختاییان کرمان بود.

یاقوت حموی ← یاقوت

یاقوتی

امیر یاقوتی پسر داود چغری بیک و برادرزادهٔ سلطان طغرل سلجوقی بود.

یاکزارت (سیمون)

رودی که در دریای آرال می‌ریزد و امروز سیر دریا نام دارد.

یام

واژه‌ای مغولی به معنی: مرکز پست، چاپارخانه و پاسدارخانه.

یحیی‌بن معاذ بلخی

ابوزکریا یحیی بن معاذ بلخی یا رازی از مشایخ بزرگ تصوف ایرانی که در سال ۲۴۶ یا ۲۵۸ هـ. ق. وفات یافته است.

یُرتچی

منصبی در عهد قاجار، و آن کسی بود که جای اردو و جای چادرشاه و اعیان هر طبقه را معلوم می‌کرد.

یرلیغ = یرلیق

بَه معنی فرمانهای قانونی در دولت مغول.

یرلیقها حاوی تمغا یعنی مهرخان با مرکب سیاه یا آب طلا بود و کسی که

مأمور مهر کردن یرلیقها و فرمانها بود او را تمغاچی می‌گفتند.

یزته‌ها

از دستیاران درجه دوم اهورامزدا در دین زرتشت که معاونین امشسپندان می‌باشند.

یزد

اولین بنای یزد را به اسکندر مقدونی نسبت می‌دهند و می‌گویند هنگامی که اسکندر به ری می‌رفت در یزد، زندانی ساخت که آن را «کثه» می‌گفتند، و در آن چاهی بود که بزرگان را در آن چاه زندانی می‌کردند. چون ساختمان این زندان پایان یافت گروهی از مردم را به کار حفاظت زندانیان گماشت و گروهی دیگر را به کار زراعت و ساختمان مشغول کرد و قناتی به‌نام دهاباد در آن شهر جاری ساخت.

یزدگرد یکی از شاهنشاهان ساسانی است که او را باید بانی شهرها نامید می‌نویسند: در سر راه خود به خراسان زمینی زیبا دید و گفت من در اینجا شهری به‌نام خدا خواهم ساخت که همان یزدان شهر است. بنایان در کار آمدند و اخترشناسان زیج برداشتند به طالع سنبله طرح عمارتی بینداختند و به کار مشغول شدند و چون به‌نام یزدان می‌ساخت آن را یزدان کرت نام نهاد. اسم او که شاپور بود به یزدگرد مشهور شد و این خطه به یزد معروف گردید.

شاپور که بعدها لقب یزدگرد یافت روزی ستاره‌شناسان را طلب فرمود و گفت مدت عمر و سبب مرگ مرا بیان کنید. ایشان در یک جا جمع شده و بعد از تأمل بسیار امان خواسته به عرض رسانیدند که تو را یک سال دیگر از عمر مانده است و فوت تو در خراسان به ولایت طوس بر کنار چشمه سبز خواهد بود. او سوگند یاد کرد که من هرگز متوجه طوس و چشمه سبز نشوم و چون شش ماه از این معنی بگذشت دماغش بگشود و خون روان گشت و به هیچ وجه

باز نمی‌ایستاد. اطباء از معالجه عاجز آمده به اتفاق گفتند که تو از حکم یزدانی سر نتوانی پیچید. علاج در آن است که به خدا بازگردی و توبه کنی و متوجه ولایت طوس شوی و آن آب بر سر نهی تا این خون باز ایستد. چون تدبیر دیگر ندانست در محفه نشسته و با امر او لشکر متوجه خراسان شد. چون بدین عمارت که او را کثه می‌خواندند فرود آمد. اعتدال هوای آن سرزمین در او اثر کرده خون از دماغ او باز ایستاد و اندک توانایی در جسد او پدید آمد. گفت این زمین مبارک است و من آنجا شهری می‌سازم. بنایان و اخترشناسان، طالع سنبله را اختیار نمودند و بنایان در آن طالع شروع در عمارت شهر نمودند و چون به‌نام یزدان می‌ساخت او را یزدان کرت نام کرد و اسم خود را که شاپور بود به یزدگرد مبدل کرد و بعد از آن این خطه به یزد اشتهار یافت و چند قنات جاری کرده عمارت و بساتین ساخته متوجه خراسان گشت و به طوس آمده بر کنار چشمه سبز رفته روبروی خاک نهاده و از گذشته ندامت برد و آب چشمه بر سر کرده خون از دماغش به کلی باز ایستاد. به حال صحت آمد و بر کنار چشمه لشکرگاه ساخت و دو ماه در آنجا بود.

بعد از دو ماه روزی در خیمه نشسته بود که ناگاه اسبی نیکو چنانچه رایض فلک مثل او ندیده بود در حوالی خیمه‌اش از چشمه بیرون آمد و به هر طرف می‌دوید. شاه را آن اسب به غایت مرغوب و پسندیده نمود و امر فرمود که آن اسب را به کمند بگیرند و لشکر هر چند سعی نمودند نتوانستند او را گرفتن. آخرالامر یزدگرد خود متوجه شده است او را به آواز حزین بخواند و اسب رام او شد. شاه زین و نمدزین طلب داشت و بر پشت اسب گذاشت و چون خواست که پا را بر او افکند، اسب چنان لگدی بر سینه او زَد که در حال طایر روحش از قفس بدن در پرواز آمده به عالم بقاء خرامید؛ اسب خود را فشانده، زین و نمدزین را از خود جدا کرده خود را در

آب چشمه انداخت و ناپدید شد. غریو از لشکر برخاست نموده فزع اکبر بر عالمیان ظاهر گردید و این خبر وحشت‌انگیز به اطراف و اکناف رسید. معماران که به عمارت یزد مشغول بودند دست از عمارت داشتند و عمارت نیمه‌کاره بماند. این داستان را سعید بن به‌طریق و ابن قتیبه و دیگران نیز ذکر کرده‌اند که مبتنی بر ترجمهٔ ابن‌المقفع از خداینامه است.

بعضی این روایات را افسانه می‌دانند و در این عقیده‌اند که پادشاه در نتیجه سوءقصدی کشته شد و قاتلین لگد زدن اسب را از خود جعل کردند تا حقیقت امر مکتوم بماند. نولد که می‌نویسد این واقعه بایستی در گرگان اتفاق افتاده باشد نه در طوس و گوید که قتل این پادشاه بر اثر توطئه بزرگان کشور که دشمن او بودند روی داده و این افسانه را از آن جهت اختراع کرده‌اند که کسی آگاه نشود. ایشان اقامت یزدگرد را در محل دوردستی مغتنم شمرده و خود را از دست او که موافق طبعشان نبوده رهایی بخشیده‌اند و بدین‌ترتیب او را مانند دو پادشاه پیش از وی بکشتند.

این ناحیه در قدیم‌ترین اثر جغرافیایی فارسی یعنی حدودالعالم کثه نامیده شده است. ابن بلخی، یزد و اعمال آن: میبد، نایین، کثه، فهرج... را جملگی از پارس می‌داند که ابتدای حد کوره اصطخر است. آب آن همه از کاریز و هوای آن معتدل است اما به حکم آنکه بر کنار بیابان است میل به گرمی دارد و میوه‌ها از همه انواع باشد. ابن حوقل یزد را بزرگترین ناحیه ایالت اصطخر می‌نویسد که شهر «کثه» کرسی آن است. لسترج می‌نویسد یزد در زمان قدیم «کثه» نام داشته است و چون نام یزد به شهر گذاشته شد نام کثه را بر ولایت یزد اطلاق کردند و به آن حومه یا حومهٔ یزد گفتند. در معجم‌البلدان نیز کثه کوره یزد و یزد کوره اصطخر آمده است. اصطخری نیز یزد را بزرگترین ناحیهٔ ایالت اصطخر می‌نویسد.

بعد از یزدگرد، بهرام پنجم معروف به بهرام‌گور بـه پـادشاهی رسـید و او را پسری آمد که یزدگرد نامش کرد و یزد را به اقطاع او داد و یزدگرد چون به بیست سالگی رسید با حرم و خاصیگان متوجه یزد شـد و بـنایان را مأمـور عـمارت آن شهر کرد. به این ترتیب کار ناتمام یزدگرد اول که به سبب مرگ ناگهانی او نیمه‌کاره مانده بـود بـه دست یـزدگرد دوم پـایان یافت و از همه ممالک خانه کوچ طـلب فرمود و در یزد مـقیم گـردانـید و چـون زمین حاصلخیز و با اهمیتی بود بسیاری خود را در آنجا وطن ساختند و بین این جماعت سه سـرهنگ بـود یکـی بـیدار دیگری عقدار و سومی میبدار و هر یک دهـی سـاخت. بـیدار «بـیده» عـقدار «عقده» میبدار «میبد» که هر سه در کنار دریای ساوه بود و تا همدان و یزد کشیده شده بود و بندر آن بارجین «بارگین» بوده است.

در بعضی از کتابها ساختمان میبد را به موبد میرقباد برادر انوشیروان نسبت مـی‌دهند. یـزدگرد دوم در یـزد بـناهای عالی ساخت. مقنیان آورد و چند قنات و کـاریز جـاری سـاخت؛ از جـمله قـنات یزدآباد، دهاباد و بارین‌آباد. و به فرمان او در یک فرسنگی شهر دخمه‌ای از سنگ در کوه مشهور به «دو دلبه» بریدند که در آنجا آب جاری بوده است.

یـزدگرد دو پسـر داشت فـیروز و بلاش و چون بهرام‌گور دارفـانی را وداع گفت و یزدگرد بر تخت سلطنت جلوس کرد یزد را بـه اقـطاع بـه دو پسـر خـود واگذار کرد. فیروز و بلاش به یزد آمدند و مال و شهر و ولایت را قسمت کردند و در یک فـرسنگی طـرف جـنوبی شـهر جهت حفظ اموال و اثقال، حصنی عالی ساختند و مال را در آنجا جمع آوردند و کوتوالی در آنجا نشانیدند. آثار آن حصن در زمان تألیف تاریخ یزد باقی و مشهور به دژ دَو برادران بود. مردم به عزم سیر بدانجا روند و زیارتگاه مردم یزد به‌شمار می‌رفت.

مـی‌نویسند زمـانی کـه بـهرام‌گـور

گرفتار جنگ با خاقان چین بود مدت چند ماهی از بهرام خبری نبود. در این موقع یزدگرد که در یزد بود محض احتیاط از یزد خارج شد و در صحرایی در خارج از شهر خیمه زد و منتظر اخبار بود. در این موقع همسر او وضع حمل کرده پسری به‌دنیا آورد و در همان موقع مبشری از راه خراسان رسید و خبر پیدا شدن بهرام و فتح بزرگ او برخان چین را به او داد. یزدگرد خرم و شادان گردید و فرزند را فیروز نام نهاد و آن محل را «ریگ فیروزی» خواند و به همین نام نیز شهرت یافت. فیروز بعدها که بزرگ شد و حکومت یزد را یافت آبادیهای زیادی در اطراف یزد، مانند: فیروزآباد مجومرد، فیروزآباد میبد بنا نهاد و بلاش برادرش نیز باغات مصفا و قصور عالی بنا کرد و آتشگاهی ساخت و آن را بلاشگرد نام کرد که بعدها به ابوالعسکر معروف گشت.

یزد در زمان قباد ساسانی و پسرش انوشیروان نیز آبادی‌های زیادی بر آن اضافه شد. قباد نذر کرده بود که اگر بار دوم به پادشاهی برسد آتشگاهی بزرگ در شهر یزد بسازد. این آتشگاه معتبر را در ناحیهٔ میبد ساخت و از هفت آتشخانه بزرگ به آنجا آتش آورد. این هفت آتشخانه، آتشخانه فارس، آتشخانه بلخ، آتشخانه نسا، آتشخانه آذربایجان، آتشخانه اصفهان، آتشخانهٔ غزنین و آتشخانه تیسفون بوده است و این شهر را هفت آذر نام کردند.

انوشیروان یزد را به اقطاع دخترش مهرنگار، فرزندی که از دختر خاقان چین داشت (انوشیروان از دختر خاقان چین دو فرزند داشت دختری به‌نام مهرنگار و پسری به‌نام هرمزد) داد، و چون مهرنگار مالک رقاب یزد گردید عاملان و مقنیان به یزد فرستاد و عمارت بسیار در این شهر کرد در هشت فرسنگی شهر دهی معتبر ساخت که فوق‌العاده آباد و وسیع بود و آن را به‌نام خود «مهرگرد» نامید. بعدها این ناحیه «مهریجرد» خوانده شد و ولایتی دیگر

در حوالی شهر میبد به‌نام مهرجرد «مهرگرد» بنا نهاد و برادرش هرمزد نیز در یک فرسخی «مهریجرد»، ولایتی ساخت و آن را «هرمزد» نام نهاد که بعدها به خورمیز «خورمز» شهرت یافت.

مهرنگار دختر انوشیروان قناتی در کنار قصبه مهریجرد جاری ساخت و آن را «مهرپادین» نام گذاشت. در اطراف آن، محله بزرگ و معتبری ساخت و به مهرآباد موسوم گردانید و تمام این آبادیها در نهایت وسعت و خوبی عمارات و بستانها به اتمام رسید. می‌نویسند از زمان مهرنگار به بعد پادشاهان تمام یزد و ولایات، بعضی از وجوهات قصبات را، خصوصاً جزیه مجدسیان این ولایت را، به اقطاع و تیول و ممد معاش ملکه حرم عنایت می‌فرمایند.

خسروپرویز در دوران زمامداری خود یزد را به دو دختر خود پوراندخت و آذرمیدخت داد و این دو نیز در آبادی این محل کوشیدند. پوراندخت در قهستان یزد ولایتی آباد و زیبا به نام «پوران کرد» بنا کرد که بعدها به پوران پشت اشتهار یافت و شهری آباد بود و زمینی حاصلخیز بوده است، و آذرمیدخت چون به سلطنت رسید «ابرند» نام را مأمور یزد کرد تا اموال یزد را ضبط کند و او را گفت که یزد خاص من است و آن را عمارت کن. او از خواص و سرهنگان او بود و ولایتی به نام «ابرند آباد» احداث کرد و دژی محکم بر آن ساخت و بساتین و بیوتات و کشتخوان مهیا کرد و قنوات و کاریزها روان ساخت ومردم بسیار به آنجا کوچاند، و این ناحیه را به نام ایران‌دخت، ایران‌آباد خواند که بعدها به سرهنگ ایران‌آباد مشهور شد. در زمان تألیف تاریخ یزد «ابرندآباد» نامیده می‌شد، و نیز قریه اردان در قهستان یزد نیز از ساخته‌های آن سرهنگ است.

یزد خواست

نخستین اثر تاریخی که پس از ورود

به خاک فارس می‌توان از آن نام برد ویرانه‌های قلعه کهن ایزد خواست است که به مسافت ۱۴۱ کیلومتری اصفهان واقع می‌باشد. این قلعه بر فراز صخره‌ای رسوبی در کنار درهٔ عریض کم عمقی در محاذات جلگه قرار گرفته به‌وسیله پل کهنه‌ای از جانب جنوب با خارج راه پیدا می‌کند. درون آن، خانه‌های کوچک و کوچه‌های تنگ می‌توان یافت که همان وضع دورهٔ ساسانیان را نشان می‌دهد. چهار طاقی عهد ساسانی را که آتشکده قلعه بوده، در اوایل قرن نهم هجری به مسجد تبدیل نموده‌اند.

یزدکرت: ← **یزدگرد سوم**

یزدگرد اول

از پادشاهان ساسانی (۳۳۹-۴۲۱م.) پسر شاهپور سوم که پس از مرگ بهرام چهارم بر تخت نشست. وی نسبت به مسیحیان که زردشتیان با ایشان دشمنی داشتند به مهربانی رفتار می‌کرد. موبدان زرتشتی او را یزدگرد بزهکار لقب دادند که به عربی آن را ایزد جردالاثیم ترجمه کرده‌اند. یزدگرد در آغاز سلطنت خود فرمانی درباره آزادی مسیحیان ایران صادر کرد (۴۰۹م.) و جمعی از همه مسیحیان ایران و روم در شهر سلوکیه تشکیل شد. ولی مسیحیان گستاخی کرده آتشکده‌های زرتشتی را خراب کردند و شاه ایران ناچار شد که امر به تنبیه این اخلدگران بدهد.

یزدگرد دوم

از پادشاهان ساسانی فرزند بهرام پنجم که پس از پدر بر تخت نشست (۴۳۹-۴۵۷م.) و در زمان او صلحی که ایران با روم کرده بود دیگر باره تثبیت شد. از وقایع زمان او حمله قومی از اقوام هونهای سفید به نام کیداریان به مشرق ایران است. وی آنان را در ناحیه ماوراءالنهر شکست داد. یزدگرد دوم در صدد برآمد تا از اشاعه و گسترش مذهب مسیحیت در ارمنستان جلوگیری

کند، به همین جهت وزیرش (مهرنرسی) اعلامیه‌ای در ردّ آیین عیسی انتشار داد. وی نسبت به یهودیان نیز سخت‌گیری می‌کرد و به موجب فرمانهایی که در سالهای ۴۵۴ـ۴۵۵ صادر کرد مقرر گردید که یهودیان روز شنبه را عید نگیرند.

یزدگرد سوم (یزدکرت)

این شاهنشاه پسر شهریار از زنی زنگی و نوهٔ خسروپرویز بود که به‌طور گمنام در حدود استخر پارس می‌زیست. بزرگان استخر او را پادشاه خواندند، و در آتشکدهٔ آنجا که معروف به آتشکدهٔ اردشیر بود تاج بر سرش نهادند. هواخواهانش به تیسفون روی آوردند و به یاری رستم فرخزاد، آن شهر را گرفتند، و فرخزاد خسرو را از تخت بزیر آورده هلاک ساختند. به این ترتیب همه کشور ایران برای آخرین بار در زیر فرمان یزدگرد سوم درآمد (۶۳۲ م.).

در این زمان بزرگان صاحب نفوذ عبارت





سکه یزدگرد سوم، ضرب مرو

بودند از: رستهم Rustahm و برادرش فرخزاد یا خوره‌زاد که منصب دریگ‌بند Darighbadh ریاست اموردربار را داشت و زاذویه Zâdhôè رئیس خدمتگزاران بودند. همین شخص اخیر بود که سابقاً

فرخزاد خسرو را به تخت نشانید. چنانکه گفتیم پدر رستم سپاهبد فرخ هرمزد می‌خواست با به زنی گرفتن آزرمیدخت به پادشاهی رسد، ولی سر خود را به باد داد. اما پسرش رستهم انتقام او را کشید. مورّخان ارمنی این پدر و پسر را «ایشخان» آذربایجان خوانده‌اند که در زبان ارمنی به معنی «امیر» است.

وقتی که یزدگرد به شاهی رسید، تمام آثار انقراض در ناصیهٔ دولت ساسانی پدیدار بود. یزدگرد، شاه کم تجربه و ناتوانی بود و نمی‌توانست در چنین زمانی ایران را در مقابل قوم تازه نفس عرب حفظ کند.

یزیدبن معاویه

پس از معاویه پسرش یزید بهخلافت نشست (۶۴ ــ ۶۰ هـ. ق.). یزید جوانی فاسق و فاجر بود و برخلاف پدرش معاویه که رعایت ظاهر اسلام را می‌نمود، وی متجاهر به فسق بود.

پس از شهادت حسین‌بن علی (ع) مسلمانان از بنی‌امیه بیزار و متنفر شدند. در مدینه که هنوز عده‌ای از اصحاب رسول خدا در آن می‌زیستند جنبشی سخت علیه بنی‌امیه برپا شد. یزید مسلم‌بن عقبه را به سرکوبی مردم مدینه فرستاد و شامیها مدینه را قتل و غارت کردند. (۲۶ ذی حجهٔ ۶۳ هجری). سپس یزید، حصین‌بن نمیر را برای سرکوبی عبدالله‌بن زبیر به مکه فرستاد و آن شهر را محاصره کرد ولی در این میان خبر مرگ یزید برسید (ربیع‌الاول ۶۴ هجری) و حصین دست از محاصرهٔ آن برداشت.

یساغل

گارد ملی دولت تیموریان از افرادی با نام یساغل و قراچریک یا قراقولوق تشکیل شده بود.

یساولان صحبت

در سلسله صفویه یساولان صحبت شاه، همیشه از میان امیرزادگان بزرگ و

معتبر انتخاب می‌شدند و از هشت یا نه تن بیشتر نبودند. آنها در مجالس خصوصی شاه به‌جای ایشیک آقاسی‌باشی خدمت می‌کردند و در مجالس عام پیش روی شاه می‌ایستادند و خدمت این مجالس با ایشیک آقاسیان بود. یساولان صحبت همگی زیردست ایشیک آقاسی‌باشی بودند و عنوان ایشان را در مراسلات مقرب‌الحضره می‌نوشتند. هنگام خدمت، چماقهای منقوش و زرین به‌دست می‌گرفتند و کارشان بیشتر راهنمایی سفیران بیگانه به کاخ شاهی، گذراندن پیشکشها و هدیه‌های حکام از نظر شاه و اجرای دستورهای او بود.

یَسنا

در اوستا عموماً منظور از یسنا نیایش و ستایش است که در پهلوی یزشن شده است. یسنا مهمترین جزو اوستای موجود است. و سرودهای گاتها که قدیمترین قسمتِ کتاب مقدس است در این جزء از اوستا جای دارد. یسنا به معنی نماز و جشن هم به کار رفته است. واژهٔ جشن فارسی که به معنی روز سرور و شادمانی و عید است از ریشهٔ یسنا می‌باشد.

یَسنا: ← اوستا

یسوکای بهادر

پدر چنگیزخان مغول. رئیس و خان قبیله «قیات».

یشتن

ستایش کردن، نیایش کردن، پرستیدن، دعا کردن، احترام کردن، برپا کردن مراسم دعا، به‌جای آوردن مراسم مذهبی.

«یَشتن به لغت زند و پازند به معنی زمزمه کردن و چیزی را خواندن باشد بر طعام و آن عبادتی است مغان را در وقت طعام خوردن».

یشتها

سرودهایی که برای خدایان مذهب مزدا ساخته شد. (در ایران شرقی برای میترا و آناهیتا) و سپس وارد مذهب زرتشت گردیده و سرودهای دیگری به وسیله کاهنان و موبدان دین زرتشت به آن اضافه گردیده است. در یشت‌های کهن اشاره‌هایی به تاریخ قدیم ایرانیان و ایرانیان پیش از زرتشت وجود دارد که باستانی قسمت اوستاست.

یَشتها: ← اوستا

یعقوب‌لیث صفاری

وی در آغاز به فرقه عیاران بستگی داشت و از رویگری که شغل پدرش بود دست برداشته و به راهزنی پرداخت. در سال ۲۳۲ با همدستان خویش به صالح بن نصرکه از مطوعه سیستان بود پیوست. صالح به یاری او بر شهر (بست)تسلط یافت و به جنگ خوارج بیرون شد. پیشوای خوارج سیستان در این زمان مردی به‌نام عمار بود. صالح دو سرهنگ خود، یعقوب و درهم را به جنگ او فرستاد. ایشان عمار را شکست دادند و سپس یعقوب با صالح اختلاف پیداکرده با سه برادرش بر وی شوریدند و سرانجام او را منهزم ساختند. پس از آن سردار دیگر صالح که درهم نام داشت دعوی حکومت کرد. یعقوب درهم را نیز شکست داده او را به زندان انداخت و در محرم ۲۴۷ هجری به امارت نشست. وی پس از جنگها و لشکرکشیهای فراوان در سال ۲۵۷ ه. ق. توسط معتمد برادر خلیفه عباسی امارت بلخ، طخارستان، سیستان و رود سند را رسماً به یعقوب تفویض کرد و در تعقیب آن کابل و بست را گرفت. سپس عزم تسخیر نیشابور (دارالملک طاهریان) را نمود و در سال ۲۵۹ ه. ق. آن شهر را تحت تصرف خود درآورده به امارت طاهریان خاتمه داد و در ۲۶۵ ه. ق. مبتلا به مرض قولنج شد و در

جندیشاپور درگذشت.

یعقوبیان

پادشاهان و فرمانروایان سلسله صفاری که پس از یعقوب لیث به سلطنت رسیدند مانند عمر و لیث، خلف‌بن لیث، محمدبن لیث، لیث‌بن علی، علی‌بن لیث و...

یغون

گروهی متشکل از ۱۰۰ نفر سپاهی که در دستگاه لشکری مغول بودند.

یفتالی: ← **آخشنوار**

یفتالیان: ← **هیاطله**

یفرم‌خان

از ارامنه ترکیه و از سران مجاهدین قفقازیه و از اعضای حزب داشناکسیون ارامنه بوده که در سال ۱۳۲۷ هـ. ق. در جزیره سپاهیان محمدولیخان سپهدار اعظم برای گرفتن تهران به همراه وی از رشت به تهران رهسپار گردید و در جنگهای قزوین، کرج، بادامک و فتح تهران رشادتهایی از خود بروز داد و پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه به سمت ریاست اداره شهربانی منصوب شد.

وی در سال ۱۳۳۰ هـ. ق. در جنگی که با سالارالدوله و هواخواهان او در نواحی غرب صورت گرفت کشته شد و جسدش به تهران حمل گردید و در مدرسه ارامنه مدفون شد.

یَمَه‌نوین

از امرای چنگیزخان مغول که باسبتای نوین به تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه مأمور شدند.

یمین‌الدَوله

بهرام شاه غزنوی ابن مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین.

یمین‌الدوله و امین‌الملة

لقب محمود سبکتکین غزنوی.

ینالتکین

۱ ـ عنوان جانشینان بعضی از ملوک ترک بوده است.

۲ ـ احمد ینالتکین، از درباریان سلسله غزنوی.

یورت

واژه‌ای مغولی به معنی قلمرو، ملک، تیول.

یورتچی

کسی که محل چادر زدن لشکر شاهزادگان یا کاروان را تعیین می‌کند؛ کسی که وظیفه‌اش رسیدگی به وضع یورت است.

یوزباشی

(صدباشی) از مناصب ارتشی دوران زندیه که در دوره‌های گذشته نیز وجود داشته است.

یوستی‌نوس

یوستی‌نوس مورخ رومی که ظاهراً در زمان آنتونیوس مقدس (۱۳۸ـ۱۶۱م.) در قرن دوم میلادی می‌زیست. وی مورخ مستقلی نیست بلکه تاریخ گالیا و رومی پمپیوس‌تروگوس را که هستیوریه‌فیلی پیکه نام داشته، به همان زبان لاتین خلاصه کرده و هستیوریا روم فیلیپی کاروم یعنی تاریخ فیلیپ نامیده است. این کتاب تاریخی، عمومی است و ملخصی از ۴۴ کتاب گمشدهٔ تروگوس می‌باشد و سبب آنکه به نام فیلیپ نامگذاری شده این است که تروگوس ابتدا می‌خواسته دربارهٔ فیلیپ مقدونی و خانوادهٔ او کتابی بنویسد و سپس از آن فکر منصرف شده تاریخ مفصلی دربارهٔ عالم آن روز نوشته است. این کتاب حوادث بین تأسیس دولت آسور را تا

لشکرکشیهای روم به مشرق در بردارد. نویسندگان قرون بعد که از کتاب یوستی‌نوس استفاده کرده‌اند به این خلاصه به نظر نیک نمی‌نگرند و او را متهم ساخته‌اند که نسخهٔ اصل یعنی کتاب تاریخ تروگوس را پس از خلاصه کردن در آتش انداخته و از بین برده است. یوستی نوس چون این اتهام را پیش‌بینی می‌کرد در چند جای کتاب خود، از پمپیوس تروگوس نام برده و صریحاً در مقدمه تلخیص خود گفته: «چنانکه عده‌ای از رومیان، تاریخ آن کشور را به زبان یونانی نوشته‌اند، تروگوس خواست تاریخ یونان و دیگر اقوام را به زبان لاتین نویسد... و من کتاب او را گل چین کرده دسته گلی ترتیب داده‌ام.»

بنابراین مطالبی که اعم از تاریخ و افسانه در کتاب یوستی‌نوس آمده خلاصه‌ای از نوشته‌های تروگوس می‌باشد و خود وی چیزی بر آن نیفزوده است. این کتاب شیوه‌ای فصیح و روان دارد و از منابع مهم تاریخ اشکانی شمرده می‌شود و این تنها اثر جامعی است که از تاریخ پارتیان و باکتریان (باختریان) به‌دست ما رسیده است. این اثر، وقایع را تا سال نهم پیش از میلاد در بر دارد. اما بر اثر سهل‌انگاری یوستی‌نوس که آن را تلخیص کرده وقایع بین سالهای ۹۴ تا ۵۵ پیش از میلاد عمداً یا سهواً از کتاب افتاده است. از این جهت در میان سلسله حوادث خلایی حاصل شده است. در بسیاری از جاهای آن تاریخ، مطلب به قدری مجمل است که بر اثر همان اختصار به نظر محرف و مغلوط جلوه می‌کند. خوشبختانه در بسیاری از موارد، مقدمات و دیباچه‌هایی که تلخیص کننده بر آن کتاب نوشته، حقایق و اطلاعاتی موثق به‌دست می‌دهد و مطالب مجمل را با توضیحاتی روشن می‌سازد.

از بهترین چاپها و ترجمه‌های این کتاب طبعی است که توسط پیرووبوآتار از خانوادهٔ پانکوک با متن لاتین و ترجمه

فرانسه در دو جلد در ۱۸۲۷ منتشر شده است.

یوسف البرم (قیام)

در سال ۱۶۰ هـ رستاخیز دیگری در سرزمین خراسان به‌وجود آمد. او در امر به معروف و نهی از منکر می‌کوشید و کردار خلفای عباسی را انتقاد می‌کرد و بر ضد سلسلهٔ عباسیان اعلان قیام داده بود. رهبر این قیام مردی به‌نام یوسف بن ابراهیم بود که به یوسف البرم معروف بود و پیروان زیادی دور خود جمع کرد.

ون فلوتن می‌نویسد: مردم را به نیکی و پرهیز از بدی دعوت می‌کرد و جز این مقصودی نداشت.

الیعقوبی او را از موالی بنی ثقیف بخارا می‌نویسد، که پیروان زیادی داشته، و برخلاف سلطهٔ عباسیان اعلان قیام کرده بود.

گردیزی می‌نویسد: «یوسف ثقیفی حروری بیرون آمده بود اندر روزگار حمید، و حکیم طالقانی و بومعاذ فریابی با وی بودند، و پوشنگ از مصعب بن زریق بسته بودند».

رستاخیز یوسف چندان دوامی نیاورد و در همان سال قیام خاموش شد.

یوسف به‌دست لشکریان یزید عامل خلیفه در خراسان گرفتار، و در بغداد کشته شد.

طبری والیعقوبی می‌نویسند: که المهدی خلیفه عباسی در آن روز به‌قدری خشمگین بود که به یوسف دشنامهای غلیظ می‌داد و ناسزا می‌گفت.

یوسف برم: ← جنبش یوسف برم

یوسف ثقفی: ← حجاج بن یوسف ثقفی

یوسفوس فلاویوس

یوسفوس فلاویوس مورخ یهودی پسر متاتیاس که در سال ۳۷ میلادی فرماندار کل، قدرت نظامی و اداری ساتراپی را به عهده داشت و امور مالی

را مأمورین مخصوص مالی که مستقیماً تحت نظر پادشاه انجام وظیفه می‌نمودند که اکونوم خوانده می‌شد و تا اندازه‌ای مطیع فرماندار کل بودند اداره می‌کردند. هر یک از ساتراپی‌ها از لحاظ اقتصادی و سیاسی با یکی از مراکز سه‌گانه دولت ارتباط داشت. ساتراپیهای آسیای صغیر مرکز مشترکی داشتند که همان شهر سارد در لیدی بود. مرکز ساتراپیهای سوریه در انطاکیه قرار داشت، و ساتراپیهای بین‌النهرین و ایران مرکزشان بابل و سپس سلوکیه واقع در کنار دجله بود. پادشاه، ریاست عالیهٔ کلیه ادارات دولتی را داشت و قدرتش نامحدود بود. ازجمله کتابهای وی:

۱ ــ تاریخ جنگ یهودیان.

۲ ــ قدمت یهود.

۳ ــ زندگینامه.

یونان

نام وزیر انوشیروان بوده است. نام وی به اتفاق شش تن دیگر که روزی در خدمت انوشیروان بوده‌اند در نامهٔ جاودان خرد آمده است.

یونس سمنانی

خواجه یونس سمنانی از وزیران نامی دولت سربداران. وی وزیر پهلوان حسن دامغانی یازدهمین فرمانروای سربداران بوده است که در موقع تسلط درویش عزیز مجدی (مشهدی) و خواجه علی مؤید در سبزوار دستگیر شده و به‌بهانه خونخواهی میرزا لطف‌الله باشتینی به‌قتل رسیده و در سبزوار به‌دار کشیده شد (سال ۷۶۶ هجری).

ضمائم

پادشاهان و حکمرانان ایران از آغاز تا پایان عصر پهلوی (شاخه‌های اصلی)

پادشاهان ماد

۱ ـ ۱ ـ دیاآکو پسر فرورتیش	۷۰۸ ـ ۷۰۱ ق. م.
۲ ـ ۲ ـ فرورتیش پسر دیاآکو	۶۵۵ ـ ۶۳۳ ق. م.
۳ ـ ۳ ـ هوخشتر پسر فرورتیش	۶۳۳ ـ ۵۸۴ ق. م.
۴ ـ ۴ ـ ایخ توویگو پسر هوخشتر	۵۸۵ ـ ۵۵۰ ق. م.

پادشاهان هخامنشی

۵ ـ ۱ ـ کوروش اول پسر کمبوجیه	۵۵۹ ـ ۵۲۹ ق. م.
۶ ـ ۲ ـ کمبوجیه پسر کوروش	۵۲۹ ـ ۵۲۲ ق. م.
۷ ـ ۳ ـ داریوش اول پسر ویشتاسب	۵۲۱ ـ ۴۸۶ ق. م.
۸ ـ ۴ ـ خشیارشای اول پسر داریوش اول	۴۸۶ ـ ۴۶۵ ق. م.

۹ ــ ۵ ــ اردشیر اول پسر خشیارشا	۴۶۴ ــ ۴۲۴ ق. م.
۱۰ ــ ۶ ــ خشیارشای دوم پسر اردشیر اول	۴۲۴ ــ ق. م.
۱۱ ــ ۷ ــ داریوش دوم پسر اردشیر اول	۴۲۴ ــ ۴۰۴ ق. م.
۱۲ ــ ۸ ــ اردشیر دوم پسر داریوش سوم	۴۰۴ ــ ۳۶۰ ق. م.
۱۳ ــ ۹ ــ اردشیر سوم پسر اردشیر دوم	۳۵۹ ــ ۳۳۸ ق. م.
۱۴ ــ ۱۰ ــ ارشک پسر اردشیر سوم	۳۳۸ ــ ۳۳۶ ق. م.
۱۵ ــ ۱۱ ــ داریوش سوم نوهٔ داریوش دوم	۳۳۶ ــ ۳۳۰ ق. م.

پادشاهان سلوکیان

۱۶ ــ ۱ ــ لزیماک ــ سردار مقدونی، آسیای صغیر و مقدونیه را تصرف کرد

۱۷ ــ ۲ ــ کاساندر ــ سرداراسکندر که یونان را تصرف کرد

۱۸ ــ ۳ ــ بطلمیوس ــ سردار اسکندرکه مصر را تصرف کرد

۱۹ ــ ۴ ــ سلوکوس که مؤسس سلسلهٔ سلوکیدها بود و در سال ۳۱۲ ق. م.
ساترابهای ایران را تصرف کرد

۲۰ ــ ۵ ــ آنتیوخوس اول (سوتر)	(۲۸۱ ــ ۲۶۳ ق. م.)
۲۱ ــ ۶ ــ آنتیوخوس دوم	(۲۶۱ ــ ۲۴۶ ق. م.)
۲۲ ــ ۷ ــ سلوکوس دوم (کالی‌نیکوس)	(۲۴۶ ــ ۲۲۶ ق. م.)
۲۳ ــ ۸ ــ سلوکوس سوم (سوتر)	(۲۲۶ ــ ۲۲۳ ق. م.)
۲۴ ــ ۹ ــ آنتیوخوس سوم (کبیر)	(۲۳۳ ــ ۱۸۷ ق. م.)

دیگر پادشاهان سلوکی

۲۵ ــ ۱ ــ سلوکوس چهارم	۱۸۷ ــ ۱۷۵ ق. م.

۲۶ ـ ۲ ـ غاصبی Heliadole	۱۷۴ ـ ق. م.
۲۷ ـ ۳ ـ آنتیوخوس چهارم	۱۷۵ ـ ق. م.
۲۸ ـ ۴ ـ آنتیوخوس پنجم	۱۶۴ ـ ۱۶۲ ق. م.
۲۹ ـ ۵ ـ دمتریوس سوتر	۱۶۲ ـ ۱۵۰ ق. م.
۳۰ ـ ۶ ـ الکساندر بالاس	۱۵۰ ـ ۱۴۵ ق. م.
۳۱ ـ ۷ ـ دمتریوس دوم (نیکاتور)	۱۴۹ ـ ۱۴۵ ق. م.
۳۲ ـ ۸ ـ آنتیوخوس ششم (دیونیس اپیغان)	۱۴۵ ـ ۱۴۲ ق. م.
۳۳ ـ ۹ ـ تریفون (دیودوت)	۱۴۲ ـ ۱۳۸ ق. م.
۳۴ ـ ۱۰ ـ آنتیوخوس هفتم (سی‌دت)	۱۳۸ ـ ۱۳۹ ق. م.
۳۵ ـ ۱۱ ـ الکساندر زی‌تیاس	۱۲۸ ـ ۱۳۳ ق. م.
۳۶ ـ ۱۲ ـ آنتیوخوس هشتم (کری‌پس)	۱۲۵ ـ ۹۶ ق. م.
۳۷ ـ ۱۳ ـ آنتیوخوس نهم (سیزیک)	۱۱۶ ـ ۹۵ ق. م.
۳۸ ـ ۱۴ ـ سلوکوس ششم (اپی‌فان)	۹۶ ـ ۹۵ ق. م.
۳۹ ـ ۱۵ ـ فیلیپ	۹۲ ـ ۸۳ ق. م.
۴۰ ـ ۱۶ ـ آنتیوخوس دهم (فیلادلف)	۹۲ ق. م.
۴۱ ـ ۱۷ ـ دمتریوس سوم (فیلوپاتر)	۹۵ ـ ۸۸ ق. م.
۴۲ ـ ۱۸ ـ آنتیوخوس یازدهم (دیونیس)	۹۴ ـ ۸۲ ق. م.
۴۳ ـ ۱۹ ـ آنتیوخوس دوازدهم	۸۴ ـ ۸۳ ق. م.
۴۴ ـ ۲۰ ـ تیگران پادشاه ارمنستان	۸۰ ـ ۶۹ ق. م.
۴۵ ـ ۲۱ ـ آنتیوخوس آسیایی	۶۸ ـ ۶۴ ق. م.

پادشاهان اشکانی

۴۶ ـ ۱ ـ ارشک پسر فری یاپیت	۲۵۶ ـ ۲۵۳ ق. م.

۴۷ ـ ۲ ـ تیرداد پسر فری یاپیت	۲۵۳ ـ ۲۱۴ ق. م.
۴۸ ـ ۳ ـ اردوان اول پسر تیرداد	۲۱۴ ـ ۱۹۶ ق. م.
۴۹ ـ ۴ ـ فری یاپیت	۱۹۶ ـ ۱۸۱ ق. م.
۵۰ ـ ۵ ـ فرهاد اول پسر تیرداد	۱۸۱ ـ ۱۷۳ ق. م.
۵۱ ـ ۶ ـ مهرداد اول برادر فرهاد اول	۱۷۳ ـ ۱۳۶ ق. م.
۵۲ ـ ۷ ـ فرهاد دوم پسر مهرداد اول	۱۳۶ ـ ۱۲۸ ق. م.
۵۳ ـ ۸ ـ اردوان دوم پسر فری یاپیت	۱۲۹ ـ ۱۲۴ ق. م.
۵۴ ـ ۹ ـ مهرداد دوم (کبیر) پسر اردوان دوم	۱۲۴ ـ ۸۷ ق. م.
۵۵ ـ ۱۰ ـ ساناتروک پسر مهرداد اول	۷۷ ـ ۶۹ ق. م.
۵۶ ـ ۱۱ ـ فرهاد سوم پسر ساناتروک	۶۹ ـ ۶۰ ق. م.
۵۷ ـ ۱۲ ـ مهرداد سوم پسر فرهاد سوم	۶۰ ـ ۵۶ ق. م.
۵۸ ـ ۱۳ ـ ارد اول پسر فرهاد سوم	۵۵ ـ ۳۷ ق. م.
۵۹ ـ ۱۴ ـ فرهاد چهارم پسر ارد اول	۳۷ ـ ۱ ق. م.
۶۰ ـ ۱۵ ـ فرهاد پنجم پسر فرهاد چهارم	۱ ـ ۲ م.
۶۱ ـ ۱۶ ـ ارد دوم (محققاً معلوم نیست)	۲ ـ ۶ م.
۶۲ ـ ۱۷ ـ وانان اول پسر فرهاد چهارم	۷ م.
۶۳ ـ ۱۸ ـ اردوان سوم پسر ارد دوم	۱۶ ـ ۵۱ م.
۶۴ ـ ۱۹ ـ واردان پسر اردوان سوم	۱۶ ـ ۱۵ م.
۶۵ ـ ۲۰ ـ گودرز پسر گیو	۱۶ ـ ۵۱ م.
۶۶ ـ ۲۱ ـ وانان پسر ارد دوم	۱۶ ـ ۵۱ م.
۶۷ ـ ۲۲ ـ بلاش اول پسر وانان دوم	۵۱ ـ ۷۷ م.
۶۸ ـ ۲۳ ـ خسرو (بعضی او را پسر پاکر می‌دانند)	۱۰۷ ـ ۱۳۷ م.

۶۹ ـ ۲۴ ـ بلاش دوم (محققاً معلوم نیست)	۱۳۳ ـ ۱۹۱ م.
۷۰ ـ ۲۵ ـ بلاش سوم پسر بلاش دوم	۱۳۳ ـ ۱۹۱ م.
۷۱ ـ ۲۶ ـ بلاش چهارم پسر بلاش سوم	۱۹۱ ـ ۲۰۷ م.
۷۲ ـ ۲۷ ـ بلاش پنجم پسر بلاش چهارم	۲۰۷ ـ ۲۱۶ م.
۷۳ ـ ۲۸ ـ اردوان پنجم پسر بلاش چهارم	۲۱۶ ـ ۲۲۴ م.

پادشاهان ساسانی

۷۴ ـ ۱ ـ اردشیر اول پسر بابک	۲۱۲ ـ ۲۲۶ م.
۷۵ ـ ۲ ـ شاپور اول پسر اردشیر اول	۲۴۱ ـ ۲۷۱ م.
۷۶ ـ ۳ ـ هرمز اول پسر شاپور اول	۲۷۱ ـ ۲۷۲ م.
۷۷ ـ ۴ ـ بهرام اول پسر شاپور اول	۲۷۱ ـ ۲۷۵ م.
۷۸ ـ ۵ ـ بهرام دوم پسر بهرام اول	۲۷۵ ـ ۲۸۲ م.
۷۹ ـ ۶ ـ بهرام سوم پسر هرمز اول	۲۸۲ ـ م.
۸۰ ـ ۷ ـ نرسی پسر شاپور اول	۲۸۲ ـ ۳۰۱ م.
۸۱ ـ ۸ ـ هرمز دوم پسر نرسی	۳۰۱ ـ ۳۱۰ م.
۸۲ ـ ۹ ـ آذر نرسی پسر هرمز دوم	۳۱۰ م.
۸۳ ـ ۱۰ ـ شاپور دوم (ذوالاکتاف) پسر هرمز دوم	۳۱۰ ـ ۳۷۹ م.
۸۴ ـ ۱۱ ـ اردشیر دوم پسر شاپور دوم	۳۷۹ ـ ۳۸۳ م.
۸۵ ـ ۱۲ ـ شاپور سوم پسر شاپور دونم	۳۸۴ ـ ۳۸۸ م.
۸۶ ـ ۱۳ ـ بهرام چهارم پسر شاپور دوم	۳۸۸ ـ ۳۹۹ م.
۸۷ ـ ۱۴ ـ یزدگرد اول پسر شاپور دوم	۳۹۹ ـ ۴۲۰ م.
۸۸ ـ ۱۵ ـ بهرام پنجم پسر یزدگرد اول	۴۲۰ ـ ۴۳۸ م.

۸۹ ـ ۱۶ ـ یزدگرد دوم پسر بهرام پنجم	۴۳۸ ـ ۴۵۷ م.
۹۰ ـ ۱۷ ـ هرمز سوم پسر یزدگرد دوم	۴۵۷ ـ ۴۵۹ م.
۹۱ ـ ۱۸ ـ فیروز اول پسر یزدگرد دَوم	۴۵۹ ـ ۴۸۳ م.
۹۲ ـ ۱۹ ـ بلاش اول پسر یزدگرد دوم	۴۸۳ ـ ۴۸۷ م.
۹۳ ـ ۲۰ ـ قباد اول پسر فیروز اول	۴۸۷ ـ ۴۹۸ م.
۹۴ ـ ۲۱ ـ جاماسب برادر قباد اول	۴۹۸ ـ ۵۰۲ م.
۹۵ ـ ۲۲ ـ قباد اول پسر فیروز اول (بار دوم)	۵۰۲ ـ ۵۳۱ م.
۹۶ ـ ۲۳ ـ انوشیروان پسر قباد اول	۵۳۱ ـ ۵۷۹ م.
۹۷ ـ ۲۴ ـ هرمز چهارم پسر انوشیروان	۵۷۹ ـ ۵۹۰ م.
۹۸ ـ ۲۵ ـ خسرو دوم پسر هرمز چهارم	۵۹۰ ـ ۶۲۷ م.
۹۹ ـ ۲۶ ـ قباد دوم (شیرویه) پسر خسروپرویز	۶۲۷ ـ ۶۲۹ م.
۱۰۰ ـ ۲۷ ـ اردشیر سوم پسر قباد دوم	۶۲۹ م.
۱۰۱ ـ ۲۸ ـ خسرو سوم نوهٔ هرمز چهارم	۶۲۹ م.
۱۰۲ ـ ۲۹ ـ جوانشیر پسر خسروپرویز	۶۲۹ م.
۱۰۳ ـ ۳۰ ـ پوراندوخت دختر خسروپرویز	۶۳۰ م.
۱۰۴ ـ ۳۱ ـ گشتاسب بندهٔ نوهٔ هرمز چهارم	۶۳۱ م.
۱۰۵ ـ ۳۲ ـ آزرمیدخت دختر خسروپرویز	۶۳۱ م.
۱۰۶ ـ ۳۳ ـ هرمز پنجم نوهٔ خسروپرویز	۶۳۱ م.
۱۰۷ ـ ۳۴ ـ خسرو چهارم نوهٔ یزدانشاه پسر انوشیروان	۶۳۱ م.
۱۰۸ ـ ۳۵ ـ فیروز دوم برادر خسرو چهارم	۶۳۱ م.
۱۰۹ ـ ۳۶ ـ خسرو پنجم نوهٔ انوشیروان	۶۳۱ م.
۱۱۰ ـ ۳۷ ـ یزدگرد سوم پسر شهریار و نوهٔ خسروپرویز	۶۳۲ ـ ۶۵۲ م.

شاهانی که سلسلهٔ ساسانی نبودند

۱۱۱ ـ ۱ ـ خسرو از خویشاوندان یزدگرد اول ۴۲۰ م.

۱۱۲ ـ ۲ ـ بهرام ششم، سردار ایرانی رئیس خانوادهٔ مهرداد ۵۹۰ م.

۱۱۳ ـ ۳ ـ بیتام حاکم خراسان ۵۹۲ ـ ۵۹۶ م.

۱۱۴ ـ ۴ ـ شهربراز سردار خسروپرویز ۶۲۹ م.

نام خلفای اموی و مدت خلافت هر یک از این سلسله جمعاً با خود معاویه ۱۴ تن که خلیفهٔ اول آنها سفیانی و بقیه مروانی بودند به شرح زیر به خلافت رسیدند

۱۱۵ ـ ۱ ـ معاویةبن ابی سفیان ۴۱ ـ ۶۰ هـ. ق.

۱۱۶ ـ ۲ ـ یزیدبن معاویه ۶۰ ـ ۶۴ هـ. ق.

۱۱۷ ـ ۳ ـ معاویه ثانی ۶۴ هـ. ق.

۱۱۸ ـ ۴ ـ مروان‌بن حکم ۶۴ ـ ۶۵ هـ. ق.

۱۱۹ ـ ۵ ـ عبدالملک مروان ۶۵ ـ ۸۶ هـ. ق.

۱۲۰ ـ ۶ ـ ولیدبن عبدالملک (ولید اول) ۸۶ ـ ۹۶ هـ. ق.

۱۲۱ ـ ۷ ـ عمربن عبدالعزیز ۹۶ ـ ۱۰۱ هـ. ق.

۱۲۲ ـ ۸ ـ یزیدبن عبدالملک (یزید دوم) ۱۰۱ ـ ۱۰۵ هـ. ق.

۱۲۳ ـ ۹ ـ هشام بن عبدالملک ۱۰۵ ـ ۱۲۵ هـ. ق.

۱۲۴ ـ ۱۰ ـ ولیدبن یزید (ولید دوم) ۱۲۵ ـ ۱۲۶ هـ. ق.

۱۲۵ ـ ۱۱ ـ مروان‌بن محمدبن مروان ۱۲۸ ـ ۱۳۲ هـ. ق.

طاهریان

۱۲۶ ـ ۱ ـ طاهربن حسین ذوالیمینین	۲۰۶ ـ ۲۰۷ هـ. ق.
۱۲۷ ـ ۲ ـ طلحةبن طاهر	۲۰۷ ـ ۲۱۳ هـ. ق.
۱۲۸ ـ ۳ ـ عبداللهبن طاهر	۲۱۳ ـ ۲۳۰ هـ. ق.
۱۲۹ ـ ۴ ـ طاهربن عبدالله	۲۳۰ ـ ۲۴۸ هـ. ق.
۱۳۰ ـ ۵ ـ محمدبن طاهر	۲۴۸ ـ ۲۵۹ هـ. ق.

سادات علوی طبرستان و مدت امارت هر یک

۱۳۱ ـ ۱ ـ حسن‌بن زید حسنی (داعی کبیر) ۲۵۰ ـ ۲۷۰ هـ. ق.	
۱۳۲ ـ ۲ ـ محمدبن زید	۲۷۰ ـ ۲۸۷ هـ. ق.
۱۳۳ ـ ۳ ـ حسن‌بن علی حسینی (ناصر کبیر)	۳۰۱ ـ ۳۰۴ هـ. ق.
۱۳۴ ـ ۴ ـ حسن‌بن قاسم حسنی (داعی صغیر)	۳۰۴ ـ ۳۱۶ هـ. ق.

امرای صفاری و مدت زمامداری هر یک

۱۳۵ ـ ۱ ـ ابویوسف یعقوب‌بن لیث	۲۴۷ ـ ۲۶۵ هـ. ق.
۱۳۶ ـ ۲ ـ عمروبن لیث	۲۶۵ ـ ۲۸۷ هـ. ق.
۱۳۷ ـ ۳ ـ ابوالحسن طاهربن محمدبن عمروبن لیث	۲۸۷ ـ ۲۹۶ هـ. ق.
۱۳۸ ـ ۴ ـ لیث‌بن علی‌بن لیث	۲۹۶ ـ ۲۹۸ هـ. ق.
۱۳۹ ـ ۵ ـ ابوعلی محمدبن علی‌بن لیث	۲۹۸ هـ. ق.
۱۴۰ ـ ۶ ـ ابوجعفر احمدبن محمدبن خلف	۳۱۱ ـ ۳۵۲ هـ. ق.
۱۴۱ ـ ۷ ـ ابواحمد خلف‌بن احمد	۳۵۲ ـ ۳۹۳ هـ. ق.

سامانیان و مدت زمامداری هر یک

۱۴۲ ـ ۱ ـ اسماعیل‌بن احمد	۲۷۹ ـ ۲۹۵ هـ. ق.
۱۴۳ ـ ۲ ـ احمدبن اسماعیل	۲۹۵ ـ ۳۰۱ هـ. ق.
۱۴۴ ـ ۳ ـ نصربن احمد	۳۰۱ ـ ۳۳۱ هـ. ق.
۱۴۵ ـ ۴ ـ نوح بن نصر	۳۳۱ ـ ۳۴۳ هـ. ق.
۱۴۶ ـ ۵ ـ عبدالملک‌بن نوح	۳۴۳ ـ ۳۵۰ هـ. ق.
۱۴۷ ـ ۶ ـ منصوربن نوح	۳۵۰ ـ ۳۶۶ هـ. ق.
۱۴۸ ـ ۷ ـ نوح بن منصور	۳۶۶ ـ ۳۸۷ هـ. ق.
۱۴۹ ـ ۸ ـ منصوربن نوح	۳۸۷ ـ ۳۸۹ هـ. ق.
۱۵۰ ـ ۹ ـ عبدالملک‌بن نوح	دوازدهم صفر تا دهم ذی‌القعده ۳۸۹ هـ. ق.
۱۵۱ ـ ۱۰ ـ ابوابراهیم اسماعیل منتصربن نوح	کشته شدنش در ربیع‌الاول ۳۹۵

امرای زیاری و مدت زمامداری هر یک

۱۵۲ ـ ۱ ـ ابوالحجاج مرداویج بن زیار	۳۱۶ ـ ۳۲۳ هـ. ق.
۱۵۳ ـ ۲ ـ ابوطاهر وشمگیربن زیار	۳۲۳ ـ ۳۵۷ هـ. ق.
۱۵۴ ـ ۳ ـ ظهیرالدوله بهستون‌بن وشمگیر	۳۵۷ ـ ۳۶۶ هـ. ق.
۱۵۵ ـ ۴ ـ شمس‌المعالی ابوالحسن قابوس‌بن وشمگیر	۳۶۶ ـ ۴۰۳ هـ. ق.
۱۵۶ ـ ۵ ـ فلک‌المعالی منوچهربن قابوس	۴۰۳ ـ ۴۲۳ هـ. ق.
۱۵۷ ـ ۶ ـ نوشیروان‌بن منوچهر	۴۲۳ ـ ۴۳۵ هـ. ق.
۱۵۸ ـ ۷ ـ جستان‌بن نوشیروان	۴۳۵ ـ هـ. ق.

امرای دیلمی عراق و خوزستان و کرمان

۱۵۹ ـ ۱ ـ عزالدوله بختیار	۳۵۶ ـ ۳۶۷ هـ. ق.
۱۶۰ ـ ۲ ـ عضدالدوله	۳۶۸ ـ ۳۷۲ هـ. ق.
۱۶۱ ـ ۳ ـ شرف‌الدوله‌بن عضدالدوله	۳۷۲ ـ ۳۷۹ هـ. ق.
۱۶۲ ـ ۴ ـ بهاءالدوله‌بن عضدالدوله	۳۷۹ ـ ۴۰۳ هـ. ق.
۱۶۳ ـ ۵ ـ سلطان‌الدوله‌بن بهاءالدوله	۴۰۳ ـ ۴۱۵ هـ. ق.
۱۶۴ ـ ۶ ـ مشرف‌الدوله‌بن بهاءالدوله	۴۱۲ ـ ۴۱۶ هـ. ق.
۱۶۵ ـ ۷ ـ ابوطاهر جلال‌الدوله‌بن مشرف‌الدوله	۴۱۶ ـ ۴۳۵ هـ. ق.
۱۶۶ ـ ۸ ـ ملک رحیم ابوکالیجار	۴۲۷ ـ ۴۴۰ هـ. ق.
۱۶۷ ـ ۹ ـ قوام‌الدوله‌بن بهاءالدوله	۴۰۳ ـ ۴۱۹ هـ. ق.
۱۶۸ ـ ۱۰ ـ ابوکالیجاربن سلطان‌الدوله	۴۱۹ ـ ۴۴۰ هـ. ق.
۱۶۹ ـ ۱۱ ـ ابومنصور فلادستون ابوکالیجار	۴۴۰ ـ ۴۴۸ هـ. ق.

امرای دیالمهٔ فارس

۱۷۰ ـ ۱ ـ عمادالدوله، ابوالحسن علی‌بن بویه	۳۲۰ ـ ۳۳۸ هـ. ق.
۱۷۱ ـ ۲ ـ عضدالدوله، ابوشجاع پناه خسروبن رکن‌الدوله	۳۳۸ ـ ۳۷۲ هـ. ق.
۱۷۲ ـ ۳ ـ شرف‌الدوله، ابوالفوارس شیر ذیل‌بن عضدالدوله	۳۷۲ ـ ۳۷۹ هـ. ق.
۱۷۳ ـ ۴ ـ صمصام‌الدوله، ابوکالیجار مرزبان‌بن عضدالدوله	۳۷۹ ـ ۳۸۸ هـ. ق.
۱۷۴ ـ ۵ ـ بهاءالدوله ابونصربن عضدالدوله	۳۸۸ ـ ۴۰۳ هـ. ق.
۱۷۵ ـ ۶ ـ سلطان‌الدوله ابوشجاع بن بهاءالدوله	۴۰۳ ـ ۴۱۵ هـ. ق.
۱۷۶ ـ ۷ ـ عمادالدوله ابوکالیجار مرزبان‌بن سلطان‌الدوله	۴۱۵ ـ ۴۴۰ هـ. ق.
۱۷۷ ـ ۸ ـ ملک‌رحیم ابونصر خسروفیروزبن ابوکالیجار مرزبان	۴۴۰ ـ ۴۴۷ هـ. ق.

امرای غزنوی و مدت زمامداری هر یک

الف ـ غزنویان آلپتکین یا غزنویان قبل از آل ناصر

۱۷۸ ـ ۱ ـ آلپتکین ۳۵۱ ـ ۳۵۲ ه. ق.

۱۷۹ ـ ۲ ـ اسحاق‌بن آلپتکین ۳۵۲ ـ ۳۵۵ ه. ق.

۱۸۰ ـ ۳ ـ پلکاتکین ۳۵۵ ـ ۳۶۴ ه. ق.

۱۸۱ ـ ۴ ـ پیری‌تکین ۳۶۴ ـ ۳۶۶ ه. ق.

ب ـ غزنویان آل ناصر یا غزنویان آل سبکتکین

۱۸۲ ـ ۱ ـ سبکتکین ۳۶۶ ـ ۳۸۷ ه. ق.

۱۸۳ ـ ۲ ـ اسماعیل‌بن سبکتکین ۳۸۷ ـ ۳۸۹ ه. ق.

۱۸۴ ـ ۳ ـ محمودبن سبکتکین ۳۸۹ ـ ۴۲۱ ه. ق.

۱۸۵ ـ ۴ ـ محمدبن محمود ربیع‌الثانی تا شوال ۴۲۱ ه. ق.

۱۸۶ ـ ۵ ـ مسعودبن محمود ۴۲۱ ـ ۴۳۲ ه. ق.

۱۸۷ ـ ۶ ـ مودودبن مسعود ۴۳۲ ـ ۴۴۱ ه. ق.

۱۸۸ ـ ۷ ـ مسعود دوم ۴۴۱ (مجموعاً مدت دو ماه)

۱۸۹ ـ ۸ ـ علی‌بن مسعود ۴۴۱ (مجموعاً مدت دو ماه)

۱۹۰ ـ ۹ ـ عبدالرشیدبن محمود ۴۴۴ ـ ۴۴۴ ه. ق.

۱۹۱ ـ ۱۰ ـ فرخزادبن مسعودبن محمود ۴۴۱ ـ ۴۵۱ ه. ق.

۱۹۲ ـ ۱۱ ـ ابراهیم‌بن مسعودبن محمود ۴۵۱ ـ ۴۹۲ ه. ق.

۱۹۳ ـ ۱۲ ـ مسعودبن ابراهیم (مسعود سوم) ۴۹۲ یا ۵۰۸ یا ۵۰۹ ه. ق.

۱۹۴ ـ ۱۳ ـ شیرزاد ۵۰۸ یا ۵۰۹ (چند ماه)

۱۹۵ ـ ۱۴ ـ ارسلان‌بن مسعودبن ابراهیم	۵۰۹ ـ ۵۱۱ هـ. ق.
۱۹۶ ـ ۱۵ ـ بهرامشاه‌بن مسعود	۵۱۱ ـ ۵۵۲ هـ. ق.
۱۹۷ ـ ۱۶ ـ خسروبن بهرامشاه	۵۴۸ ـ ۵۵۲ یا ۵۵۵ هـ. ق.
۱۹۸ ـ ۱۷ ـ خسروملک‌بن خسروشاه	۵۵۵ ـ ۵۸۳ هـ. ق.

امرای غور و مدت امارت هر یک

۱۹۹ ـ ۱ ـ سیف‌الدین سوری‌بن ملک عزالدین حسین	۵۴۳ ـ ۵۴۴ هـ. ق.
۲۰۰ ـ ۲ ـ علاءالدین‌بن ملک عزالدین حسن	۵۴۴ ـ ۵۵۶ هـ. ق.
۲۰۱ ـ ۳ ـ سیف‌الدین‌بن محمدبن علاءالدین	۵۵۶ ـ ۵۵۸ هـ. ق.
۲۰۲ ـ ۴ ـ غیاث‌الدین محمدبن بهاءالدین سام‌بن حسین	۵۵۸ ـ ۵۵۹ هـ. ق.
۲۰۳ ـ ۵ ـ معزالدین محمدبن بهاءالدین سام‌بن حسین	۵۵۹ ـ ۶۰۲ هـ. ق.
۲۰۴ ـ ۶ ـ غیاث‌الدین‌بن محمودبن غیاث‌الدین محمد	۶۰۲ ـ ۶۰۷ هـ. ق.
۲۰۵ ـ ۷ ـ بهاءالدین سام‌بن غیاث‌الدین محمود	۶۰۷ ـ هـ. ق.
۲۰۶ ـ ۸ ـ علاءالدین آتسزبن علاءالدین حسین	۶۰۷ ـ ۶۱۰ هـ. ق.
۲۰۷ ـ ۹ ـ علاءالدین محمدبن شجاع‌الدین علی‌بن عزالدین حسین	۶۱۰ ـ ۶۱۲ هـ. ق.

پادشاهان سلاجقهٔ بزرگ و مدت سلطنت هر یک

۲۰۸ ـ ۱ ـ رکن‌الدوله ابوطالب طغرل‌بن میکائیل‌بن سلجوقی	۴۲۹ ـ ۴۵۵ هـ. ق.
۲۰۹ ـ ۲ ـ آلب‌ارسلان محمدبن چغری	۴۵۵ ـ ۴۶۵ هـ. ق.
۲۱۰ ـ ۳ ـ معزالدین ابوالفتح ملکشاه‌بن آلب‌ارسلان	۴۶۵ ـ ۴۸۵ هـ. ق.
۲۱۱ ـ ۴ ـ برکیارق ملکشاه	۴۸۵ ـ ۴۹۸ هـ. ق.
۲۱۲ ـ ۵ ـ سنجربن ملکشاه	۵۱۱ ـ ۵۵۲ هـ. ق.

سلاجقهٔ کرمان و مدت زمامداری هر یک

۲۱۳ ـ ۱ ـ عمادالدین قره ارسلان قاوردبن چغری بیک	۴۳۳ ـ ۴۶۵ هـ. ق.
۲۱۴ ـ ۲ ـ کرمانشاه‌بن قاورد	۴۶۵ ـ ۴۶۷ هـ. ق.
۲۱۵ ـ ۳ ـ حسین‌بن قاورد	۴۶۷ ـ هـ. ق.
۲۱۶ ـ ۴ ـ رکن‌الدین سلطان شاه‌بن قاورد	۴۶۷ ـ ۴۷۷ هـ. ق.
۲۱۷ ـ ۵ ـ تورانشاه‌بن قاورد	۴۷۷ ـ ۴۹۰ هـ. ق.
۲۱۸ ـ ۶ ـ ایرانشاه‌بن تورانشاه	۴۹۰ ـ ۴۹۵ هـ. ق.
۲۱۹ ـ ۷ ـ ارسلانشاه‌بن کرمانشاه	۴۹۵ ـ ۵۳۷ هـ. ق.
۲۲۰ ـ ۸ ـ مغیث‌الدین محمد	۵۵۱ ـ ۵۶۲ هـ. ق.
۲۲۱ ـ ۹ ـ مغیث‌الدین طغرل شاه‌بن محمد	۵۵۱ ـ ۵۶۲ هـ. ق.
۲۲۲ ـ ۱۰ ـ بهرامشاه‌بن مغیث‌الدین طغرل	۵۶۲ ـ ۵۷۰ هـ. ق.
۲۲۳ ـ ۱۱ ـ ارسلان دوم فرزند مغیث‌الدین طغرل	۵۶۲ ـ ۵۷۰ هـ. ق.
۲۲۴ ـ ۱۲ ـ ترکان شاه‌بن مغیث‌الدین طغرل	۵۶۲ ـ ۵۷۰ هـ. ق.
۲۲۵ ـ ۱۳ ـ سلطان محمد دوم فرزند بهرام‌شاه	۵۷۰ ـ ۵۸۳ هـ. ق.

سلاجقهٔ عراق و مدت زمامداری هر یک

۲۲۶ ـ ۱ ـ مغیث‌الدین ابوالقاسم محمودبن ملکشاه	۵۱۱ ـ ۵۲۵ هـ. ق.
۲۲۷ ـ ۲ ـ غیاث‌الدین داودبن محمود	۵۲۵ ـ ۵۲۶ هـ. ق.
۲۲۸ ـ ۳ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل دوم بن سلطان محمد	۵۲۶ ـ ۵۲۹ هـ. ق.
۲۲۹ ـ ۴ ـ معزالدین ابوالفتح مسعودبن سلطان محمد	۵۲۹ ـ ۵۴۷ هـ. ق.

۲۳۰ ـ ۵ ـ معزالدین ابوالفتح ملکشاه دوم پسر سلطان محمودرجب تاذی‌القعده ۵۴۷ هـ. ق.

۲۳۱ ــ ۶ ــ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد پسر سلطان محمد — ۵۴۷ ــ ۵۵۴ هـ. ق.

۲۳۲ ــ ۷ ــ غیاث‌الدین ابوشجاع سلیمان‌شاه پسر سلطان محمود — ۵۵۴ ــ ۵۵۶ هـ. ق.

۲۳۳ ــ ۸ ــ رکن‌الدین ابوالمظفر ارسلان‌شاه پسر طغرل دوم — ۵۵۶ ــ ۵۷۱ هـ. ق.

۲۳۴ ــ ۹ ــ رکن‌الدین ابوطالب طغرل سوم پسر ارسلان‌شاه — ۵۷۱ ــ ۵۹۰ هـ. ق.

اتابکان آذربایجان و مدت زمامداری هر یک

۲۳۵ ــ ۱ ــ شمس‌الدین ایلدگز — ۵۴۱ ــ ۵۶۸ هـ. ق.

۲۳۶ ــ ۲ ــ نصرت‌الدین محمد جهان پهلوان پسر ایلدگز — ۵۶۸ ــ ۵۸۲ هـ. ق.

۲۳۷ ــ ۳ ــ مظفرالدین عثمان قزل‌ارسلان پسر ایلدگز — ۵۸۲ ــ ۵۸۷ هـ. ق.

۲۳۸ ــ ۴ ــ نصرت‌الدین ابوبکر پسر جهان پهلوان — ۵۸۷ ــ ۶۰۷ هـ. ق.

۲۳۹ ــ ۵ ــ مظفرالدین ازبک پسر دیگر جهان پهلوان — ۶۰۷ ــ ۶۲۲ هـ. ق.

۲۴۰ ــ ۶ ــ اتابک خاموش قزل‌ارسلان پسر مظفرالدین ازبک — ۶۲۲ ــ ۶۲۶ هـ. ق.

خوارزمشاهیان و مدت زمامداری هر یک

۲۴۱ ــ ۱ ــ قطب‌الدین محمدبن انوشتکین — ۴۹۰ یا ۴۹۱ ــ ۵۲۱ هـ. ق.

۲۴۲ ــ ۲ ــ علاءالدین ابوالمظفر آتسزبن قطب‌الدین محمد — ۵۲۱ ــ ۵۵۱ هـ. ق.

۲۴۳ ــ ۳ ــ تاج‌الدین ابوالفتح ایل‌ارسلان‌بن آتسز — ۵۵۱ ــ ۵۶۸ هـ. ق.

۲۴۴ ــ ۴ ــ جلال‌الدین محمود سلطان شاه‌بن ایل‌ارسلان — ۵۶۷ ــ ۵۶۸ هـ. ق.

۲۴۵ ــ ۵ ــ علاءالدین تکش‌بن ایل ارسلان — ۵۶۸ ــ ۵۹۶ هـ. ق.

۲۴۶ ــ ۶ ــ سلطان علاءالدین محمدبن علاءالدین تکش — ۵۹۶ ــ ۶۱۷ هـ. ق.

۲۴۷ ــ ۷ ــ جلال‌الدین منکبرنی‌بن علاءالدین محمد — ۶۱۷ ــ ۶۲۸ هـ. ق.

ایلخانان ایران و مدت زمامداری هر یک

۲۴۸ ـ ۱ ـ هولاکو ۶۵۱ ـ ۶۶۳ هـ. ق.

۲۴۹ ـ ۲ ـ اباقاخان پسر هولاکو ۶۶۳ ـ ۶۸۰ هـ. ق.

۲۵۰ ـ ۳ ـ سلطان احمد تگودار ۶۸۱ ـ ۶۸۳ هـ. ق.

۲۵۱ ـ ۴ ـ ارغون‌خان پسر اباقا ۶۸۳ ـ ۶۹۰ هـ. ق.

۲۵۲ ـ ۵ ـ گیخاتو پسر اباقا ۶۹۰ ـ ۶۹۴ هـ. ق.

۲۵۳ ـ ۶ ـ بایدوخان پسر طرغای بن هولاکو از جمادی‌الاول ۶۹۴ تا ذی‌القعده ۶۹۴ هـ. ق.

۲۵۴ ـ ۷ ـ غازان‌خان پسر ارغون ۶۹۴ ـ ۷۰۳ هـ. ق.

۲۵۵ ـ ۸ ـ اولجایتو پسر ارغون ۷۰۳ ـ ۷۱۶ هـ. ق.

۲۵۶ ـ ۹ ـ ابوسعید پسر اولجایتو ۷۱۶ ـ ۷۳۶ هـ. ق.

۲۵۷ ـ ۱۰ ـ ارپاگوئون نوه تولی‌خان از سیزدهم ربیع‌الاول ۷۳۶ تا چهارم شوال ۷۳۶ هـ. ق.

۲۵۸ ـ ۱۱ ـ موسی‌خان پسر بایدو از چهارم شوال ۷۳۶ تا چهارم ذی‌الحجه ۷۳۶ هـ. ق.

۲۵۹ ـ ۱۲ ـ محمدخان پسر منگوتیموربن هولاکو ۷۳۶ ـ ۷۳۸ هـ. ق.

۲۶۰ ـ ۱۳ ـ ساتی‌بیگ دختر اولجایتو ۷۳۹ ـ ۷۴۱ هـ. ق.

۲۶۱ ـ ۱۴ ـ شاه‌جهان تیمور پسر آلافرنگ‌بن گیخاتو ۷۳۹ ـ ۷۴۰ هـ. ق.

۲۶۲ ـ ۱۵ ـ سلیمان‌خان پسر یشموت‌بن هولاکو ۷۴۱ ـ ۷۴۵ هـ. ق.

۲۶۳ ـ ۱۶ ـ طغاتیمورخان ۷۴۶ ـ ۷۵۳ هـ. ق.

۲۶۴ ـ ۱۷ ـ انوشیروان عادل ۷۴۴ ـ ۷۵۶ هـ. ق.

ملوک آل‌کرت و مدت زمامداری هر یک

۲۶۵ ـ ۱ ـ ملک شمس‌الدین پسر ابی‌بکر کرت ۶۴۳ ـ ۶۷۶ هـ. ق.

۲۶۶ ـ ۲ ـ ملک رکن‌الدین پسر ملک شمس‌الدین	۶۷۷ ـ ۷۰۵ هـ. ق.
۲۶۷ ـ ۳ ـ ملک فخرالدین پسر ملک رکن‌الدین	۷۰۵ ـ ۷۰۶ هـ. ق.
۲۶۸ ـ ۴ ـ ملک غیاث‌الدین پسر ملک فخرالدین	۷۰۶ ـ ۷۲۹ هـ. ق.
۲۶۹ ـ ۵ ـ ملک شمس‌الدین دوم غیاث‌الدین	۷۲۹ ـ ۷۳۰ هـ. ق.
۲۷۰ ـ ۶ ـ ملک حافظ پسر غیاث‌الدین	۷۳۰ ـ ۷۳۲ هـ. ق.
۲۷۱ ـ ۷ ـ ملک معزالدین پسر غیاث‌الدین	۷۳۲ ـ ۷۷۱ هـ. ق.
۲۷۲ ـ ۸ ـ ملک غیاث‌الدین دوم پسر معزالدین	۷۷۱ ـ ۷۸۳ هـ. ق.

جانشینان ملک غیاث‌الدین

۲۷۳ ـ ۱ ـ شمس‌الدین محمد	۷۲۹ ـ ۷۳۰ هـ. ق.
۲۷۴ ـ ۲ ـ ملک حافظ	۷۳۰ ـ ۷۳۲ هـ. ق.
۲۷۵ ـ ۳ ـ ملک معزالدین حسین	۷۳۲ ـ ۷۷۱ هـ. ق.

اتابکان فارس و مدت زمامداری هر یک

۲۷۶ ـ ۱ ـ سنقربن مودود	۵۴۳ ـ ۵۵۸ هـ. ق.
۲۷۷ ـ ۲ ـ زنگی‌بن مودود	۵۵۸ ـ ۵۷۱ هـ. ق.
۲۷۸ ـ ۳ ـ تکله پسر زنگی	۵۷۱ ـ ۵۹۱ هـ. ق.
۲۷۹ ـ ۴ ـ طغرل پسر سنقربن مودود	۵۹۱ ـ ۵۹۹ هـ. ق.
۲۸۰ ـ ۵ ـ سعد پسر زنگی	۵۹۹ ـ ۶۲۳ هـ. ق.
۲۸۱ ـ ۶ ـ ابوبکر پسر سعد	۶۲۳ ـ ۶۵۸ هـ. ق.
۲۸۲ ـ ۷ ـ سعد پسر ابوبکر	۶۵۸ ـ ۶۶۰ هـ. ق.
۲۸۳ ـ ۸ ـ محمد پسر سلغربن سعد	۶۶۰ ـ ۶۶۱ هـ. ق.

۲۸۴ ـ ۹ ـ سلجوق‌شاه پسر سلغر ۶۶۰ ـ ۶۶۲ هـ. ق.

۲۸۵ ـ ۱۰ ـ آبش خاتون دختر سعدبن ابی‌بکر ۶۶۲ ـ ۶۸۴ هـ. ق.

ملوک شبانکاره و مدت زمامداری هر یک

۲۸۶ ـ ۱ ـ فضلویه پسر علی‌بن حسن ۴۵۸ ـ ۴۵۹ هـ. ق.

۲۸۷ ـ ۲ ـ نظام‌الدین یحیی ۴۵۹ ـ هـ. ق.

۲۸۸ ـ ۳ ـ نظام‌الدین محمود پسر نظام‌الدین یحیی ۶۲۲ ـ هـ. ق.

۲۸۹ ـ ۴ ـ قطب‌الدین مبارز اول

۲۹۰ ـ ۵ ـ ملک مظفرالدین محمد پسر قطب‌الدین مبارز ۶۲۴ ـ ۶۵۸ هـ. ق.

۲۹۱ ـ ۶ ـ قطب‌الدین مبارز دوم پسر ملک مظفرالدین محمد ۶۲۳ ـ ۶۵۸ هـ. ق.

۲۹۲ ـ ۷ ـ نظام‌الدین حسن پسر ملک مظفرالدین محمد ۶۵۹ ـ ۶۶۲ هـ. ق.

۲۹۳ ـ ۸ ـ نصرت‌الدین ابراهیم پسر ملک مظفرالدین ۶۶۲ ـ ۶۶۴ هـ. ق.

۲۹۴ ـ ۹ ـ جلال‌الدین طیب شاه ۶۶۴ ـ ۶۸۱ هـ. ق.

۲۹۵ ـ ۱۰ ـ بهاءالدین اسماعیل برادر طیب شاه ۶۸۱ ـ ۶۸۸ هـ. ق.

۲۹۶ ـ ۱۱ ـ نظام‌الدین حسن پسر جلال‌الدین طیب‌شاه ۶۸۸ ـ ۷۲۵ هـ. ق.

۲۹۷ ـ ۱۲ ـ نصرت‌الدین ابراهیم پسر بهاءالدین اسماعیل ۷۲۵ ـ هـ. ق.

۲۹۸ ـ ۱۳ ـ ملک رکن‌الدین حسن ۷۳۵ ـ ۷۴۲ هـ. ق.

۲۹۹ ـ ۱۴ ـ تاج‌الدین جمشید پسر بهاءالدین اسماعیل ۷۳۵ ـ ۷۴۲ هـ. ق.

۳۰۰ ـ ۱۵ ـ ملک اردشیر ۷۴۲ ـ ۷۵۶ هـ. ق.

اتابکان یزد و مدت زمامداری هر یک

۳۰۱ ـ ۱ ـ ظهیرالدین ابومنصور فرامرز پسر علاءالدوله کاکویه ۴۴۳ ـ هـ. ق.

۳۰۲ ـ ۲ ـ علاءالدوله پسر ظهیرالدین　　۴۸۸ ـ هـ. ق.

۳۰۳ ـ ۳ ـ امیر فرامرز پسر علاءالدوله　　۴۸۸ ـ ۵۳۵ هـ. ق.

۳۰۴ ـ ۴ ـ اتابک سام و برادرش عَزالدین　　۵۳۶ ـ ۵۷۶ هـ. ق.

۳۰۵ ـ ۵ ـ علاءالدوله پسر سام　　۵۷۶ ـ ۶۲۵ هـ. ق.

۳۰۶ ـ ۶ ـ قطب‌الدین محمود شاه پسر عزالدین　　۶۲۵ ـ ۶۵۰ هـ. ق.

۳۰۷ ـ ۷ ـ شاه علاءالدین پسر قطب‌الدین　　۶۵۰ ـ ۶۶۲ هـ. ق.

۳۰۸ ـ ۸ ـ یوسف شاه پسر شاه علاءالدین　　۶۶۲ ـ ۶۹۰ هـ. ق.

۳۰۹ ـ ۹ ـ حاجی شاه پسر یوسف شاه　　۶۹۰ ـ ۷۱۸ هـ. ق.

قراختائیان کرمان و مدت زمامداری هر یک

۳۱۰ ـ ۱ ـ براق حاجب پسر سلدوز　　۶۱۹ ـ ۶۳۲ هـ. ق.

۳۱۱ ـ ۲ ـ رکن‌الدین مبارک خواجه پسر براق　　۶۳۲ ـ ۶۴۸ هـ. ق.

۳۱۲ ـ ۳ ـ قطب‌الدین محمد برادرزادهٔ براق　　۶۴۸ ـ ۶۵۶ هـ. ق.

۳۱۳ ـ ۴ ـ سلطان حجاج پسر قطب‌الدین　　۶۵۶ ـ ۶۶۶ هـ. ق.

۳۱۴ ـ ۵ ـ عصمت‌الدین قتلغ ترکان زوجه قطب‌الدین　　۶۵۶ ـ ۶۸۱ هـ. ق.

۳۱۵ ـ ۶ ـ جلال‌الدین سیورغتمش پسر قطب‌الدین　　۶۵۶ ـ ۶۸۱ هـ. ق.

۳۱۶ ـ ۷ ـ صفوةالدین پادشاه خاتون دختر قطب‌الدین　　۶۹۱ ـ ۶۹۴ هـ. ق.

۳۱۷ ـ ۸ ـ مظفرالدین محمد پسر سلطان حجاج　　۶۹۴ ـ ۷۰۲ هـ. ق.

۳۱۸ ـ ۹ ـ قطب‌الدین شاه‌جهان پسر سیورغتمش　　۷۰۲ ـ ۷۰۳ هـ. ق.

امرای خاندان اینجو و مدت زمامداری هر یک

۳۱۹ ـ ۱ ـ امیر شرف‌الدین محمود شاه اینجو　　۷۰۳ ـ ۷۳۶ هـ. ق.

۳۲۰ ـ ۲ ـ امیر جلال‌الدین مسعود شاه پسر امیر شرف‌الدین ۷۰۴ ـ ۷۴۲ ه. ق.

۳۲۱ ـ ۳ ـ امیر جلال‌الدین ابواسحاق پسر امیر شرف‌الدین ۷۴۲ ـ ۷۵۸ ه. ق.

زمامداران آل مظفر و مدت زمامداری هر یک

۳۲۲ ـ ۱ ـ امیر مبارزالدین محمدبن غیاث‌الدین حاجی ۷۶۰ ـ ۷۳۲ ه. ق.

۳۲۳ ـ ۲ ـ شاه محمود پسر امیر مبارزالدین محمد ۷۶۰ ـ ۷۷۷ ه. ق.

۳۲۴ ـ ۳ ـ سلطان عمادالدین احمد پسر امیر مبارزالدین محمد ۷۶۰ ـ ۷۹۵ ه. ق.

۳۲۵ ـ ۴ ـ شاه نصرت‌الدین یحیی پسر امیر مبارزالدین محمد ۷۶۰ ـ ۷۹۵ ه. ق.

۳۲۶ ـ ۵ ـ شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین محمد ۷۶۰ ـ ۷۸۶ ه. ق.

۳۲۷ ـ ۶ ـ سلطان زین‌العابدین پسر شاه شجاع ۷۸۶ ـ ۷۹۰ ه. ق.

۳۲۸ ـ ۷ ـ شاه منصور پسر شاه مظفربن امیر مبارزالدین محمد ۷۹۰ ـ ۷۹۵ ه. ق.

اتابکان لر بزرگ و مدت زمامداری هر یک

۳۲۹ ـ ۱ ـ ابوطاهر ۵۵۰ ـ ۶۰۰ ه. ق.

۳۳۰ ـ ۲ ـ اتابک هزاراسب پسر ابوطاهر ۶۰۰ ـ ۶۲۶ ه. ق.

۳۳۱ ـ ۳ ـ عمادالدین پهلوان پسر هزاراسب ۶۲۶ ۶۴۶ ه. ق.

۳۳۲ ـ ۴ ـ نصرت‌الدین کلچه پسر هزاراسب ۶۴۶ ـ ۶۴۹ ه. ق.

۳۳۳ ـ ۵ ـ تکله پسر هزاراسب ۶۴۹ ـ ۶۵۶ ه. ق.

۳۳۴ ـ ۶ ـ شمس‌الدین الب‌ارغو پسر هزاراسب ۶۵۶ ـ ۶۷۲ ه. ق.

۳۳۵ ـ ۷ ـ یوسف شاه پسر الب ارغوان ۶۷۲ ـ ۶۸۸ ه. ق.

۳۳۶ ـ ۸ ـ افراسیاب پسر یوسف شاه ۶۸۸ ـ ۶۹۵ ه. ق.

۳۳۷ ـ ۹ ـ نصرت‌الدین احمد پسر یوسف شاه ۶۹۵ ـ ۷۳۰ ه. ق.

۳۳۸ـ ۱۰ ـ یوسف شاه دوم پسر نصرت‌الدین احمد	۷۳۰ـ ۷۴۰ه. ق.
۳۳۹ـ ۱۱ ـ افراسیاب دوم پسر نصرت‌الدین احمد	۷۴۰ـ ۷۴۶ه. ق.
۳۴۰ـ ۱۲ ـ نورالوردین سلیمان‌شاه پسر اتابک احمد	۷۴۶ـ ۷۵۷ه. ق.
۳۴۱ـ ۱۳ ـ پشنگ‌بن سلغر شاه پسر اتابک احمد	۷۵۷ـ ۷۹۲ه. ق.
۳۴۲ـ ۱۴ ـ پیر احمد پسر اتابک پشنگ	۷۹۲ـ ۷۹۸ه. ق.
۳۴۳ـ ۱۵ ـ ابوسعید پسر پیر احمد	۸۲۰ـ ه. ق.
۳۴۴ـ ۱۶ ـ شاه حسین پسر ابوسعید	۸۲۰ـ ۸۲۷ه. ق.
۳۴۵ـ ۱۷ ـ غیاث‌الدین کیکاووس پسر هوشنگ	۸۲۷ـ؟ ه. ق.

اتابکان لر کوچک و مدت زمامداری هر یک

۳۴۶ـ ۱ ـ شجاع‌الدین خورشید پسر ابوبکر	۵۸۰ـ ۶۲۱ه. ق.
۳۴۷ـ ۲ ـ سیف‌الدین رستم برادرزادهٔ ابوبکر	۶۲۱ـ؟ ه. ق.
۳۴۸ـ ۳ ـ ابوبکر پسر محمد	؟ ؟ ه. ق.
۳۴۹ـ ۴ ـ عزالدین پسر گرشاسب	؟ ؟ ه. ق.
۳۵۰ـ ۵ ـ حسام‌الدین خلیل پسر بدر	؟ ـ ۶۴۰ ه. ق.
۳۵۱ـ ۶ ـ بدرالدین مسعود	۶۴۰ـ ۶۵۸ه. ق.
۳۵۲ـ ۷ ـ تاج‌الدین شاه پسر حسام‌الدین خلیل	۶۵۸ـ ۶۷۷ه. ق.
۳۵۳ـ ۸ ـ عزالدین حسین پسر بدرالدین	۶۷۷ـ ۶۹۲ه. ق.
۳۵۴ـ ۹ ـ فلک‌الدین حسین پسر بدرالدین	۶۷۷ـ ۶۹۲ ه. ق.
۳۵۵ـ ۱۰ ـ جمال‌الدین خضر پسر تاج‌الددین	۶۹۲ـ ۶۹۳ه. ق.
۳۵۶ـ ۱۱ ـ حسام‌الدین عمر پسر جمال‌الدین	۶۹۳ـ ۶۹۵ه. ق.
۳۵۷ـ ۱۲ ـ صمصام‌الدین محمود برادر حسام‌الدین	۶۹۳ـ ۶۹۵ه. ق.

۳۵۸ـ ۱۳ ـ عزالدین محمود پسر عزالدین حسین	۶۹۵ـ ۷۱۶ هـ. ق.
۳۵۹ـ ۱۴ ـ دولت خاتون	۷۱۶ـ ؟ هـ. ق.
۳۶۰ـ ۱۵ ـ عزالدین حسین دوم برادر دولت خاتون	۷۱۶ـ ۷۳۰ هـ. ق.
۳۶۱ـ ۱۶ ـ شجاع‌الدین محمود پسر عزالدین حسین دوم	۷۳۰ـ ۷۵۰ هـ. ق.
۳۶۲ـ ۱۷ ـ ملک عزالدین پسر شجاع‌الدین	۷۵۰ـ ۸۰۶ هـ. ق.
۳۶۳ـ ۱۸ ـ سید احمد پسر ملک عزالدین	۸۰۷ـ ۸۱۵ هـ. ق.
۳۶۴ـ ۱۹ ـ شاه حسین عباسی	۸۱۵ـ ۸۷۳ هـ. ق.
۳۶۵ـ ۲۰ ـ شاه رستم عباسی	۸۷۳ـ ؟ هـ. ق.
۳۶۶ـ ۲۱ ـ اغورشاه رستم	؟ ؟ هـ. ق.
۳۶۷ـ ۲۲ ـ جهانگیربن رستم	؟ ـ ۹۴۹ هـ. ق.
۳۶۸ـ ۲۳ ـ رستم‌خان پسر جهانگیر	۹۴۹ـ ؟ هـ. ق.
۳۶۹ـ ۲۴ ـ محمدی‌بک پسر جهانگیر	؟ ؟ هـ. ق.
۳۷۰ـ ۲۵ ـ شاهوردی‌بن محمد	؟ ـ ۱۰۰۶ هـ. ق.

امرای چوپانی و مدت زمامداری هر یک

۳۷۱ـ ۱ ـ امیر شیخ حسن کوچک‌بن تیمورتاش بن امیر چوپان	۷۳۸ـ ۷۴۴ هـ. ق.
۳۷۲ـ ۲ ـ ملک اشرف برادر شیخ حسن	۷۴۴ـ ۷۵۸ هـ. ق.

امرای ایلکانی و مدت زمامداری هر یک

۳۷۳ـ ۱ ـ امیر شیخ حسن بزرگ پسر امیرحسین‌بن آق‌بوقابن ایلکانی	۷۴۰ـ ۷۵۷ هـ. ق.
۳۷۴ـ ۲ ـ سلطان شیخ اویس پسر شیخ حسن	۷۵۷ـ ۷۷۶ هـ. ق.
۳۷۵ـ ۳ ـ سلطان حسین پسر شیخ اویس	۷۷۶ـ ۷۸۴ هـ. ق.

۳۷۶ ـ ۴ ـ سلطان احمد پسر شیخ اویس ۷۸۴ـ ۸۱۳ هـ. ق.

۳۷۷ ـ ۵ ـ شاه ولد پسر شیخ علی‌بن شیخ اویس ۸۱۳ـ ۸۱۴ هـ. ق.

۳۷۸ ـ ۶ ـ سلطان اویس پسر شاه ولَد ۸۱۴ـ ۸۲۴ هـ. ق.

۳۷۹ ـ ۷ ـ سلطان محمود پسر شاه ولد ۸۲۴ـ ۸۲۷ هـ. ق.

۳۸۰ ـ ۸ ـ سلطان حسین پسر علاءالدوله‌بن سلطان احمد ۸۲۷ـ ۸۳۶ هـ. ق.

اسامی سربداران و مدت زمامداری هر یک

۳۸۱ ـ ۱ ـ خواجه عبدالرزاق باشتینی پسر خواجه فضل‌الله ۷۳۶ـ ۷۳۸ هـ. ق.

۳۸۲ ـ ۲ ـ خواجه وجیه‌الدین مسعود برادر خواجه عبدالرزاق ۷۳۸ـ ۷۴۵ هـ. ق.

۳۸۳ ـ ۳ ـ آقامحمد آی‌تیمور ۷۴۵ـ ۷۴۷ هـ. ق.

۳۸۴ ـ ۴ ـ کلواسفندیار ۷۴۷ـ ۷۴۹ هـ. ق.

۳۸۵ ـ ۵ ـ خواجه شمس‌الدین برادر عبدالرزاق ۷۴۷ـ ۷۴۹ هـ. ق.

۳۸۶ ـ ۶ ـ خواجه شمس‌الدین علی چشمی ۷۴۹ـ ۷۵۳ هـ. ق.

۳۸۷ ـ ۷ ـ خواجه یحیی کرابی ۷۵۳ـ ۷۵۹ هـ. ق.

۳۸۸ ـ ۸ ـ خواجه نظیر کرابی برادر خواجه یحیی ۷۵۹ـ ۷۶۰ هـ. ق.

۳۸۹ ـ ۹ ـ پهلوان حیدر قصاب ۷۶۰ـ ۷۶۱ هـ. ق.

۳۹۰ ـ ۱۰ ـ میرزا لطف‌الله پسر خواجه مسعود ۷۶۱ـ ۷۶۲ هـ. ق.

۳۹۱ ـ ۱۱ ـ پهلوان حسن دامغانی ۷۶۲ـ ۷۶۶ هـ. ق.

۳۹۲ ـ ۱۲ ـ خواجه نجم‌الدین علی مؤید ۷۶۶ـ ۷۸۸ هـ. ق.

امرای طغاتیموری و مدت زمامداری هر یک

۳۹۳ ـ ۱ ـ طغاتیمورخان نوهٔ جوجی پسر چنگیزخان ۷۳۷ـ ۷۵۴ هـ. ق.

۳۹۴ ـ ۲ ـ لقمان شاه پسر طغاتیمور	۷۶۱ ـ ۷۹۰ هـ. ق.
۳۹۵ ـ ۳ ـ پیرک‌شاه پسر لقمان‌شاه	۷۹۰ ـ ۸۱۰ هـ. ق.
۳۹۶ ـ ۴ ـ سلطان علی پسر پیرک‌شاه	۸۱۰ ـ ۸۱۲ هـ. ق

امرای آق‌قویونلو و مدت زمامداری هر یک

۳۹۷ ـ ۱ ـ امیرحسن‌بیک	۸۷۲ ـ ۸۸۲ هـ. ق.
۳۹۸ ـ ۲ ـ سلطان خلیل پسر امیرحسن	۸۸۲ ـ ۸۸۳ هـ. ق.
۳۹۹ ـ ۳ ـ یعقوب‌بیک پسر حسن‌بیک	۸۸۳ ـ ۸۹۶ هـ. ق.
۴۰۰ ـ ۴ ـ بایسنقر پسر یعقوب	۸۹۶ ـ ۸۹۷ هـ. ق.
۴۰۱ ـ ۵ ـ رستم پسر مقصودبن حسن‌بیک	۸۹۷ ـ ۹۰۲ هـ. ق.
۴۰۲ ـ ۶ ـ احمد پسر اغورلو محمدبن حسن‌بیک	۸۹۷ ـ ۹۰۲ هـ. ق.
۴۰۳ ـ ۷ ـ الوندبیک پسر یوسف‌بن حسن‌بیک	۹۰۳ ـ ۹۰۷ هـ. ق.
۴۰۴ ـ ۸ ـ سلطان مراد پسر یعقوب‌بن حسن‌بیک	۹۰۳ ـ ۹۰۸ هـ. ق.

امرای قراقویونلو مدت زمامداری هر یک

۴۰۵ ـ ۱ ـ قرایوسف پسر فرامحمد	۸۱۰ ـ ۸۲۳ هـ. ق.
۴۰۶ ـ ۲ ـ اسکندر پسر قرایوسف	۸۲۳ ـ ۸۳۹ هـ. ق.
۴۰۷ ـ ۳ ـ جهانشاه پسر قرایوسف	۸۳۹ ـ ۸۷۲ هـ. ق.
۴۰۸ ـ ۴ ـ حسنعلی میرزا پسر جهانشاه	۸۷۲ ـ ۸۷۳ هـ. ق.

پادشاهان صفوی و مدت سلطنت هر یک

۴۰۹ ـ ۱ ـ شاه اسماعیل اول	۹۰۵ ـ ۹۳۰ هـ. ق.

۴۱۰ ـ ۲ ـ شاه طهماسب اول پسر شاه اسماعیل اول ۹۳۰ ـ ۹۸۳ هـ. ق.

۴۱۱ ـ ۳ ـ شاه اسماعیل دوم پسر شاه طهماسب اول ۹۸۴ ـ ۹۸۵ هـ. ق.

۴۱۲ ـ ۴ ـ سلطان محمد خدابنده پسر شاه اسماعیل دوم ۹۸۵ ـ ۹۹۶ هـ. ق.

۴۱۳ ـ ۵ ـ شاه عباس اول پسر سلطان محمد خدابنده ۹۹۶ـ۱۰۳۸ هـ. ق.

۴۱۴ ـ ۶ ـ شاه صفی پسر صفی میرزا نوه شاه عباس اول ۱۰۳۸-۱۰۵۲هـ.ق.

۴۱۵ ـ ۷ ـ شاه عباس دوم پسر شاه صفی ۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷ هـ. ق.

۴۱۶ ـ ۸ ـ شاه سلیمان پسر شاه عباس دوم ۱۰۷۷ ـ ۱۱۰۵ هـ. ق.

۴۱۷ ـ ۹ ـ شاه سلطان حسین پسر شاه سلیمان ۱۱۰۵ ـ ۱۱۳۵ هـ. ق.

۴۱۸ ـ ۱۰ ـ شاه طهماسب دوم پسر شاه سلطان حسین ۱۱۳۵ ـ ۱۱۴۵ هـ. ق.

۴۱۹ ـ ۱۱ ـ شاه عباس سوم پسر شاه طهماسب دوم ۱۱۴۵ ـ ۱۱۴۸ هـ. ق.

پادشاهان افشاریه

۴۲۰ ـ ۱ ـ نادرشاه افشار ۱۱۴۸ ـ ۱۱۶۰ هـ. ق.

۴۲۱ ـ ۲ ـ عادل‌شاه ۱۱۶۰ ـ ۱۱۶۱ هـ. ق.

۴۲۲ ـ ۳ ـ ابراهیم‌شاه ۱۱۶۱ ـ ۱۱۶۱ هـ. ق.

۴۲۳ ـ ۴ ـ شاهرخ شاه ۱۱۶۱ ـ ۱۱۶۳ هـ. ق.

پادشاهان زند و مدت سلطنت هر یک

۴۲۴ ـ ۱ ـ کریمخان ۱۱۶۳ ـ ۱۱۹۳ هـ. ق.

۴۲۵ ـ ۲ ـ ابوالفتح خان پسر کریمخان ۱۱۹۳ ـ ۱۱۹۳ هـ. ق.

۴۲۶ ـ ۳ ـ علیمردان‌خان بار اول ۱۱۹۳ هـ. ق.

۴۲۷ ـ ۴ ـ محمدعلی‌خان پسر کریمخان ۱۱۹۳ هـ. ق.

۴۲۸ ـ ۵ ـ صادق‌خان برادر کریمخان	۱۱۹۳ ـ ۱۱۹۶ هـ. ق.
۴۲۹ ـ ۶ ـ علیمرادخان	بار دوم ۱۱۹۶ ـ ۱۱۹۹ هـ. ق.
۴۳۰ ـ ۷ ـ جعفرخان پسر صادق‌خان	۱۱۹۹ ـ ۱۲۰۲ هـ. ق.
۴۳۱ ـ ۸ ـ صید مرادخان	۱۲۰۲ ـ ۱۲۰۳ هـ. ق.
۴۳۲ ـ ۹ ـ لطفعلی‌خان	۱۲۰۳ ـ ۱۲۰۹ هـ. ق.

سلسله قاجاریه

۴۳۳ ـ ۱ ـ آغامحمدخان	۱۲۱۱ ـ ۱۲۰۰ هـ. ق.
۴۳۴ ـ ۲ ـ فتحعلیشاه	۱۲۵۰ ـ ۱۲۱۲ هـ. ق.
۴۳۵ ـ ۳ ـ محمدشاه	۱۲۶۴ ـ ۱۲۵۰ هـ. ق.
۴۳۶ ـ ۴ ـ ناصرالدین‌شاه	۱۳۱۳ ـ ۱۲۶۴ هـ. ق.
۴۳۷ ـ ۵ ـ مظفرالدین‌شاه	۱۳۲۴ ـ ۱۳۱۳ هـ. ق.
۴۳۸ ـ ۶ ـ محمدعلی‌شاه	۱۳۲۷ ـ ۱۳۲۴ هـ. ق.
۴۳۹ ـ ۷ ـ احمدشاه	۱۳۴۳ ـ ۱۳۲۷ هـ. ق.

سلسله پهلوی

۴۴۰ ـ ۱ ـ رضاشاه	۱۳۲۰ ـ ۱۳۰۴ هـ. ش.
۴۴۱ ـ ۲ ـ محمدرضاشاه	۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰ هـ. ش.

فهرست اعلام

آ

الف

ب

پ

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ظ

ع

ف

ق

ک

گ

م

ه

ی

منابع و مآخذ

«متن و تصاویر»

۱ ـ *آثارالباقیه عن القرون الخالیه*، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت. تهران، امیرکبیر ۱۳۶۳.

۲ ـ *آثار ایران*، آندره گدار، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم. مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۱.

۳ ـ *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، احمد ایزدپناه، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.

۴ ـ *آثار شهرهای باستانی خلیج فارس و سواحل و جزایر خلیج فارس و بحر عمان*، احمد اقتداری، تهران، آثار انجمن ملی، ۱۳۴۸.

۵ ـ *آذربایجان و اران*، دکتر عنایت‌الله رضا، تهران، ایران‌زمین، ۱۳۶۰.

۶ ـ *آریایی‌ها و مادها*، اردشیر خدادادیان، تهران، اصالت تنشیر، ۱۳۷۶.

۷ ـ *آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان*، علی‌اصغر فقیهی، گیلان، ۱۳۵۷.
۸ ـ *آیت‌الله کاشانی*، علی محمدی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
۹ ـ *آیت‌الله کاشانی رایت استقلال*، علی محمدی، تهران، تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۰ ـ *احزاب دولتی*، اصغر صاهی شهاب، تهران، اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۱ ـ *احسن‌التواریخ*، حسن روملو، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۱۲ ـ *ادبیات زردتشتی به زبان فارسی*، ژاله آموزگار، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۱۳ ـ *ادیان بزرگ جهان*، هاشم رضی، تهران، ۱۳۵۵.
۱۴ ـ *از سلاجقه تا صفویه*، نصرت‌الله مشکوتی، تهران، سینا، ۱۳۴۳.
۱۵ ـ *از شیخ صفی تا شاه صفی*، سید مرتضی حسینی استرآبادی، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، علمی، ۱۳۶۴.
۱۶ ـ *اسطوره زندگی زردشت*، ژاله آموزگار، تهران، چشمه و آویشن، ۱۳۷۲.
۱۷ ـ *اسطوره‌های بابل و ایران باستان*، پی‌یرگریمال، ترجمهٔ ایرج علی‌آبادی، تهران، سازمان انتشارات و آموزشی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۸ ـ *اسلام در ایران*، ناث، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران، ۱۳۷۱.
۱۹ ـ *اسماعیلیان در تاریخ*، برنارد لویس، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۶۱.
۲۰ ـ *اشکال‌العالم*، ابوالقاسم بن احمد جیهانی، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس. بی‌تا.
۲۱ ـ *اشکانیان*، دیاکونوو، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۵.
۲۲ ـ *اعترافات سران حزب تودهٔ ایران*، جلد اول، تهران، نگره، ۱۳۷۵.

۲۳ ـ *العبر (تاریخ ابن‌خلدون)* عبدالرحمن ابن خلدون، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، ۶ ج، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.

۲۴ ـ *الفرق بین‌الفرق*، عبدالقاهر بغدادی، ترجمهٔ محمدجواد مشکور، تهران، اشراقی، ۱۳۶۷.

۲۵ ـ *الکامل فی‌التاریخ*، ابن‌الاثیر، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاییزی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۵.

۲۶ ـ *الموت*، ولادیمیر بارتولد، ترجمه محمد مجلسی، تهران، دنیای کتاب ۱۳۷۴.

۲۷ ـ *الواح گِلی تخت‌جمشید*، ژرژ کامرون، ترجمهٔ سیدمحمدتقی مصطفوی، جلد اول، گزارشهای باستان‌شناسی.

۲۸ ـ *امپراتوری صحرانوردان*، رنهٔ گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

۲۹ ـ *امیرکبیر و ایران*، فریدون آدمیت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴.

۳۰ ـ *امیرکبیر و دارالفنون*، قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

۳۱ ـ *امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار*، اکبر هاشمی رفسنجانی، تهران، فراهانی، ۱۳۴۶.

۳۲ ـ *اندرزنامه پوریودکیشان*، مینو خرد، گفتار بزرگمهر، به کوشش بنشاهی، بمبئی، ۱۳۱۷.

۳۳ ـ *انقلاب ایران*، ادوارد براوان، ترجمهٔ پژوه، تهران، معرفت، ۱۳۳۸.

۳۴ ـ *اوستا (سرودهای زرتشت)*، هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳۷۴.

۳۵ ـ *ایران از آغاز تا اسلام رومان*، گیرشمن، ترجمه محمد معین، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.

۳۶ ـ *ایران باستان*، حسن پیرنیا، ۳ جلدی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۳۶.

۳۷ ـ *ایران باستان*، ویهوفر، یوزف، ترجمهٔ مرتضی ثابت‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.

۳۸ ـ *ایران در آستانهٔ یورش تازیان*، ترجمهٔ یحیائی، تهران، آگاه، ۱۳۵۵.

۳۹ ـ *ایران در دورهٔ سلطنت قاجار*، علی‌اصغر شمیم، تهران، افکار، ۱۳۷۴.

۴۰ ـ *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، امیرمحمود خواندمیر، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران، ادبی و تاریخی، ۱۳۷۰.

۴۱ ـ *ایران در زمان ساسانیان*، آرتور کریستین‌سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۴.

۴۲ ـ *ایران در زمان هخامنشیان*، مرتضی احتشام، تهران، حبیبی، ۱۳۵۵.

۴۳ ـ *ایران در سپیده‌دم تاریخ*، کامرون جورج گلن، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۵.

۴۴ ـ *ایران در عهد باستان*، محمدجواد مشکور، تهران، اشرفی، ۱۳۶۷.

۴۵ ـ *ایران در یک قرن پیش*، دلکتر ویلز، ترجمه غلامحسین قراگوزلو.

۴۶ ـ *ایران ساسانی*، و. گ. لوکونین، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.

۴۷ ـ *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، سیبیلا شوستر و السر، ترجمهٔ غلامرضا ورهرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۴۸ ـ *ایران عصر صفوی*، راجر سیوری، ترجمهٔ کامبیز عزیزی، تهران، سحر، ۱۳۶۳.

۴۹ ـ *ایران عصر صفویه*، راجر سیوری، ترجمه احمد صبا، تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۳.

۵۰ ـ *ایران کلده آشور*، ژان دیولافوا، ترجمهٔ علی‌محمد فرهوشی، تهران، دانشگاه تهران.

۵۱ ـ *ایران کلده و شوش*، ژان دیولافوا، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.

۵۲ ـ *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، عنایت‌الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۵۳ ـ *ایران و تمدن ایرانی*، کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۵۴ ـ *ایران و قضیهٔ ایران*، جرج. ن. لرد کرزن، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ ـ ۱۳۵۰.

۵۵ ـ بازیگران عصر طلایی، ابراهیم خواجه نوری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۵۶ ـ *باستان‌شناسی ایران*، غلامرضا معصومی، بی‌جا، ۱۳۵۵.

۵۷ ـ *باستان‌شناسی ایران باستان*، لویی واندنبرگ، ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

۵۸ ـ *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ریچارد فرای، ترجمهٔ محمود محمودی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۵۹ ـ *برافتادن صفویان*، برآمدن محمود افغان، ویلم فلور، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۵.

۶۰ ـ *بین‌النهرین و ایران باستان*، م. ال. مالووان، ترجمهٔ رضا مستوفی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۶۱ ـ *پارتیان*، مالکوم کالج، مسعود رجب‌نیا، تهران، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.

۶۲ ـ *پاسارگاد*، علی سامی، تهران، مهرآیین، ۱۳۳۸.

۶۳ ـ *پایتختهای ایران*، محمدیوسف کیانی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴.

۶۴ ـ *پایتختهای شاهنشاهان هخامنشی*، علی سامی.

۶۵ ـ *پژوهشهای هخامنشی*، هایده ماری کخ، ترجمهٔ امیرحسین شالچی، تهران، آتیه، ۱۳۷۹.

۶۶ ـ *پیدایش حزب کمونیست ایران*، تقی شاهین، ترجمهٔ ر. رادنیا، تهران، گونش، ۱۳۶۰.

۶۷ ــ ***تاریخ اجتماعی ایران باستان از آغاز مهاجرت به سرزمین قدیم ایران تا حملهٔ اسکندر مقدونی***، موسی جوان، تهران، ۱۳۴۰.

۶۸ ــ ***تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ***، سعید نفیسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

۶۹ ــ ***تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه***، رضا شعبانی، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۹.

۷۰ ــ ***تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه***، چارلز جیمز ویلس، به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، ج دوم، تهران، طلوع، ۱۳۶۶.

۷۱ ــ ***تاریخ ادبیات ایران***، دکتر صفا.

۷۲ ــ ***تاریخ ادیان و مذاهب در ایران***، عباس قدیانی، تهران، انیس، ۱۳۷۴.

۷۳ ــ ***تاریخ افغانستان بعد از اسلام***، پوهاند عبدالحی حبیبی.

۷۴ ــ ***تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه***، عدنان مزارعی، تهران، دهخدا، ۱۳۶۶.

۷۵ ــ ***تاریخ انقلاب مشروطیت ایران***، ۷ جلد در ۳ مجلد، تهران، علمی، ۱۳۶۳.

۷۶ ــ ***تاریخ ایران***، سرجان ملکم، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، یساولی، ۱۳۶۲.

۷۷ ــ ***تاریخ ایران***، پرسی سایکس، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷.

۷۸ ــ ***تاریخ ایران***، پژوهش دانشگاه کمبریج / عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۷۹ ــ ***تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم***، ن. وپیگولوسکایا، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴.

۸۰ ــ ***تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز***، گرانتوسکی، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، تهران، پویش، ۱۳۵۹.

۸۱ ـ *تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد*، اکرم بهرامی.

۸۲ ـ *تاریخ ایران باستان*، دیاکونوف، ترجمهٔ روحی ارباب.

۸۳ ـ *تاریخ ایران باستان*، ج اول، دکتر محمود حریریان و... تهران، سمت، ۱۳۸۰.

۸۴ ـ *تاریخ ایران در دورهٔ قاجار*، کلمنت مارکام، ترجمه رحیم فرزانه، تهران، نشر فرهنگ ایران، ۱۳۶۴.

۸۵ ـ *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، برتولد اسپولر، ترجمه مریم میراحمدی، جلد دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.

۸۶ ـ *تاریخ ایران‌زمین*، دکتر محمدجواد مشکور، تهران، اشراقی، ۱۳۶۳.

۸۷ ـ *تاریخ ایران ساسانی*، سعید نفیسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.

۸۸ ـ *تاریخ ایران کمبریج*، ریچارد فرای، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۸۹ ـ *تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان*، آلفردفن گوتشمید، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، علمی، بی‌تا.

۹۰ ـ *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.

۹۱ ـ *تاریخ ایلام*، پیر آمیه، ترجمه شیرین‌بیانی.

۹۲ ـ *تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*، ارنست هرتسفلد. ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.

۹۳ ـ *تاریخ بیداری ایرانیان*، ناظم‌الاسلام کرمانی، تهران، فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۹۴ ـ *تاریخ بیست ساله ایران*، حسین مکی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۹۵ ـ *تاریخ بیهقی*، دکتر فیاض، دکتر غنی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.

۹۶ ـ *تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری*، دکتر محمدجواد مشکور، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲.

۹۷ ـ ***تاریخ تطبیقی باستانی ایران تا خاتمه شاهنشاهی داریوش سوم*** ***کیوس باوند***، تهران، گوتنبرگ، بی‌تا.

۹۸ ـ ***تاریخ تمدن***، ویل دورانت، ترجمهٔ احمد آرام و دیگران، تهران، اقبال، فرانکلین، ۱۳۳۷.

۹۹ ـ ***تاریخ جمعیتهای تخریبی***، محمدعبدالله عنان، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، چاپخانهٔ تابش، بی‌تا.

۱۰۰ ـ ***تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی***، عبدالهادی حائری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.

۱۰۱ ـ ***تاریخ جهانگشای جوینی***، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمدبن محمدالجوینی به اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران، بامداد، اغوان، ۱۳۶۷.

۱۰۲ ـ ***تاریخچهٔ نادرشاه***، و مینورسکی، ترجمه رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱۰۳ ـ ***تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران***، عباس پرویز.

۱۰۴ ـ ***تاریخ دیالمه و غزنویان***، عباس پرویز، تهران، علمی، ۱۳۳۶.

۱۰۵ ـ ***تاریخ سلطنت قباد و مزدک***، آرتور امانوئل کریستن‌سن، ترجمهٔ نصرالله فلسفی، تهران، خاور، ۱۳۰۹.

۱۰۶ ـ ***تاریخ سیاسی پارت اشکانیان***، نیلسون کارل دوبواز، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲.

۱۰۷ ـ ***تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند***، غلامرضا ورهرام، تهران، معینی، ۱۳۶۶.

۱۰۸ ـ ***تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان***، التون دنیل، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی ۱۳۶۷.

۱۰۹ ـ *تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشی*، م. ا. داندامایف، ترجمه میرکمال نبی‌پور، تهران، گستره، ۱۳۵۸.

۱۱۰ ـ *تاریخ سیستان*، ابن اسفندیار.

۱۱۱ ـ *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، اومستد، آلبرت تن ایک، ترجمهٔ محمد مقدم، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۰.

۱۱۲ ـ *تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام*، زکی محمدحسن، ترجمهٔ محمدعلی خلیلی، تهران، اقبال ۱۳۶۳.

۱۱۳ ـ *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، ظهیرالدین مرعشی، به اهتمام، برنارد دارن، تهران، گسترده، ۱۳۶۳.

۱۱۴ ـ *تاریخ طبری*، محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۱۱۵ ـ *تاریخ عمومی*، آلبر ماله و ژول ایزاک، ترجمهٔ عبدالحسین هژیر، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲.

۱۱۶ ـ *تاریخ غزنویان*، ادموند کلیفوردباثورت، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۱۱۷ ـ *تاریخ غوریان*، دکتر اصغر فروغی ابری، تهران، سمت، ۱۳۸۱.

۱۱۸ ـ *تاریخ فخری*، محمدبن علی‌بن طباطبا ابن طقطقی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۱۱۹ ـ *تاریخ کامل ابن‌اثیر*، عزالدین ابن اثیر، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر، بی‌تا.

۱۲۰ ـ *تاریخ گردیزی*، ابوسعید عبدالحسن بن ضحاک ابن محمود گردیزی، به تصحیح عبدالحسین حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۱۲۱ ـ *تاریخ گسترش اسلام*، سرتوماس آرنولد، ترجمهٔ ابوالفضل عزتی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

۱۲۲ ـ *تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ خاندان زند*، میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۸.

۱۲۳ ـ *تاریخ گیلان و دیلمستان*، ظهیرالدین نصیرالدین مرعشی، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.

۱۲۴ ـ *تاریخ ماد*، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

۱۲۵ ـ *تاریخ محمدی*، محمد فتح‌اللّه‌بن محمدتقی ساروی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی، تهران، ۱۳۷۱.

۱۲۶ ـ *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)*، ملک‌الشعراء بهار، دو جلد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ و ۱۳۶۳.

۱۲۷ ـ *تاریخ مردم ایران* ج ۱ و ۲، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.

۱۲۸ ـ *تاریخ مسعودی*، مسعودمیرزا ظل‌السلطان، تهران، یساولی، ۱۳۶۲ .

۱۲۹ ـ *تاریخ معاصر ایران*، پیتر آوری، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، ۱۳۷۱.

۱۳۰ ـ *تاریخ معاصر ایران*، جلد دوم، پیتر آوری، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، بی‌تا.

۱۳۱ ـ *تاریخ مغول در ایران*، برتولد اشپولر، ترجمهٔ محمود میرآفتاب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۱۳۲ ـ *تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه*، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.

۱۳۳ ـ *تاریخ نوین ایران*، میخائیل ایوانف، ترجمهٔ هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، حزب توده، ۱۳۵۶.

۱۳۴ ـ *تاریخ هنر اسلامی*، کریستین پیرایس، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

۱۳۵ ـ *تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی*، محمدیوسف کیانی، تهران، سمت، ۱۳۷۴.

۱۳۶ ـ *تخت‌جمشید از نگاهی دیگر*، حبیب‌الله پوراللـه، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۷.

۱۳۷ ـ *تحفه سامی*، سام میرزا صفوی، تصحیح وحید دستگردی، تهران، کتابفروشی فروغی، بی‌تا.

۱۳۸ ـ *تحقیقاتی دربارهٔ ساسانیان*، کنستانتین اینوسترانتسف، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.

۱۳۹ ـ *ترکستان در تاریخ*، اراز محمد سارلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۱۴۰ ـ *ترکستان‌نامه، بارتولد*، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، آگاه ۱۳۶۶.

۱۴۱ ـ *تشکیل دولت ملی در ایران*، حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی / والتر هینتس، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۶.

۱۴۲ ـ *تشکیل شاهنشاهی صفویه*، نظام‌الدین مجید شیبانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

۱۴۳ ـ *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۱۴۴ ـ *تمدن ایرانی*، هانری ماسه و همکاران، ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.

۱۴۵ ـ *جاده زرین سمرقند*، ویلفرید بلانت، ترجمهٔ رضا رضایی، بی‌جا، جان‌زاده، ۱۳۶۳.

۱۴۶ ـ *جامع‌التواریخ*، رشیدالدین فضل‌الله، به اهتمام احمد آتش، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۱۴۷ ـ *جامع‌التواریخ در تاریخ مغول*، رشیدالدین فضل‌الله، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲.

۱۴۸ ـ *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس ۱۳۶۶.

۱۴۹ ـ *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، محمدجواد مشکور، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱.

۱۵۰ ـ *جغرافیای مفصل ایران*، ربیع بدیعی. دو جلد، تهران، اقبال، ۱۳۶۲.

۱۵۱ ـ *جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان)*، میرعلی فطرس، بی‌جا، انتشارات کار.

۱۵۲ ـ *جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران*، غلامرضا نجاتی، تهران، انتشار، ۱۳۶۶.

۱۵۳ ـ *جنگهای هفتصد ساله ایران و روم*، مقتدر، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۱۵۴ ـ *جهان فروهری*، دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، کاویان، ۱۳۶۴.

۱۵۵ ـ *جهانگشای نادری*، ربیع بدیعی، دو جلد، تهران، اقبال، ۱۳۶۲.

۱۵۶ ـ *چغازمنبل*، رمان گیرشمن، ترجمهٔ اصغر کریمی، تهران، میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۳.

۱۵۷ ـ *حبیب‌السیر*، خواندمیر، تهران، خیام، ۱۳۵۳.

۱۵۸ ـ *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*، مؤلف ناشناس، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.

۱۵۹ ـ *خاطرات مریم فیروز (فرمانفرمائیان)*، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۴.

۱۶۰ ــ *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، ایرج افشار، تهران، زرین، ۱۳۶۷.

۱۶۱ ــ *دایرةالمعارف تشیع*، تهران، بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ ــ ۱۳۶۹.

۱۶۲ ــ *دایرةالمعارف دانش بشری*.

۱۶۳ ــ *دایرةالمعارف فارسی*، غلامحسین مصاحب، ۲ جلد، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵.

۱۶۴ ــ *دره نادره*، میرزا مهدیخان استرآبادی، به اهتمام جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

۱۶۵ ــ *دولت نادرشاه افشار*، م. ر. آرونوا، ترجمه حمید امین، تهران، شبگیر، ۱۳۵۶.

۱۶۶ ــ *دولتهای ایران (از میرزا نصراللهخان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی)*، زیرنظر دکتر یعقوب آژند و همکاران، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.

۱۶۷ ــ *دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان*، فرشته عبداللهی، تهران، قفنوسی، ۱۳۶۹.

۱۶۸ ــ *دین و دولت در ایران*، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۹.

۱۶۹ ــ *دین و دولت در عصر صفوی*، مریم میراحمدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۱۷۰ ــ *دین و دولت در عهد مغول*، شیرین بیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.

۱۷۱ ــ *دین هخامنشیان*، اردشیر جهانیان، تهران، چهر، ۱۳۴۹.

۱۷۲ ــ *دیوانسالاری در عهد سلجوقی*، کارلا کلوزنر، یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱۷۳ ــ *راهنمای تخت‌جمشید*، دکتر فرخ سعیدی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶.

۱۷۴ ــ *راهنمای جامع تخت‌جمشید*، علیرضا شاپور شهبازی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.

۱۷۵ ــ *راهنمای زبانهای ایران*، گروه پژوهشی باستان‌شناسی، تهران، سمت.

۱۷۶ ــ *راهنمای زبانهای باستان ایران*، ج اول، محسن ابوالقاسمی، تهران، سمت ۱۳۷۵.

۱۷۷ ــ *راههای باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران*، دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۲۹.

۱۷۸ ــ *رجال کتاب حبیب‌السیر*، عبدالحسین نوایی، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۴۴.

۱۷۹ ــ *رساله اصول ملکم‌خان و نقد آن در یکی از نوشته‌های دورهٔ ناصری*، تاریخ معاصر ایران، غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

۱۸۰ ــ *رستم‌التواریخ*، محمد هاشم آصف، تهران، ۱۳۴۸.

۱۸۱ ــ *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دورهٔ صفویه*، عبدالحسین نوایی، تهران، سمت، ۱۳۷۷.

۱۸۲ ــ *روایت پهلوی*، به کوشش دکتر مهشید میرفخرایی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

۱۸۳ ــ *روزگاران گذشته باستانی ایران*، عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، سخن، ۱۳۷۴.

۱۸۴ ــ *روضة‌الصفویه*، میرزا بیگ‌ابن الحسن الحسین جنابدی، نسخه عکسی، تهران، کتابخانه دانشگاه تهران، ش ۲۲ ــ ۱۲۱۸.

۱۸۵ ــ *رهبران مشروطه*، ابراهیم صفایی، تهران، جاویدان علمی، ۱۳۴۴.

۱۸۶ ــ *ریشه واژه‌های شوش و شوشتر*، یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش، ۱۳۷۳، ج اول، تهران، میراث فرهنگی، ۱۳۷۶.

۱۸۷ ــ *زبدة‌التواریخ*، جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله‌بن محمد کاشانی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

۱۸۸ ــ *زرتشت و جهان غرب*، ژ. دوشمن گیمن، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، مروارید، ۱۳۶۳.

۱۸۹ ـ *زن در ایران عصر مغول*، دکتر شیرین بیانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

۱۹۰ ـ *زندگی ایرانیان در خلال روزگاران*، مرتضی راوندی، تهران، زوار، ۱۳۶۲.

۱۹۱ ـ *سال دینی زرتشتیان*، ترجمهٔ رشید شهمردان، تهران، فروهر، ۱۳۵۶.

۱۹۲ ـ *ستوت یسن*، دکتر جعفری، تهران، فروهر، ۱۳۵۹.

۱۹۳ ـ *سردار جنگل میرزا کوچک‌خان*، ابراهیم فخرایی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۴.

۱۹۴ ـ *سرگذشت غوریان*، ابوالحسن مبیّن، تهران، اهل قلم، ۱۳۸۲.

۱۹۵ ـ *سفرنامهٔ پولاک، ایران و ایرانیان*، ادوار پولاک، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.

۱۹۶ ـ *سفرنامهٔ تاورنیه*، ژان باتیست تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تهران، سنایی، ۱۳۳۶.

۱۹۷ ـ *سفرنامهٔ جکسون*، جکسون، ترجمهٔ بدره‌ای ـ امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲.

۱۹۸ ـ *سفرنامه کمپفر*، انگلبرت کمپفر، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰.

۱۹۹ ـ *سکاها*، تاماراتالبوت رایس، ترجمه دکتر رقیه بهزادی، تهران، یزدان، ۱۳۷۰.

۲۰۰ ـ *سکه‌های ایران*، علی‌اکبر سرفراز، فریدون‌آور زمانی، تهران، سمت، ۱۳۸۰.

۲۰۱ ـ *سلسله‌های اسلامی، کلیفور دادموند باثورت*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۲۰۲ ـ *سیاحتنامه ابراهیم بیک*، زین‌العابدین مراغه‌ای، هران، سپیده، ۱۳۶۲.

۲۰۳ ـ *سیری در آموزش‌های گاتها*، ستنا، ترجمهٔ موبد رستم شهزادی، تهران، فروهر، ۱۳۶۷.

۲۰۴ ـ *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، لمبتون، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۳.

۲۰۵ ـ *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*، شیرین‌بیانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.

۲۰۶ ـ *شاه اسماعیل دوم صفوی*، والتر هینتس، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، آموزش عالی، ۱۳۷۱.

۲۰۷ ـ *شاهکارهای هنر ایران*، آرتور پوپ، ترجمهٔ پرویز ناتل خانلری.

۲۰۸ ـ *شایست نشایست*، به کوشش کتایون مزداپور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.

۲۰۹ ـ *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴*، مهدی بامداد، چ سوم، ج ۶ ـ ۱. تهران، زوار، ۱۳۶۳.

۲۱۰ ـ *شرح جنگ‌ها و زندگی شاه اسماعیل صفوی*، علی‌اصغر رحیم‌زاده صفوی، به اهتمام یوسف‌پور صفوی، تهران، خیام، ۱۳۴۱.

۲۱۱ ـ *شرح زندگانی من*، عبداللّه مستوفی، تهران، زوار، بی‌تا.

۲۱۲ ـ *شرح مصور تخت‌جمشید*، علیرضا شاپور شهبازی، بی‌جا، بی‌تا.

۲۱۳ ـ *شرق نزدیک در تاریخ*، حسنی، فیلیپ ک. ترجمه قمر آریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.

۲۱۴ ـ *شناخت اساطیر ایرانی*، جان هینلز، ترجمهٔ ژاله آموزگار، احمد تفضلی، تهران، چشمه ۱۳۶۸.

۲۱۵ ـ *شناسنامه شوش*، محمد علیپور، دزفول، مسعود، ۱۳۵۶.

۲۱۶ ـ *شهرستانهای ایران*، احمد تفضلی، ۱۳۶۸.

۲۱۷ ـ *شهرهای ایران*، محمدیوسف کیانی، تهران، جهاد دانشگاهی.

۲۱۸ ـ *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و سامانیان*، پیگولوسکایا، ترجمه رضا عنایت‌الله، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

۲۱۹ ـ *شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت*، مهدی انصاری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۲۲۰ ـ *صعود محمدرضا شاه به قدرت یا شکوفایی دیکتاتوری*، شمس‌الدین امیرعلایی، تهران، دهخدا، ۱۳۶۱.

۲۲۱ ـ *صورة‌الارض (سفرنامه ابن حوقل)*، ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۲۲۲ ـ *طبقات سلاطین اسلام*، استانلی لین پول، ترجمهٔ عباس اقبال، تهران، مهر، ۱۳۱۲.

۲۲۳ ـ *ظهور تیمور*، عباس اقبال آشتیانی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۶۰.

۲۲۴ ـ *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹.

۲۲۵ ـ *عالم‌آرای صفوی*، یدالله شکری، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳.

۲۲۶ ـ *عصر اوستا*، ترجمهٔ هاشم رضی و مجید رضی، تهران، ۱۳۴۳.

۲۲۷ ـ *عصر زرین فرهنگ ایران*، ریچارد فرای، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۶۳.

۲۲۸ ـ *فتوح‌البلدان*، احمدبن یحیی بلاذری، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، سروش، ۱۳۶۴.

۲۲۹ ـ *فدائیان اسماعیلی*، برنارد لویس، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

۲۳۰ ـ *فراماسونرها، روتارین‌ها و لاینزهای ایران*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

۲۳۱ ـ *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، اسماعیل رائین، تهران، اقبال، ۱۳۶۱.

۲۳۲ ـ *فرقهٔ اسماعیلیه*، مارشال گ. س. هاجسن، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۴۳.

۲۳۳ ـ *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، محمد محمدی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

۲۳۴ ـ *فرهنگ معین*، محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲.

۲۳۵ ـ *فرهنگ نامهای اوستا*، هاشم رضی، تهران، فروهر، بی‌تا.

۲۳۶ ـ *فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی تهران*، سازمان ملی محافظت آثار باستانی ایران، ۱۳۴۵.

۲۳۷ ـ *قراقویونلوها*، فاروق سومر، ترجمهٔ وهاب ولی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.

۲۳۸ ـ *قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان*، موبد شهزادی، تهران، فروهر، ۱۳۶۵.

۲۳۹ ـ *قیام ۱۵ خرداد*، تهران، انتشارات وزارت ارشاد ملی، ۱۳۵۹.

۲۴۰ ـ *قیام زنگیان*، یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۲۴۱ ـ *قیام سربداران*، یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۲۴۲ ـ *قیامهای مردمی در قرن هفتم و هشتم هجری*، یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۲۴۳ ـ *کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام*، عزیزالله بیات، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۵.

۲۴۴ ـ *کارنامهٔ اردشیر بابکان*، دکتر محمدجواد مشکور، تهران، دنیای کتاب.

۲۴۵ ـ *کتابشناسی تاریخ ایران*، دکتر کریم میراحمدی.

۲۴۶ ـ *کتاب ماه تاریخ*، تهران، خانه کتاب به سردبیری دکتر عبدالرسول خیراندیش، شماره‌های مختلف.

۲۴۷ ـ *کمکهای اقتصادی در دوران باستان*، فرانتس آلتهایم، ترجمه امیرهوشنگ امینی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.

۲۴۸ ـ *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، مارک گازیواوسکی، ترجمهٔ غلامرضا نجاتی، تهران، انتشار، ۱۳۶۷.

۲۴۹ ـ *کیش‌های ایران در عصر ساسانیان*، عباس شوشتری، تهران، آسیا، ۱۳۵۰.

۲۵۰ ـ *گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله*، احمد بیرشک ، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۲۵۱ ـ *گذشته چراغ راه آینده است*، جامی، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۲.
۲۵۲ ـ *گروش به اسلام در قرون میانه*، ریچارد بولت، ترجمهٔ محمدحسین وقار، تهران،
۲۵۳ ـ *گزارشهای باستان‌شناسی*، ج اول، سیدمحمدتقی مصطفوی.
۲۵۴ ـ *گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا*، محمدرضا جلالی نائینی، تهران، تابان، ۱۳۴۸.
۲۵۵ ـ *گزیده‌های زاداسپرم*، به کوشش محمدتقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۲۵۶ ـ *گلشن مراد*، ابوالحسن غفاری کاشانی، تهران، زرین، ۱۳۶۹.
۲۵۷ ـ *گنجینه تاریخ ایران*، عبدالعظیم رضایی.
۲۵۸ ـ *گیلان در جنبش مشروطیت*، ابراهیم فخرایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
۲۵۹ ـ *لب‌التواریخ*، یحیی بن عبداللطیف قزوینی، تهران، بنیاد و گویا، ۱۳۶۳.
۲۶۰ ـ *لغت‌نامهٔ دهخدا*، *۳۰ جلد*، علی‌اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران، دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات، سازمان لغت‌نامه، ۱۳۴۱.
۲۶۱ ـ *ماتیکان یوشت فریان*، به کوشش محمود جعفری، تهران، فروهر، ۱۳۶۴.
۲۶۲ ـ *مادیها و پارسیها*، کالیکان، ترجمهٔ گودرز اسعد بختیار، تهران، شورای مرکز جنش شاهنشاهی ایران، ۱۳۵۰.
۲۶۳ ـ *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، رضا شعبانی، تهران، توسل، ۱۳۷۱.
۲۶۴ ـ *مجمع‌التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هـ. ق.*، محمدخلیل مرعشی صفوی، تهران، سنایی، طهوری، ۱۳۶۲.
۲۶۵ ـ *مرآة‌الممالک*، سیدعلی کاتبی، ترجمهٔ محمود تفضلی، علی گنجه‌ای، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
۲۶۶ ـ *مروج‌الذهب*، ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۲۶۷ ــ *مزداپرستی در ایران قدیم*، دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷.

۲۶۸ ــ *مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه*، محمدحسن رجبی، تهران، سروش، ۱۳۷۴.

۲۶۹ ــ *مطالعات جغرافیایی*، ژاک دمرگان، ج ۲، ترجمهٔ کاظم ودیعی، تبریز، چهر ۱۳۳۹.

۲۷۰ ــ *معماری ایرانی*، آرتور آپهام پوپ، ترجمه رضا بصیری، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۶۳.

۲۷۱ ــ *مقالات‌الاسلامیین و اختلاف‌المصلیین*، ابوالحسن‌اشعری، ترجمهٔ دکتر محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۲۷۲ ــ *ملیتهای آسیای میانه*، حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.

۲۷۳ ــ *میراث باستانی ایران*، ریچارد نلسون فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

۲۷۴ ــ *میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام ایرج افشار، تهران، توس، ۱۳۶۳.

۲۷۵ ــ *ناسخ‌التواریخ، سلاطین قاجاریه*، محمدتقی لسان‌الملک سپهر، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۸.

۲۷۶ ــ *نسب‌نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام*، زامباور، ترجمه و دکتر محمدجواد مشکور، تهران، خیام، ۱۳۵۶.

۲۷۷ ــ *نظام حکومت در ایران در دوران اسلامی*، کریم میراحمدی، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۸.

۲۷۸ ــ *نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار*، غلامرضا ورهرام، تهران، معینی، ۱۳۶۷.

۲۷۹ ــ *نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن*، دکتر محمدجواد مشکور، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.

۲۸۰ ـ *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، حامد الگار، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۵۹.

۲۸۱ ـ *نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاریهای تخت‌جمشید*، گیژلد والدز، ترجمهٔ اسمودا با همکاری شاپور شهبازی.

۲۸۲ ـ *نگاهی به هنر معماری ایران*، محمدتقی مصطفوی، تهران، سیمان تهران، بی‌تا.

۲۸۳ ـ *نگرشی نو بر تخت‌جمشید*، اردشیر خورشیدیان، تهران، ماکان، ۱۳۷۸.

۲۸۴ ـ *نواب صفوی*، سید حسین خوش‌نیت، تهران، منشور برادری، بی‌تا.

۲۸۵ ـ *نهضت سربداران خراسان*، پطروشفسکی، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۱.

۲۸۶ ـ *نهضتهای سیاسی مذهبی در تاریخ ایران*، دکتر ابوالفضل بنئی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶.

۲۸۷ ـ *وزیران ایرانی*، عبدالرفیع حقیقت (رفیع) تهران، کوش، ۱۳۷۴.

۲۸۸ ـ *وضع ملت و دولت و دربار در دورهٔ شاهنشاهی ساسانیان*، آرتور کریستن سن، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۲۸۹ ـ *ویرانه‌های شوش*، حبیب‌الله صمدی، بی‌تا، بی‌جا.

۲۹۰ ـ *ویژگیهای تاریخی شهرنشینی در ایران*، احمد اشرف، نامهٔ علوم اجتماعی، شماره ۴ دورهٔ اول، تیرماه ۱۳۵۳.

۲۹۱ ـ *هفت هات*، دکتر جعفری، تهران، انجمن ایران باستان، ۱۳۵۳.

۲۹۲ ـ *هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران*، محمدتقی احسانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

۲۹۳ ـ *هنر ایران*، آندره گدار، ترجمهٔ بهروز حبیبی، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۸.

۲۹۴ ـ *هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی*، رومان گیرشمن، ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.

۲۹۵ ـ *یسنا*، ابراهیم پورداوود، ج ۱ و ۲، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۰.

۲۹۶ ـ *یشتها*، گزارش پورداوود، ۲ جلد، تهران، دانشگاه تهران.



A DESCRIPTIVE DICTIONARY OF PERSIAN HISTORY

BY
ABBAS GHADIYANI

